

# اسطوره زندگی زردشت

ژاله آموزگار - احمد تقضلی





# اسطوره زندگی زردشت

ژاله آموزگار احمدتفضلی

کتابسرای بابل

تهران، ۱۳۷۰



بابل، خیابان مدرس، خیابان باخویش  
کتابسرای بابل، تلفن ۸۸۳۰۶

---

**اسطوره زندگی زردشت**

ژاله آموزگار احمد تفضلی

حروفچینی : چاپ شقایق

لیتوگرافی : بهار

چاپ : بهمن

تعداد : ۲۵۰۰ نسخه

چاپ اول : پائیز ۱۳۷۰

حق چاپ و انتشار مخصوص کتابسرای بابل

## فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۱۱	شخصیت تاریخی زردشت
۲۷	معرفی منابع
۳۵	چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت
	متن‌ها :
	بخش نخست:
۵۵	۱- دینکرد هفتم
۱۱۱	۲- دینکرد پنجم
۱۱۷	۳- دینکرد نهم
۱۲۳	بخش دوم: گزیده‌های زادسپرم
۱۵۱	بخش سوم: روایات بهاولی
۱۵۷	بخش چهارم: وجز کرد دینی
۱۷۱	بخش پنجم: زراتشت نامه
۱۸۷	بخش ششم: ملل و نحل
۱۹۷	کتابنامه
۲۰۱	فهرست



## پیشگفتار

زندگی راستین پیامبران را همیشه هاله‌ای از اسطوره فرا می‌گیرد، هرچند که در خلال اسطوره‌ها حقیقت‌های فراوانی نهفته‌اند. افسانه‌ها به تدریج برگرد زندگینامه واقعی حلقه می‌زنند و کم‌کم زندگی اساطیری را می‌سازند. این شکل‌گیری ممکن است در همان دوران زندگی پیامبر یا در سالهایی نه‌چندان دور از زمان او یا در سده‌های بعدتر انجام گرفته باشد. زندگینامه زردشت نیز چنین مراحل را گذرانده است.

گرچه در اوستای موجود جای جای اشاره‌های پراکنده‌ای به نام و خانواده و برخی حوادث زندگی زردشت می‌شود، ولی زندگینامه او به‌طور منظم و پیوسته عرضه نمی‌گردد. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که شرح زندگی زردشت در سه نَسْک ( = بخش ) از ۲۱ نَسْک اوستا به نامهای شَپَنْد، چهرداد و وِشتاسپ ساسْت آمده‌بوده‌است. اصل متن اوستایی و ترجمه پهلوی این بخش‌ها اکنون در دست نیست، اما خلاصه مطالب آنها در کتاب هشتم دینکرد نقل شده‌است. خلاصه شَپَنْد نَسْک که

فصل چهاردهم این کتاب را تشکیل می‌دهد<sup>۱</sup>، دلالت بر این دارد که در این بخش ضمن شرح سرگذشت «دین»، زندگینامه زردشت نیز به تفصیل آمده بوده است. خلاصه چهاردهم فصل سیزدهم از کتاب هشتم دینکرد را تشکیل می‌دهد<sup>۲</sup> و بخشی از آن درباره زردشت بوده است. خلاصه وشتاسپ ساست<sup>۳</sup> (به معنی تعلیم گشتاسب) فصل یازدهم را دربر می‌گیرد<sup>۴</sup> و درباره گشتاسب و گرویدن او به زردشت و حوادث پس از آن بوده است. شرحی که در متنهای پهلوی موجود در باره زندگی اساطیری زردشت آمده، برپایه ترجمه پهلوی این نسکها بوده است. از این رو، ما شالوده کار را بر متنهای پهلوی نهادیم و در ضمن از منظومه فارسی «داقشت نامه» و روایات عربی که در این زمینه از اهمیتی برخوردارند، غافل نبوده ایم. در متنهای پهلوی نیز هدف ما بخشهایی بوده اند که زندگی اساطیری زردشت را دربر داشته اند. بنابراین از مطالب مربوط به حوادث پیش و پس از او و همچنین از شرح آراء و عقاید وی در این متنها چشم پوشیدیم.

متنهای مورد استفاده ما در این پژوهش، بخش گسترده ای از کتاب هفتم دینکرد، چند بندی از کتاب پنجم دینکرد، بخش کوتاهی از کتاب نهم دینکرد، فصلهایی از گزیده های «داسپرم» و دو فصل از «دایات پهلوی» بوده است. افزون بر این، بخشهایی از «جوگردینی»<sup>۴</sup> را نیز به فارسی برگردانیدیم. گرچه این اثر را که از زبان میدیوماه عموزاده زردشت نقل شده است، متنی بر ساخته در سده های اخیر می دانند، ولی هدف ما از آوردن آن، ارزش نهادن به سنتهای شفاهی زردشتیان است که در این کتاب آمده است. منظومه فارسی «داقشت نامه» را نیز خلاصه کردیم و به نشر فارسی در آوردیم و کوشیدیم که این چکیده در بردارنده نکته های اصلی داستان باشد. ترجمه

(۱) چاپ مدن (Madan)، ص ۶۹۵.

(۲) مدن، ص ۶۸۸.

(۳) مدن، ص ۶۸۷.

(۴) درباره کتابهایی که نامشان در این پیشگفتار می آید، نك به بخش معرفی منابع.

بخشی از کتاب عربی ملل و نحل شهرستانی را نیز که دربر دارنده شرح جالب توجهی از اسطوره‌زندگی زردشت است، براین مجموعه افزودیم. در دیگر کتابهای فارسی زردشتی مانند حد در نثر و حد در بندش<sup>۱</sup>، ذواتشت نامه<sup>۲</sup> مشور و سروده‌های سرایندگان زردشتی و در آثار پیروان فرقه آذرکیوان مانند شادستان چهارچمن<sup>۳</sup> و دبستان المذهب<sup>۴</sup> و مانند آنها نیز روایاتی اساطیری از زندگی زردشت هست. ما از نقل این بخشها نیز به این دلیل صرف نظر کردیم که در آثار متقدم فقط اشارات کوتاهی هست و در آثار متأخر که اصالت کمتری دارند مطلب جدیدی بر آنچه ما نقل کردیم، افزوده نمی‌شود.

متنهای پهلویی که در این کتاب آورده‌ایم، به‌ویژه دینکرد، از متنهای دشوار و پیچیده پهلوی هستند و غالباً متن ویراسته علمی از آنها در دست نیست. از این رو، نخست لازم دیدیم به تصحیح انتقادی آنها پردازیم، ولی از آنجا که بیشتر خوانندگان غیرمتخصص مورد نظر ما بوده‌اند، از ذکر جزئیات و دقایق تصحیح خودداری کردیم.

(۱) این دو رساله که غالباً نامشان باهم می‌آید، هر کدام رساله مستقلی هستند در صد باب و شامل دستورها و تشریفات و آیین‌های دینی، آداب تطهیر و داستانهای دینی. مطالب صد در بندش مفصلتر است و جنبه اساطیری آن غنی‌تر می‌باشد. نویسنده و تاریخ دقیق نگارش آنها معلوم نیست، ولی قطعاً پیش از سال ۹۵۵ هجری تألیف شده‌اند. دابار (Dhabhar) این دو رساله را در ۱۹۵۹ در بمبئی منتشر کرده است.

(۲) روایتی از ذواتشت نامه منظوم است به نثر با ایاتی که در بین آنها نقل شده است. روست اطلاع از وجود نسخه‌ای از آن را در اکسفرّد می‌دهد. نك به ژاله آموزگار، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۷۲، ۱۳۳۸، ص ۱۹۹.

(۳) تألیف فرزانه بهرام‌بن فرهاد اسفندیار پارسی، متوفی در ۱۵۳۴ ه. ق. نك به فتح‌الله مجتبیایی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، زیر آذرکیوان، ص ۲۵۲.

(۴) احتمالاً تألیف میر ذوالفقار اردستانی متخلص به موبد که در قرن یازدهم ه. ق. می‌زیسته است. نك به مأخذ قبل.



بیشتر این متنها پیش از این به زبانهای اروپایی ترجمه شده‌اند و بعضی از آنها نیز به فارسی درآمده‌اند. به همه این ترجمه‌ها تا آنجا که توانسته‌ایم، رجوع کرده‌ایم، ترجمه ما از متنها در نکات بسیاری با ترجمه‌های پیشین تفاوت دارد. گاهی به این تفاوتها اشاره رفته است. خواننده متخصص خود از مقایسه برگردان ما با ترجمه‌های دیگر به اختلافات پی می‌برد.

در ترجمه متنها به فارسی زمان درازی صرف کرده‌ایم و کوشیده‌ایم که ضمن وفاداری به متن، مطالب را به گونه‌ای نقل کنیم که برای خوانندگان علاقه‌مندی که با زبانهای کهن ایران ناآشنايند، سنگین و دور از ذهن نباشد.

برای استفاده بیشتر پژوهندگان که خواهان چکیده‌ای از مطالب مندرج در همه این متنها هستند، بی آنکه بخواهند باربزه کاریهای متنهاي پهلوی سروکار داشته باشند، مطالب این متنها را با یکدیگر تطبیق و تلفیق کردیم و از بازسازی آنها بخشی جداگانه به زبانی ساده‌تر به نام «چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت» فراهم آوردیم.

دریغمان آمد که پیش از نقل اسطوره‌های زندگی زردشت، از شخصیت تاریخی، زمان واقعی، جایگاه زندگی او و بحثهایی که در این زمینه شده است سخنی به میان نیاوریم. برای فراهم آوردن مطالب این بخش، از گاهان اوستا که از زبان خود زردشت است و از تاریخهایی که در کتابهای پهلوی و فارسی و یونانی و عربی آمده است و همچنین از تازه‌ترین پژوهشهای ایران‌شناسان در این باره یاری گرفته‌ایم و مجموعه‌ای فراهم آوردیم که هم شرح نظریه سنتی در مورد زمان زردشت و انتقاداتی را که بر آن شده است دربر دارد و هم حاوی آخرین نظریه‌هایی است که زمان زردشت را به دورانی بس کهن‌تر از تاریخ پیشین می‌برند. در باره جایگاه و زیستگاه زردشت نیز نظریه‌های گوناگونی عرضه شده است که به‌مهمترین آنها اشاره کرده‌ایم.

شادمانیم که با هم آهنگی و همکاری صمیمانه، بار دیگر این فرصت را یافتیم که گامی دیگر در راه معرفی فرهنگ پربار این سرزمین برداریم و با روایت اسطوره زندگانی زردشت و آنچه به بهانه و در حاشیه آن آورده‌ایم پاسخگوی جزئی از مجهولاتی باشیم که در این زمینه بر اندیشه پژوهندگان می‌گذرد.

شخصیت تاریخی زودشت



برای پژوهش دربارهٔ شخصیت تاریخی زردشت باید به موضوع زمان و زیستگاه و حوادث زندگی او پرداخت. در این باره پژوهندگان فرهنگ ایران باستان همدستان نیستند. در زیر چکیده‌ای از نظرهای گوناگون را می‌آوریم.

#### زمان زردشت

دورترین زمانی که برای زردشت قائل شده‌اند، سدهٔ هجدهم پیش از میلاد و نزدیکترین آن سدهٔ ششم پیش از میلاد است. برای تعیین این تاریخ دو روش عمده را به کار گرفته‌اند. در روش اول به ارقام و اعدادی استناد می‌کنند که دربارهٔ زندگی زردشت در کتابهای پهلوی و عربی یا در منابع یونانی آمده است. در روش دوم بر اساس معیارهای زبانی و قرائن تاریخی نتیجه‌گیری می‌شود. پیروان روش نخستین بیشتر دانشمندانی هستند که تاریخی را که در کتابهای پهلوی و عربی آمده است صحیح و قابل اعتماد می‌دانند و محاسبات را بر آن اساس می‌نهند. این تاریخگذاری، معروف به «تاریخ سنتی» است.

#### تاریخ سنتی

در کتاب بُنْدَه‌شَن<sup>۱</sup> آمده است که: «چون هزارهٔ سلطهٔ بزغاله (جدی)<sup>۲</sup> فرا

(۱) فصل ۳۶، بند ۸ به بعد.

(۲) دوازده هزار سال عمر جهان را به روایتی به ۱۲ دورهٔ هزار ساله تقسیم کرده و هر هزاره را به نام یکی از بروج دوازده گانه نامیده‌اند.

رسید، زردشت از سوی آفریدگار اورمزد به پیامبری آمد و گشتاسب پس از پذیرفتن دین ۹۰ سال فرمانروایی کرد. مجموع سالهای فرمانروایی او ۱۲۰ سال بود. بهمن پسر اسفندیار ۱۱۲ سال، همای دختر بهمن ۳۰ سال، دارا پسر چهار آزاد ۱۲ سال و دارا پسر دارا ۱۴ سال.<sup>۱</sup> با جمع بستن این ارقام عدد ۲۵۸ سال به دست می آید که زمان فاصل میان زردشت و کشته شدن دارا به دست اسکندر است. از سوی دیگر، بیرونی<sup>۲</sup> می نویسد که از ظهور زردشت تا اول تاریخ اسکندر ۲۵۸ سال فاصله بوده است. مسعودی نیز فاصله زمانی از زردشت تا اسکندر را ۲۵۸ سال ذکر می کند.<sup>۳</sup> اما از روایات گوناگون دقیقه معلوم نیست که منظور از «زمان زردشت» تاریخ زایش اوست یا تاریخ وحی از سوی اورمزد در سی سالگی او، یا تاریخی که در چهل سالگی دین خود را آشکارا ابلاغ کرد، یا زمانی که در چهل و دو سالگی گشتاسب دین او را پذیرفت. همچنین روشن نیست که منظور از «تا زمان اسکندر» چیست. آیا مقصود زمان فتح ایران به دست اسکندر است یا مرگ او، یا اصولاً مراد تاریخ اسکندر یا تاریخ سلوکی است. هنینگ<sup>۴</sup> بر آن است که «تا زمان اسکندر» به معنی سال مرگ داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است که در سال ۳۳۰ ق.م. اتفاق افتاد، اما در مورد مبدء تاریخ یقین ندارد. بنابراین، به نظر وی تاریخ تولد او یا سال ۶۱۸ یا ۶۲۸ یا ۶۳۰ پیش از میلاد بوده است و چون زردشت بنا به روایتهای مذکور در کتابهای پهلوی ۷۷ سال عمر کرده است، سال وفات او را در ۵۴۱ یا ۵۵۱ یا ۵۵۳ ق.م. می داند.

هرتسفلد<sup>۵</sup> معتقد بود که مبدء این تاریخ، زمان تولد زردشت است که هزاره

(۱) آثار الباقیه، به کوشش زاخو، لایزیک، ۱۹۲۳، ص ۱۴، س ۸.

(۲) مروج الذهب، به کوشش پلا (Pellat)، ج ۲، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۴۱۵ بند ۱۴۳۴.

(۳) هنینگ (Henning)، (زردشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی، تهران،

۱۳۵۷، ص ۷۴.

4) Herzfeld, 'The Traditional Date of Zoroaster' in J. D. C. Pavry (ed.), *Oriental Studies in Honour of C.E.P. Pavry*, London, 1933, 132-6.

با آن آغاز می‌شود. همین نظر مورد قبول شهبازی است.<sup>۱</sup> به نظر این دانشمند ایرانی منظور از «تا زمان اسکندر»، تاریخ اسکندری یا تاریخ سلوکی یا تاریخ منجمان بابل است.<sup>۲</sup> به این حساب تاریخ تولد زردشت ۲۵۸ سال پیش از تاریخ سلوکی یعنی سال ۵۶۹ ق.م. و تاریخ به‌پیامبری رسیدن او ۲۲۸ سال پیش از تاریخ سلوکی و تاریخ مرگ او ۱۸۱ سال پیش از تاریخ سلوکی یعنی ۴۹۲ ق.م. است.<sup>۳</sup> اما شهبازی برخلاف هیننگ و هرتسفلد و دیگران بر آن است که تاریخ ۲۵۸ سال، فاصله واقعی میان زردشت و اسکندر نیست. به نظر او در واقع این رقم مبین فاصله زمانی دو حادثه مهم تاریخی است که بعداً میان پادشاهان ایران از گشتاسب تا دارای سوم تقسیم شده است. وی بر آن است که تاریخ ۲۲۸ سال پیش از اسکندر (یعنی سال به پیامبری رسیدن زردشت) را دانشمندان زردشتی از بابلیان شنیده بودند و این تاریخ مبین فاصله زمانی میان فتح بابل به دست کورش در سال ۵۳۹ ق.م. و تاریخ فتح این شهر به دست سلوکوس در ۳۱۱ ق.م. است که مبدء تاریخ سلوکی به‌شمار می‌رود. رواج تاریخ سلوکی در اوایل دوره ساسانی موجب شد که زردشتیان معتقد شوند که آغاز هزاره زردشت با آغاز تقویم سلوکی یکی بوده است و پیروزی بزرگ ایرانیان یعنی فتح بابل را به دست کورش همان ظهور زردشت بدانند و در نتیجه تولد او را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر (یعنی تاریخ اسکندری یا تاریخ سلوکی) به‌شمار آورند.<sup>۴</sup>

نیولی<sup>۵</sup> این نظر شهبازی را نمی‌پذیرد و برای توجیه تاریخ سنتی به روایت

1) Shahbazi, 'The Traditional Date of Zoroaster Explained', *BSOAS* 40 (1977), 27.

۲) همو، همانجا، ص ۲۸ و ۲۹.

۳) همو، همانجا، ص ۳۲ تا ۳۴.

۴) یعنی  $۲۲۸ = ۵۳۹ - ۳۱۱$ .

۵) یعنی  $۲۵۸ = ۲۲۸ + ۳۰$ .

6) G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980, p. 169.



دیگری که در اداویراف نامه<sup>۱</sup> آمده استناد می کند. از این روایت و نیز از گفته مسعودی<sup>۲</sup> برمی آید که میان زردشت و اسکندر ۳۰۰ سال فاصله بوده است. به نظر نیولی<sup>۳</sup> رقم ۲۵۸ از کاهش ۴۲ از عدد ۳۰۰ به دست آمده است، زیرا زردشت بر حسب روایتهای دینی در سن ۴۲ سالگی گشتاسب را به دین خوانده است. به نظر این دانشمند در روایتی که اصل آن از بابل بوده است، استیلای ۳۰۰ ساله ای برای پادشاهان قدیم ایران قائل شده بودند و رقم ۲۵۸ به گونه ای خیال پردازانه میان شاهان از گشتاسب تا دارا تقسیم شده است.

پژوهندگان تاریخ سستی زردشت را به سبب ویژگی افسانه ای آن به عنوان تاریخ حقیقی نمی پذیرند.

### روایات یونانی

تاریخ گذاری دیگری که با محاسبه ارقام و اعداد به دست می آید، مبتنی بر منابع یونانی است. خانتوس<sup>۴</sup> لیدبایی که معاصر اردشیر اول هخامنشی است، نقل می کند که زردشت ۶۰۰ سال پیش از فتح یونان به دست خشایارشا می زیسته است. اما در نسخه های دیگر به جای عدد ۶۰۰، رقم ۶۰۰۰ آمده است، و این عدد مطابق روایات دیگر یونانی است که بر طبق آن زردشت ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون می زیسته است. ارسطو و ادوخوس<sup>۵</sup> نیز زردشت را ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون (متوفی ۳۴۷ ق.م.) دانسته اند و هرمودورس<sup>۶</sup> زمان او را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ

۱) به کوشش هوگ و وست (Haug-West)، لندن، ۱۸۷۲، فصل ۱، بندهای ۳ و ۲.

۲) التنبیه والاشراف، به کوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴، ص ۹۸، س ۳.

۳) نیولی، همان مأخذ، ص ۱۷۰.

4) Xantus

5) Eudoxus

6) Hermodoros

یونان و ترویا ذکر کرده است.<sup>۱</sup> بعضی دانشمندان در روایت خانتوس عدد ۶۰۰ را درست می‌دانند و بعضی ۶۰۰۰ را که مطابق با دیگر روایات یونانی است. شهبازی بر آن است که عدد ۶۰۰ درست است و به نظر او زردشت در ۱۰۸۰ ق.م. می‌زیسته است ( $۶۰۰ + ۴۸۰ = ۱۰۸۰$ ).<sup>۲</sup> نیولی با انتقاد از نظریه شهبازی، رقم ۶۰۰۰ را درست می‌داند براین اساس که در میان دانشمندان و نویسندگان یونان این تمایل وجود داشته است که افلاطون را از طریق دو دوره سه هزار ساله به زردشت پیوند دهند.<sup>۳</sup> به نظر این دانشمند، این تاریخ هرچه باشد ارزش تاریخی ندارد. از سوی دیگر هومباخ<sup>۴</sup> نظر شهبازی را در انتخاب رقم ۶۰۰ مرجح می‌داند، اما او نیز معتقد است که این عدد سراسر است تاریخ واقعی نیست. به نظر او در ایران قدیم آن گونه که از فصل دوم و ندیداد در مورد فرمانروایی جمشید برمی آید، به دوره‌های ۳۰۰ ساله قائل بوده‌اند و ۶۰۰ سال در واقع دو دوره ۳۰۰ ساله است.

### روایت بیرونی

شهبازی برای تعیین زندگی زردشت از طریق محاسبه به همین روش، تاریخ دیگری را پیشنهاد کرده است. بیرونی آورده است که خوارزمیان چون خواستند تقویمی برای خود اتخاذ کنند، آمدن سیاوش پسر کیکاووس را به خوارزم مبدء قرار دادند و این در ۸۸۸ پیش از اسکندر بود.<sup>۵</sup> به نظر شهبازی منظور از اسکندر تاریخ

(۱) در مورد روایات یونانی نک به کتاب جکسن:

A.V.W. Jackson, *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, New York, 1919, 226 ff.

و نیز محمد معین، *مزدیسنا*، ادب پارسی، ج ۱، تهران، ۱۳۳۸، ص ۸۴ به بعد.

(۲) همان مأخذ، ص ۳۴ و بعد.

(۳) همان مأخذ، ص ۱۶۴.

4) H. Humbach, 'A Western Approach to Zarathushtra', *JCOI*, 51 (1984), 6-7.

(۵) آثار الباقیه، به کوشش زانخو، ص ۳۵.

اسکندری (تاریخ سلوکی) است. بنابراین، مبدء این تاریخ حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌شود. میان سیاوش و زردشت چهار نسل فاصله بوده است و اگر هر نسلی را ۴۰ سال به‌شمار آوریم، باید از این رقم ۱۲۰ سال کم کنیم تا رقم ۱۰۸۰ را به دست بیاوریم<sup>۱</sup> به‌نظر شهبازی این تاریخ که با تاریخی که خانتوس ذکر کرده مطابقت دارد، برای زمان زردشت از همه مناسب‌تر است<sup>۲</sup>. نیولی روایت بیرونی را روایتی افسانه‌ای به‌شمار می‌آورد و این نظریه را که زردشت در ۱۰۸۰ ق.م. می‌زیسته است، همانند تاریخ سنتی فاقد اعتبار تاریخی می‌داند<sup>۳</sup>.

نظریه دیگری که آن هم مبتنی بر ارقام و اعداد است، نظر کلیماست<sup>۴</sup>. وی حدس می‌زند که مانی خود را جانشین زردشت و به منزله هوشیدر (نخستین منجی زردشتی) می‌دانسته است که بایستی هزار سال پس از زردشت ظهور کرده باشد. چون زردشت در سی‌سالگی از اورمزد وحی دریافت کرده است، بنابراین مانی بایستی ۹۳۰ سال پس از زردشت بوده باشد. وی تاریخ تولد زردشت را ۷۸۴ و تاریخ درگذشت او را ۷۰۷ ق.م. می‌داند. این تاریخ نیز قطعیت ندارد، زیرا مسلم نیست که مانی خود را همان هوشیدر دانسته باشد<sup>۵</sup>.  
امروزه بیشتر پژوهندگان بر آن‌اند که دستیابی به زمان دقیق زردشت از طریق محاسبه تقویمی فعلاً ناممکن است.

(۱) یعنی  $1200 - 120 = 1080$ .

(۲) همان مأخذ، ص ۳۴.

(۳) همان مأخذ، ص ۱۶۲.

4) O. Klima, 'The Date of Zoroaster', *Arch. Or.*, 1959, 556 sq.

(۵) نک به دوشن گیمن

J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962, p. 136, n. 5.



## زمان زردشت بنابر قرائن زبانی و تاریخی

روش دیگر توسل به قرائن و شواهد زبانی و تاریخی است. بارتولومه<sup>۱</sup> زمان زردشت را حدود ۹۰۰ ق.م. و مایر<sup>۲</sup> و وزندونک<sup>۳</sup> و شدر<sup>۴</sup> زمان او را اواخر هزاره دوم و اوائل هزاره اول پیش از میلاد می دانستند. بارو<sup>۵</sup> براساس مطالعات یشتهای قدیمی و خصوصاً فروردین یشت استدلال می کند که اطلاعاتی که در یشتهای آمده است همه متعلق به شرق ایران است و هیچگونه اثری از حوادث غرب ایران و بین النهرین در آنها نیست. بنابراین، این آثار همه متقدمتر از مهاجرت های ایرانی از شرق به غرب است و چون نامهای قبایل ایرانی مانند پارس و ماس در اسناد آشوری متأخرتر از نیمه دوم قرن نهم ق.م. نیست، بنابراین مهاجرت آنان نمی تواند متأخرتر از ۹۰۰ ق.م. باشد. در فروردین یشت غالباً از چهار نسل پی در پی خانواده های پیرو زردشت سخن رفته است. بنابراین باید زمان زردشت را دست کم ۱۵۰ سال متقدمتر از این تاریخ دانست. در نتیجه بارو حدود ۱۱۰۰ ق.م. را متأخرترین تاریخ برای زمان زردشت پیشنهاد می کند.<sup>۶</sup>

بویس نیز پس از رد تاریخ سنتی و روایات یونانی می نویسد که فقط از روی اوستا می توان زمان زردشت را حدس زد. به نظر او گاهان از نظر زبانی قابل مقایسه با ریگ وداست که آغاز تدوین آن ظاهراً در حدود ۱۷۰۰ ق.م. بوده است. تصویری که از جهان در گفته های زردشت می بینیم و تصویرپردازیهای<sup>۷</sup> او

1) Bartholomae

2) Meyer

3) Wesendonk

4) Schaefer

5) T. Burrow, 'The Proto-Indoaryans', *JRAS*, 1973, 123-140.

۶) در مورد نظریات مختلف نک به نیولی، همان مأخذ، ص ۱۵۹ به بعد و مراجع مذکور در آن.

7) Imagery

مقتبس از سنت قدیمی شبانی قوم اوست. بنابراین می‌توان احتمال داد که وی زمانی میان ۱۴۰۰ و ۱۰۰۰ ق.م. می‌زیسته است و این زمانی است که قوم او در شمال آسیای مرکزی می‌زیستند پیش از آنکه به سوی جنوب روانه شوند و در خوارزم مستقر گردند.<sup>۱</sup> همین نویسنده بر آن است که زردشت متعلق به قومی بوده است که در استپهای جنوبی روسیه در دوره‌ای که مصادف با دوره ایرانی «مفرغ» بود، می‌زیسته‌اند. این دوره از ۱۷۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م. ادامه داشت. به نظر این دانشمند قبیله زردشت به فرهنگ «دوران سنگ» پای‌بند بوده‌اند زیرا در سرودهای زردشت مشخصات دوران «مفرغ» دیده نمی‌شود. از مشخصات این دوره تقسیم جامعه به سه گروه شبانان، روحانیان و جنگجویان است. بویس جامعه زردشت را جامعه‌ای دو طبقه‌ای می‌داند: «جنگجویان - روستائیان» و «روحانیان». وی بر آن است که زمان زردشت بایستی پیش از مهاجرت‌های بزرگ قباصل ایرانی به سوی جنوب که رهبری آنان را گروه‌های جنگجوی مسلح برعهده داشتند، یعنی پیش از ۱۲۰۰ ق.م. بوده باشد.<sup>۲</sup> وی در استدراکات کتاب دیگر خود زمانی میان ۱۴۰۰ و ۱۲۰۰ پیش از میلاد را پیشنهاد می‌کند.<sup>۳</sup>

نیولی زمان او را در اواخر هزاره دوم و آغاز هزاره اول پیش از میلاد می‌داند<sup>۴</sup> و هومباخ حدود ۱۰۰۰ ق.م. را محتمل می‌شمارد.<sup>۵</sup> از مجموع نظریات می‌توان حدس زد که زردشت میان ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد می‌زیسته است.

1) M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, I, Leiden, 1975, p. 190 ff.

2) M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, II, Leiden, 1982, p. 1 ff.

3) M. Boyce, *Zoroastrians*, London, 1979, p. 18, and Additions and Corrections.

(۴) همان مأخذ، ص ۱۷۵ و ۲۲۷.

(۵) هومباخ، همان مأخذ، ص ۱۵.

در مورد زادگاه اصلی زردشت نیز اختلاف نظر وجود دارد. در منابع پهلوی و به دنبال آنها در کتابهای عربی و فارسی «ایرانویج» یعنی سرزمین اصلی را که اقوام ایرانی از آنجا برخاسته‌اند و بنا به روایات دینی زردشتی، در آنجا دین به زردشت ابلاغ شده است، با آذربایجان یکی شمرده‌اند.<sup>۱</sup> این یکسان شماری احتمالاً از زمانی پیدا شده است که دین زردشتی به غرب ایران و در جامعه مغان راه یافت و سپس در دوره ساسانی از اهمیت خاصی برخوردار شد به گونه‌ای که همه مکانهای شرقی را با مکانهایی در غرب ایران مطابقت دادند. امروزه دانشمندان انتساب زردشت را به آذربایجان به دلایل فراوان مردود می‌دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا در مقایسه با سایر زبانهای ایرانی، زبانی است متعلق به شرق ایران و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که اصل مادی یا فارسی باستان داشته باشند، دیده نمی‌شود.

از مدتها پیش دانشمندان ایران شناس ایرانویج را همان خوارزم به شمار آورده‌اند و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند. امروزه بیشتر ایران‌شناسان طرفدار این نظریه‌اند. البته در هیچ متنی تصریح نشده است که ایرانویج همان خوارزم است. مارکوارت نخستین کسی بود که این نظریه را مطرح کرد و دو دلیل برای اثبات نظریه خود ارائه نمود: یکی اینکه موسی خورنی نویسنده ارمنی قرن پنجم میلادی از ناحیه «تور» در خوارزم نام می‌برد که به نظر مارکوارت با کلمه تویریّه<sup>۲</sup> (تورانی) اوستایی یکی است و دیگر اینکه توصیفی که از ایرانویج در منابع پهلوی شده است با توصیف نویسندگان دوران اسلامی از خوارزم هماهنگ است.<sup>۳</sup> پس

۱) در مورد این روایات نک به محمد معین، مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱، تهران ۱۳۳۸، ص ۷۹ تا ۸۲، و نیز بخشهای بعدی کتاب کنونی.

۲) Tūirya.

۳) J. Marquart, *Ērānšahr*, Berlin, 1901, p. 155.



از مار کوارت نویسنده گان دیگر مانند بیلی<sup>۱</sup> و بنونیست و هنینگ در تأیید این نظریه مطالب دیگری عرضه داشتند. بنونیست<sup>۲</sup> از مقایسه ۱۶ سرزمینی که نامشان در فصل اول وندیداد آمده است با هفت سرزمینی که در یشت دهم بند ۱۴ از آنها یاد شده، به این نتیجه رسیده است که ایرانویج در فهرست وندیداد همان خوارزم مذکور در یشت دهم است.

هنینگ<sup>۳</sup> این نظریه را گسترش داد و بر آن بود که «خوارزم بزرگ» تنها شامل ناحیه معروف خوارزم نبوده، بلکه نواحی گسترده تری تا مرو و هرات را نیز در برمی گرفته است.

مار کوارت<sup>۴</sup> همچنین از توصیف هرودوت از رودخانه اکس<sup>۵</sup> چنین نتیجه گرفته است که این رودخانه همان تجن و شعبه آن هری رود است. نیولی این نظریه را رد می کند و خود نظریه دیگری را مطرح می سازد. او بر آن است که زادگاه زردشت در ناحیه ای میان هندوکش و هامون هیرمند بوده است. به نظر وی شمالی ترین ناحیه ای که حیطه فعالیت زردشت بوده است بلخ و هرات و جنوبی ترین ناحیه زرننگ و رخج می باشد. بخش عمده ای از سیستان در این حیطه قرار می گرفت. تکیه نویسنده در اثبات نظریه خویش، توجه به فهرست نامهای جغرافیایی در اوستا و توصیف نویسندگان یونانی از نواحی شرقی ایران و نیز توجه به اهمیت سیستان در سنتهای دینی زردشتی است.<sup>۶</sup>

1) H. W. Bailey

2) E. Benveniste, «L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens», *BSOS*, VII, 1933-35, 265-274.

۳) هنینگ، (ذقش)، (ترجمه فارسی) ص ۷۵ و بعد.

4) J. Markwart, *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938, pp. 7-8.

5) Akes.

۶) نیولی، همان مأخذ به ویژه ص ۲۲۷.



نظریهٔ سومی که اخیراً مطرح شده از آن هومباخ<sup>۱</sup> است. وی با تکیه بر نظر مارکوارت در مورد یکی انگاری اکس با تجن و قبول این نظر هنینگ که زادگاه زردشت در نواحی رودخانهٔ تجن بوده است<sup>۲</sup> بر آن است که درهٔ رودخانهٔ کشف رود که شعبهٔ غربی تجن است، احتمالاً ابرانویج به شمار می‌رفته است<sup>۳</sup>، این محل در ناحیه‌ای بوده است که فعلاً در آنجا ده مزدوران در حدود ۱۰۰ کیلومتری شرق مشهد و در نیمه‌راه سرخس قرار دارد<sup>۴</sup>.

### زندگانی زردشت بنابر گاهان و متنیهای قدیم اوستایی

آگاهیهای تاریخی و واقعی دربارهٔ زندگی زردشت بسیار اندک است. آنچه در اوستا و در منابع پهلوی و فارسی آمده است بیشتر جنبهٔ اساطیری دارد، گرچه در این مطالب نیز حقایقی می‌توان یافت.

آنچه به یقین در مورد زندگی زردشت، از متون اوستایی برمی آید، این است که خاندان او شپیتمه یا سپیتامه<sup>۵</sup> (در پهلوی سپیتمان) نام داشته است. نام پدرش پوروشسپه<sup>۶</sup> (در پهلوی پوروشسپ) و نام مادرش دوغدووا<sup>۷</sup> (در پهلوی دوغدو) و نام پدر بزرگش هپچتسپه<sup>۸</sup> (در پهلوی هپچتسپ) بوده است.

زردشت از کودکی تعلیمات روحانی دیده است، زیرا در گاهان (یسن ۳۳، بند ۱) خود را «زوتر»<sup>۹</sup> (پهلوی زوت) نامیده است و آن اصطلاحی است که در مورد

(۱) هومباخ، همان مأخذ، ص ۲۴ و ۲۵.

(۲) همان مأخذ، ص ۲۸.

(۳) همان مأخذ، ص ۲۵ و ۲۸.

(۴) همان مأخذ، ص ۲۹. هومباخ نام مزدوران را مشتق از مزدا (اهورامزدا) می‌داند و می‌نویسد که مزدوران بر گردنه‌ای قرار دارد که درهٔ کشف رود را از دشت ترکمنستان جدا می‌سازد و از این رو، مرز سنتی میان ایران و توران را تشکیل می‌دهد.

5) Spitāma

6) Pourušaspa

7) Dugdhōvā

8) Haečataspa

9) Zatar

دین‌مردی که دارای شرایط کامل روحانیت است به کار می‌رود، همچنین در اوستای متأخر (یشت ۱۳ بند ۹۴) در مورد او کلمهٔ آثروَن<sup>۱</sup> به کار رفته که به معنی مطلق روحانی و دین‌مرد است. در گاهان (یسن ۴۳) اشاره به دریافت وحی او از سوی اورمزد شده است، اما تفصیل آن در کتابهای پهلوی آمده است.

نخستین کسی که به او ایمان آورد میذیوماه<sup>۲</sup> (پهلوی میدیوماد) بود که نامش در فروردین یشت (یشت ۱۳ بند ۹۵) ذکر شده است. این شخص در منابع بعدی پسر عموی زردشت به شمار آمده است. زردشت در تبلیغ دین خود بادشواریهایی روبرو بوده است. در سرودهای خویش (یسن ۴۶، بند ۲) از فقر و کمی تعداد حامیانش سخن می‌گوید و از بدکاری کوی‌ها و کرپن‌ها که ظاهراً پیشگویان و روحانیان هم وطن او بودند، گله و شکایت دارد و از بعضی دشمنان خود مانند بَندَوَه<sup>۳</sup> و گرهمه<sup>۴</sup> (یسن ۴۹ بند ۱ و ۲) نام می‌برد. سرانجام بر آن می‌شود که از زادگاه خود دور شود و به سرزمین مجاور برود. در این سرزمین که فرمانروای آن گشتاسب است، سرانجام با موفقیت روبرو می‌گردد. از یشت نهم، بند ۲۶ چنین برمی‌آید که پیش از همه هوتوسا<sup>۵</sup> (پهلوی هوتوس) همسر گشتاسب به دین او گرویده و احتمالاً به توصیهٔ او شاه نیز پیرو زردشت شده است.

زردشت برحسب سنت سه بار ازدواج کرده است. نام زن نخست و دوم او معلوم نیست. زن نخست او پسری به نام ایستواستره<sup>۶</sup> و سه دختر به ترتیب به نامهای فرینی<sup>۷</sup> و ثریتی<sup>۸</sup> و پوروچیستا<sup>۹</sup> به دنیا آورد (یشت ۱۳ بند ۱۳۹). زردشت در گاهان

- |             |                |
|-------------|----------------|
| 1) Āthravan | 2) Maidhyōimāh |
| 3) Bēndva   | 4) Grēhma      |
| 5) Hutaosā  |                |

(6) Isatvāstra یشت ۱۳، بند ۹۸.

- 7) Freni  
8) Thriti  
9) Pouručistā

(یسن ۵۳ بند ۳) از ازدواج این دختر سوم خود یاد می کند. برحسب سنت این دختر به ازدواج جاماسپه<sup>۱</sup> (پهلوی جاماسپ) درآمد.

از زن دوم که نام او نیز ذکر نشده است دو پسر به نامهای اوزوت نره<sup>۲</sup> و هوژچیره<sup>۳</sup> (یشت ۱۲، بند ۹۸) به دنیا آمده است. زن سوم او هووی<sup>۴</sup> نام داشته است از خاندان هووگوه<sup>۵</sup>، و ظاهراً زردشت از او فرزندی نداشته است. بنا به سنت فرشوشره<sup>۶</sup> (درپهلوی فرشوشر) پدر هووی بوده است.

باگروش گشتاسب به دین زردشت، مخالفتهای حکمرانان همجوار برانگیخته می شود. نام برخی از این فرمانروایان مخالف زردشت در آبان یشت (یشت ۵، بند ۱۰۹) آمده است که از میان آنان ارجاسب تورانی از همه نامورتر است. در نبرد با ارجاسب، زیری ویری<sup>۷</sup> (در پهلوی زیریر) برادر گشتاسب حامی او بوده و بر هویمیکه<sup>۸</sup> دیوپرست غلبه کرده است (یشت ۵، بند ۱۱۳). و همچنین بست ویری<sup>۹</sup> (درپهلوی بستور) (یشت ۱۳، بند ۱۰۳) و جاماسپ (یشت ۵، بند ۶۸ و ۶۹) نیز یاوران او بوده اند. اما قهرمان اصلی سپندو ذاته<sup>۱۰</sup> (درپهلوی سپندیاد، فارسی اسفندیار) (یشت ۱۳، بند ۱۰۳) است.

برحسب سنت، زردشت در سن ۷۷ سالگی کشته شد و قاتل او برادریش نام دارد<sup>۱۱</sup>.

1) Jāmāspa

2) Urvataṣ-nara

3) Havre-čithra

4) Hvōvī

5) Hvōgva

6) Frašaoštra

7) Zairi-vairi.

8) Humayaka

9) Bastavairi

10) Spento-dhāta

(۱۱) نك به جكن، فصل ۱۰، ص ۱۲۴ تا ۱۳۲.

معرفی منابع



## دینگرد<sup>۱</sup>

به معنی کتاب اعمال، در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است. این کتاب که نوعی دانشنامه دین زردشتی است، در قرن سوم هجری / نهم میلادی بر پایه نوشته‌های گوناگون، در زمینه‌های مختلف دین زردشتی تدوین نهایی یافته است. نام دو تن از تدوین‌کنندگان کتاب در دست است: آذر فرنبغ پسر فرخزاد و آذرباد پسر ایمید (= امید).

کتاب سوم مشتمل بر اصول عقاید زردشتی با دیدی کلامی و فلسفی است. کتاب چهارم مطالبی شبیه مطالب کتاب سوم دارد و در آن شرح آفرینش امشاسپندان نیز آمده است. کتاب پنجم شامل دو بخش است. در بخش اول پرسشها و پاسخهایی درباره پیام‌آوران پیش از ظهور زردشت و آفرینش و خانواده و مباحثه‌های دینی او مطرح گردیده و در بخش دوم پرسشها و پاسخهایی درباره اصول عقاید و اعمال و عقاید دینی آورده شده است. کتاب ششم مجموعه اندرزهاست. کتاب هفتم شرح احوال کسانی است که پیش از زردشت الهام ایزدی به آنان رسیده است. پس از

۱) در مورد مشخصات نویسندگان و مترجمان و عنوانهای کتابهای نامبرده در این بخش  
رک به کتابنامه پایان این کتاب.

آن شرح زندگی زردشت می‌آید و سپس حوادث پس از زردشت و فرزندان او (اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس) تا پایان جهان نقل می‌گردد.

اساس این کتاب چنان که در پیشگفتار آمد، بر پایه سه نَسْک گمشده اوستا، شِپَنَد نَسْک، چهارداد نَسْک و وِشَناسپ ساسْت است. کتاب هشتم خلاصه‌ای است از شرح مطالب اوستای موجود در دوره ساسانی و کتاب نهم شامل سه نَسْک از نسکهای اوستای دوره ساسانی است.

متن کامل پهلوی این کتاب يك بار در نوزده جلد با ترجمه انگلیسی توسط سنجانا<sup>۱</sup> چاپ شده است. مدن<sup>۲</sup> نیز متن کامل دینکرد را در دو جلد منتشر کرده است. نسخه کامل این کتاب که در کتابخانه ملا فیروز بمبئی نگهداری می‌شود و نسخه B نامیده می‌شود نیز توسط درسدن<sup>۳</sup> به صورت عکسی منتشر شده است. بخشهایی از آن نیز در نسخه‌های سلطنتی کپنهاگ موجود است که نسخه K نامیده می‌شود. این بخشها نیز به صورت عکسی منتشر شده است.

وست<sup>۴</sup> بخشی از کتاب پنجم دینکرد را که شامل شرح زندگانی زردشت است و نیز کتاب هفتم و کتاب نهم را به انگلیسی ترجمه کرده است.

موله<sup>۵</sup> نیز همان بخش از دینکرد پنجم و همه دینکرد هفتم را در کتاب افسانه زندگی زردشت آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. همین نویسنده بخشهای مربوط به زندگی زردشت را از دینکرد نهم در کتاب دیگر خود به نام آیین، اسطوره و گیهان شناسی در ایران باستان آوانویسی و ترجمه کرده است. مؤلفان کتاب کنونی (ژاله آموزگار - احمد تفضلی) متن ویراسته دینکرد پنجم را با آوانویسی و ترجمه فارسی و فرانسه و واژه‌نامه آماده چاپ کرده‌اند.

نیرگ<sup>۶</sup> بخشهایی از کتاب دینکرد هفتم را در جلد اول کتاب راهنمای پهلوی

1) Sanjana

2) Madan

3) Dresden

4) West

5) Mole

6) Nyberg

آورده است و در جلد دوم این کتاب در باره واژه‌های آن توضیح داده است. مؤلفان نیز امیدوارند که متن ویراسته شده دینکرد هفتم را با آوانویسی و ترجمه و واژه‌نامه در دسترس علاقمندان قرار دهند.

گزیده‌های زادشیرم. این کتاب مجموعه‌ای است که آنرا زادشیرم پسر جوان جم یا گشن جم در قرن سوم هجری / نهم میلادی تألیف کرده است و دارای چهار بخش در سی و پنج فصل است. موضوع بخش دوم کتاب که شامل بخشهای ۴ تا ۲۸ است مربوط به دین می‌باشد و زندگینامه زردشت ضمن مطالب مربوط به دین نقل شده است و با آنچه در دینکرد هفتم آمده است، در کلیات مطابقت دارد. یکی از نسخه‌های خطی کتاب که در کتابخانه سلطنتی کپنهاگ است، به صورت عکسی چاپ شده است. وست نیز آن را به انگلیسی ترجمه کرده است. انکلساریا<sup>۱</sup> متن پهلوی کتاب را بر اساس سه نسخه مقابله و همراه با ترجمه انگلیسی چاپ کرده است. موله<sup>۲</sup> بخشهای مربوط به زندگی زردشت را در کتاب آیین، اسطوره و گیهان‌شناسی در ایران باستان، به فرانسه ترجمه کرده است. مهرداد بهار نیز این بخشها را در کتاب اساطیر ایران و پژوهشی در اساطیر ایران به فارسی برگردانده است. همه کتاب‌گزیده‌های زادشیرم را محمدتقی راشد محصل به فارسی ترجمه کرده است.

روایات پهلوی کتابی است که گردآورنده آن معلوم نیست و احتمالاً متعلق به قرن چهارم هجری / دهم میلادی می‌باشد. این کتاب شامل مطالب گوناگون آیینی و اساطیری مربوط به دین زردشتی است و ۶۵ فصل دارد. برای گردآوری مطالب آن از کتابهای اوستا و دیگر کتابهای پهلوی استفاده شده است. فصل ۴۷ و ۴۸ آن مربوط به داستان زردشت و گشتاسب است.

1) Anklesaria

2) Molé

متن کامل را دابار<sup>۱</sup> تصحیح انتقادی و چاپ کرده است. فصلهای مربوط به زندگی زردشت را موله در کتاب اخسانه زندگی زردشت آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. همه کتاب را مهشید میرفخرایی به فارسی برگردانده است.

وَجَزْ كَرْد دینی. این کتاب متنی بر ساخته در قرن نوزدهم میلادی است و نسخه‌ای از آن را پشوتن سنجانا چاپ کرده ولی منتشر نشده و تنها تعدادی از نسخه‌های چاپی آن در دسترس است که تنها منبع برای شناخت این نوشته به شمار می‌رود. تاریخ تألیف و مؤلف آن ناشناخته هستند. زندگی زردشت در این کتاب از زبان میدیوماه پسر عمو و شاگرد او نقل می‌شود و معجزات زندگی پیامبر را دربردارد. سبک نگارش پهلوی این کتاب نشان دهنده متأخر بودن متن است، زیرا واژه‌های دساتیری در آن دیده می‌شود و در بسیاری از موارد ساختمان دستوری آن مانند زبان فارسی است.

زراتشت نامه. این کتاب رابه عنوان اثری از زردشت بهرام پژدو، شاعر قرن هفتم هجری/ سیزدهم میلادی می‌دانسته‌اند. روست و رزنگ<sup>۲</sup> نیز این موضوع را تأیید کرده‌اند ولی رهمپس<sup>۳</sup> با دلایلی به این نتیجه می‌رسد که این کتاب اثری از سالهای پیش از ۳۴۷ یزدگردی است و احتمالاً بین سالهای ۹۷۰ تا ۹۷۸ میلادی نوشته شده است و سراینده آن شخصی به نام کیکاووس پسر کیخسرو، پسر دارا است و عنوان اصلی کتاب مولود زردشت بوده و زردشت بهرام فقط آن را رو نویسی کرده است. به هر حال زبان فارسی این اثر به صورت کنونی نمی‌تواند متعلق به قرن چهارم هجری باشد.

رزنگ این کتاب را در سال ۱۹۰۴ با ترجمه فرانسه و شرح احوال زردشت

- 1) Dhabhar
- 2) Rosenberg
- 3) Rempis



بهرام پژدو، به عنوان سراینده آن منتشر کرده و نسخه چاپی محمد دبیرسیاقی در سال ۱۳۴۸ ه. ش. بر این اساس است.

ملل و نحل. این کتاب اثر ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی متوفی در سال ۵۴۸/۹ ه. ق. است. این کتاب از معروفترین نوشته‌ها در باره فرقه‌های مختلف است و در آن علاوه بر فرقه‌های اسلامی از دینها و فرقه‌های پیش از اسلام مانند زردشتی، زروانی، مانوی، مزدکی و غیره نیز مطالب جالب توجه و مهمی آمده است. کتاب بارها چاپ شده ولی چاپ انتقادی آن از محمد بدران است که ناقص مانده است.

کتاب ملل و نحل را در قرن نهم هجری افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی به فارسی درآورده است.

چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت

زردشت همانند آدمیان دیگر از سه عنصر اصلی تشکیل شده است: فره، فروهر و جوهر تن. فره یا خُره همان موهبت ایزدی است که تجلی ظاهری آن نور است. همراهی آن با مردمان موجب نیکیبختی و جدایی آن از آنان صیب بدبختی است. فروهر<sup>۱</sup> روح پاسبان آدمی است، پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می ماند و در صورتی که بازماندگان برای او قربانی کنند و هدیه تقدیم دارند، خشنود می گردد و از خانواده حمایت می کند. جوهر تن صورت مادی یا جنم آدمی است. آفرینش هر کدام از این عناصر تشکیل دهنده زردشت به گونه ای اساطیری توصیف شده است.

فره زردشت از ازل جزئی از اورمزد بوده و در پیش او قرار داشته است تا بعدها در هنگام مفدر با عناصر دیگر ترکیب شود.<sup>۲</sup> فروهر او در پایان سه هزاره اول از دوران دوازده هزار ساله جهان<sup>۳</sup> همراه با دیگر آفریدگان «مینویی» آفریده

(۱) در ایران باستان *fravarti* (اوستا *fravaši*) در اصل در مورد ارواح در گذشته

«فهرمانان» به کار می رفته است و بعدها در مورد مؤمنان تعمیم یافته است.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲ به بعد، گزیده های زادسپهر، فصل پنجم.

(۳) عمر جهان در ستهای زردشتی ۱۲ هزار سال است. در سه هزار سال نخست، اورمزد

شد. به روایت دینکرد،<sup>۱</sup> امشاسپندان زردشت را به صورت «مینویی» آفریدند و فروهر او را که دارای دهان و زبان سخنگو و دارای سری گرد بود، در میان او نهادند. اورمزد جوهر تن او را نیز در عالم «مینو» آفرید تا آن را بعداً از طریق باد و ابر و باران به گیاهان منتقل کند و سپس از طریق شیر گاوانی که در میان آن گیاهان چرا کرده‌اند، وارد تن پدر و مادرش شود.<sup>۲</sup>

عناصر زردشت در این صورت «مینویی» یا مثالی همچنان باقی می‌مانند تا زمانی که او باید به صورت انسان واقعی به جهان آید. بدین منظور باید این سه عنصر باهم ترکیب شوند. فره او از پیش اورمزد به روشنی بی‌پایان<sup>۳</sup> و از آنجا به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی که در خانه زویش، مادرِ مادرِ زردشت وزن فراهم‌زوان می‌سوخت، پیوست. و این در لحظه‌ای بود که زویش<sup>۴</sup>، دوغدو مادر زردشت را به دنیا می‌آورد. داخل شدن فره در وجود دوغدو درخشندگی خاصی بدو بخشید، به گونه‌ای که در خانه‌ای که او زاده شد، مانند آن بود که آتش به خودی خود می‌سوخت. این نور همچنان با دوغدو تا زمان زایش زردشت همراه بود. اهل ده زویش از آن آتشی که

→ آفریدگان را به صورت «مینویی» (نامرئی، نامحسوس، غیرمادی) می‌آفریند. در پایان این دوره اهریمن قصد تجاوز به قلمرو اورمزد را می‌کند. اما باز پس رانده می‌شود و به مدت سه هزار سال بیهوش و بی‌فعالیت می‌ماند. اورمزد در این سه هزار سال که سه هزار سال دوم از دوران جهان است، موجودات را به صورت «گیتی» (مرئی و محسوس و مادی) می‌آفریند. در پایان این دوران اهریمن حمله می‌کند و دوران آمیزش نیکی و بدی، یعنی جهان کتونی آغاز می‌گردد و شش هزار سال دوام می‌یابد. زردشت در میانه این دوران یعنی در آغاز چهارمین سه هزاره ظهور می‌کند.

(۱) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۱۵ به بعد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۳۶ به بعد.

(۳) روشنی بی‌پایان بالاترین جایگاه بهشت است.



بدون هیمة می سوخت و همه جا را روشن می کرد، در شگفت شدند و به نزد پیشگوی ده رفتند. دیوان نیز برای دشمنی با آن فره سه آفت را که عبارت بودند از زمستان و بیماری و دشمنان ستمگر بر آن دختر فرو فرستادند و در اندیشه اهل ده افکندند که این دختر جادوگراست و اهل ده را به دشمنی او برانگیختند و توصیه کردند تا از آن ده بیرون شود. اصرار پدر در مخالفت با این نسبت جادوگری مؤثر نیفتاد و کوی ها و کَرَب ها<sup>۱</sup> بر اثر تحریک دیوان به اعتقاد خود در بیرون کردن دختر از آن ده پابرجا بودند. سرانجام فراهیم رُوان<sup>۲</sup> به القای ایزدان، به دوغدو دستور داد که از ده بیرون شود و به نزد پتیر پتر سب<sup>۳</sup> پدر دودمان رود. وی در همان دهی می زیست که در آن خاندان سپیتمان، یعنی خاندان پدری زردشت اقامت داشتند. این ده را گیاراغ<sup>۴</sup> نام داشته است و در دوره ساسانی جای آن را در نزدیکی دریاچه چیچست (اورمیه) در آذربایجان دانسته اند.

برای انتقال فروهر او از عالم «مینو» به این جهان، امشاسپندان ساقه ای از گیاه مقدس هوم ساختند به بالای مردی و فروهر زردشت را به درون آن بردند. سپس آن را از آن روشنی بی پایان برداشتند و بر کوه اساطیری آسنونده<sup>۵</sup> که جای آن در منابع ما آذربایجان ذکر شده است، نهادند. سیصد و سی سال مانده به پایان سه هزاره سوم جهان، دو تن از امشاسپندان، بهمن و اردیبهشت، به شکل موجودات

(۱) کوی ها و کَرَب ها، روحانیون و فرمانروایان ناحیه بودند که بعدها پس از تولد و به پیامبری رسیدن زردشت، با عقاید نو او به مخالفت برخاستند.

(۲) فراهیم رُوان (Frāhim Ruwān) شوهر زویش و پدر مادر زردشت.

(۳) پتیر پتر سب در پهلوی پتیر پتر سب (Patiritarasp) نام پدر پدر زردشت.

(۴) این روستا ظاهراً در اصل در شرق ایران بوده و ارتباطی با شهر ری نداشته است.

(۵) جای این کوه و دیگر جایهای ذکر شده در اسطوره زندگانی زردشت، در شرق ایران قرار داشته است. اما بعدها که دین زردشتی به غرب ایران رسید، کوشش روحانیان بر این بود که این جاها را با مکانهای شناخته شده در آذربایجان منطبق کنند. از این رو، کوه آسنوند را با سبلان یکی شمرده اند.

این جهانی درآمدند و به جایی که دو مرغ برای جفت گیری نشسته بودند و هفت سال پیش از آن، مارها بچه های آنان را خورده بودند، رسیدند. به دل مرغان انداختند که به دنبال هوم روانه شوند. مرغان دو سر آن هوم را گرفتند و آن را در آشیانه خویش نهادند. تقدس هوم و بودن فروهر زردشت در میان آن سبب شد که مارها نتوانند از درخت بالا روند و به بچه مرغان دست یابند. ساقه هوم با آن درخت پیوند خورد و همیشه تازه و سرسبز در بالای آن درخت در حال رویش بود.

دوغدو با پوروشسب، پسر پتیرترسب پیوند زناشویی بست. این دو به یک خاندان که همان خاندان سپیتمان باشد تعلق داشتند. در واقع این ازدواج، پیوندی «درون خاندانی» بود. آنگاه بهمن و اردیبهشت با هم به نزد پوروشسب آمدند و در دل او انداختند که آن ساقه هوم را با خود ببرد. پوروشسب به سوی رود اساطیری داییتی<sup>۱</sup> که شاخه هوم در کنار آن رسته بود، رفت. درخت چنان بلند بود که گمان برد، برای دستیابی به هوم، باید آن را ببرد. اما معجزه به یاری او شتافت. هوم از بالای درخت تا به میان آن فرود آمد. پوروشسب که آیین پرستش را به جای آورده بود، هوم را برید و آن را به نزد همسر خود دوغدو برد و بدو سپرد تا هنگام کاربرد آن فرا رسد.

اما جوهر تن او را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به سوی ابر به حرکت درآورد و به صورت آب، قطره قطره، بر زمین فرو فرستاد. در پی آن، انواع گوناگون گیاهان از زمین رویدند، پوروشسب شش گاو سفید زرد گوش را به سوی آن گیاهان روانه کرد. دو گاوای که هنوز نزاییده بودند، به گونه ای معجزه آمیز شیردار شدند. بدین گونه جوهر تن زردشت که در آن گیاهان بود با شیر آن گاوان آمیخته گشت. دوغدو به خواست پوروشسب دیگ چهارگوشی را بر گرفت و شیر گاوان را در آن دوشید و آن را به ستون بزرگی در آویخت. جوهر تن

(۱) داییتی یا داییتی رودخانه ای اساطیری در شرق ایران است که بعدها آن را بارودخانه ای در آذربایجان، احتمالاً سفیدرود، یکی دانسته اند.

زردشت در آن شیر بود. در این هنگام، دیوان که خطر را احساس کرده بودند، گرد هم آمدند و سردهسته دیوان به آنان خبر داد که زردشت به وجود می‌آید و پرسید که کدامیک از آنان می‌پذیرد که زردشت را که هنوز به صورت انسان واقعی در نیامده است، نابود کند. دیوی به نام چشم‌مگ که مسبب زلزله و گردباد است پذیرفت که او را از میان بردارد. شهر و ده را ویران کرد، درختان را درهم شکست، اما ایزدان نگذاشتند که ستون بزرگی را که دیگ در آن بود، بشکنند.

پوروشسب ساقه هومی را که فروهر زردشت در آن بود و آن را بریده و به دوغدو سپرده بود، بازگرفت. آن را کوبید و با آن شیر گاو که جوهر تن زردشت در آن بود آمیخت و بدین گونه فروهر و جوهر تن زردشت با هم یکی شدند. پوروشسب و دوغدو این شیر آمیخته به هوم را نوشیدند. در اینجا بود که فره که در تن دوغدو بود، با فروهر و گوهر تن زردشت یکجا بهم پیوستند، و از هم آغوشی آنان که علی‌رغم مخالفت دیوان انجام گرفت، نطفه زردشت در زهدان مادر بسته شد. دیوان که از این کار ناخشنود بودند، بر آن شدند که او را در شکم مادر نابود کنند. دوغدو را به تب تند و درد آزار دهنده‌ای دچار کردند. دوغدو خواست پیش پزشکان جادوگر<sup>۱</sup> ده برود، اما ایزدان او را از این کار بازداشتند و بدو توصیه کردند تا دست بر شویدوهیزم برگیرد و روغن گاو و بوی خوش بر آتش بنهد و روغن را بر شکم بمالد و بر آن بوی خوش بسوزاند و در بستر بیمارمدتا او و فرزندش از بیماری‌های یابند. دوغدو چنین کرد.

خبر تولد زردشت از پیش اعلام شده بود. گاو یکتا آفریده<sup>۲</sup> در برابر حمله اهریمن بانگ برآورده بود که زردشت سپیتمان خواهد آمد و انتقام او را خواهد

(۱) در گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، سردهسته جادوگران «سترگ» نامیده شده است.

(۲) پیش‌نمونه حیوانات مفید که در آغاز خلقت همزمان با گیومرت، نمونه نخستین بشر آفریده شد و همه حیوانات مفید از نطفه او به وجود آمدند.



گرفت. جم و فریدون و برخی مردم فرزانه نیز آمدن زردشت را پیشگویی کرده بودند و حتی گاو معجزه گر دوران کاووس نیز از آمدن زردشت خبر داده بود.<sup>۱</sup> حال هنگام آن فرا رسیده بود.

سه روز به تولد زردشت مانده، خانه پوروشسب را نور فرا گرفته بود و از همه خانه نور می تافت. بزرگان ده گمان بردند که ده آتش گرفته است. به هراس افتادند و گریز اختیار کردند، اما در بازگشت دریافتند که به هیچ جای ده آتش نیفتاده است، بلکه در خانه پوروشسب مرد شکوهمندی زاده شده و این روشنی از فره اوست. در لحظه تولد او نیروهای زندگی بخش و مرگ آور به ستیز برخاستند. در این زمان آردویسور<sup>۲</sup> سر و شانه او، آشی خوب<sup>۳</sup> بر و پشت او و مینوی رادی<sup>۴</sup> سینه و رودگان او و ایزد دین پهلوی و فره کیانی سینه وی را لمس می کردند<sup>۵</sup> به روایتی تولد او در روز خرداد (روز ششم) ماه فروردین بوده است.<sup>۶</sup> به هنگام تولد خندید.<sup>۷</sup> در گزیده های زادسپرم علت خنده زردشت چنین توجیه شده است<sup>۸</sup> که در هنگام تولد او اهریمن، سپاهی از دیوان را برای نابودیش فرستاد و ایزدان به کمک فره که چون آتشی درخشان بود، به مقابله دیوان پرداختند. اهریمن که خود را در حال شکست دید، دیو آکومن (= اندیشه بد) را گسیل کرد، و او رمزد به مقابله

(۱) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۶۱ تا ۶۷.

(۲) ایزد آردویسور یا ناهید، ایزد بانوی آبها.

(۳) آهریشوننگ = آشی خوب، ایزد بانوی برکت و ثروت.

(۴) بخشندگی.

(۵) دینکرد، نهم، فصل بیست و چهار (وَرَشْت مَاسَر نَسَك، فصل اول، بند ۳ به بعد).

(۶) وچو کرد دینی، بند ۶. بسیاری از حوادث مهم در این روز اتفاق افتاده یا خواهد افتاد. نك به رساله پهلوی ماه فروردین روز خرداد.

(۷) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۲؛ گزیده های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۱۵، (زادشت نامه، ب ۱۸۷، جیهانی به روایت شهرستانی، ملل و نحل، ص ۵۸۸).

(۸) گزیده های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۸ به بعد.



او بهمن (= اندیشه نیک) را فرستاد. بهمن در اندیشه زردشت درآمد و با آن در آمیخت. چون بهمن «مینویی» شادی آفرین است، زردشت، هنگام تولد خندید. چون به جهان چشم می‌گشود، هفت جبهی<sup>۱</sup> یا هفت جادوگر<sup>۲</sup> پیرامون او گرد آمده بودند که از تولد معجزه‌آمیز او ترسیدند. در این هنگام پوروشسب به دیدن جادوگری به نام دُورسرو<sup>۳</sup> که نامی‌ترین جادوگران آنده بود رفت و او را برای دیدن زردشت و تولد معجزه‌آمیز فرزند خویش به خانه آورد. آن جادوگر از دیدن زردشت، رنجه شد و خواست تا سر نرم او را بادست بفشارد و او را بکشد. بر اثر معجزه ایزدان، دست آن نابکار بر جای خشک شد.<sup>۴</sup> به روایت زادسپرم<sup>۵</sup> این شخص یکی از گرپان<sup>۶</sup> و یکی از پنج برادری بود که دشمن زردشت بودند.<sup>۷</sup> دُورسرو کرب‌ذهن پدر را آشفته کرد و او را از تولد معجزه‌آمیز و غیرعادی زردشت ترسانید و او را برانگیخت که به تباهی فرزند رضایت دهد.<sup>۸</sup> دُورسرو به پدر گفت که برای نابودی کودک همزم فراوانی گرد آورند و آتش روشن کنند و او را در آن آتش بسوزانند. به دستور او چنین کردند، اما به روایت دینکرد<sup>۹</sup> آتش در همزم نگرفت، و به روایت زادسپرم<sup>۱۰</sup> و ذاتشت‌نامه<sup>۱۱</sup> آتش او را نسوزانید. دوغدو مادر زردشت شتافت و فرزند را برگرفت و به جای امنی برد.

(۱) جبهی زن بدکار جادوگر، دینکرد، هفتم، فصل ۳، بند ۲.

(۲) گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۱۶، (ذاتشت‌نامه، ب ۱۸۳).

(۳) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۴ به بعد. در ذاتشت‌نامه، ب ۲۵۱ به بعد، وی دوراسرون نام دارد و شاه‌جادوگران است.

(۴) گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم.

(۵) گزیده‌های زادسپرم، فصل نهم.

(۶) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۷ به بعد. گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۵.

(۷) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند های ۹ و ۱۰.

(۸) گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۸.

(۹) ذاتشت‌نامه، بیت ۲۴۵ به بعد.

بار دیگر به تحریک و توصیه دُورسُرو، کودک را بر گذر گله گاوان نهادند تا او را لگدمال کنند و از میان بردارند. اما گاو بزرگ شاخداری که در پیش همه گاوان حرکت می کرد، چون کودک را دید، در برابر او ایستاد و نگذاشت که گاوان از روی او بگذرند. مادر او را بر گرفت و به جای امنی برد.<sup>۱</sup>

بار سوم باز به تحریک و توصیه دُورسُرو کودک را بر گذر گله اسبانی که به آبشخور می رفتند، نهادند و اسبان را بر او تازانیدند. اما اسب سبزه زردگوشی که پیشرو اسبان بود، از او پاسبانی کرد و به زردشت آسیبی نرسید.<sup>۲</sup>

بار چهارم او را به لانه ماده گرگی که بچه های او کشته شده بودند، نهادند تا گرگ سزرسد و بچه های خود را کشته یابد و به کین خواهی، زردشت را بدرد. اما به خواست ایزدان، معجزه ای روی داد. پوزه گرگ خشک شد.<sup>۳</sup> سروش و بهمن میش بزرگی آوردند تا کودک را سراسر شب شیر دهد و بدین گونه آسیبی بدو نرسد. بامداد روز بعد مادر او را زنده یافت و او را بر گرفت و گفت که دیگر هرگز او را از دست نخواهد داد.<sup>۴</sup>

دُورسُرو که از توطئه های خود سودی برنگرفته بود، با جادوگران دیگر به آن ده آمده همه در کار او فرو نگریستند، برادر وریش کَرپ که از داناترین جادوگران بود، خود در کار او فرو ماند و به پوروشسب و دیگران گفت که این کودک دارای برتریهای فراوان است و پیشگویی کرد که بهمن امشاسپند به این جهان می آید و او را به هم سخنی اورمزد می برد و دین او به هفت کشور می رسد و دیوان در زیر

(۱) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بندهای ۱۱ و ۱۲؛ گزیده های زادسپرم، فصل دهم، بند ۶؛ (زادشت نامه، بیت ۲۳۸ به بعد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بندهای ۱۳ و ۱۴؛ گزیده های زادسپرم، فصل دهم، بند ۷.

(۳) به روایت گزیده های زادسپرم، گرگ در بیست و چهار قدمی برجای خشک شد.

(۴) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۱۵ به بعد؛ گزیده های زادسپرم، فصل ۹؛ (زادشت نامه، بیت ۲۸۲ به بعد.

زمین پنهان می‌شوند و سپس از کشتن او اظهار ناتوانی کرد.<sup>۱</sup>

زردشت هفت ساله بود که دُورسرو کَرَب و برادر دُوریش کَرَب برای دیدن زردشت به ده پوروشسب رفتند. در راه زردشت را دیدند که در کوی با کسودکان سرگرم بازی بود. بر آن شدند که اندیشه او را تباه کنند و ترس به دل او بیفکنند. کودکان دیگر را هراسان کردند، اما در دل زردشت راهی نیافتند.<sup>۲</sup>

پدر و مادر زردشت که در فرزند خود حالات و رفتاری جدا از کودکان دیگر می‌دیدند، بر آن شدند که به چاره‌جویی پردازند. پدر زردشت به نزد برادر دُوریش کَرَب<sup>۳</sup> رفت و از او خواست که فرزند بیمارش را شفا بخشد. آن جادوگر جامی بر گرفت و در آن ادرار کرد و خواست که زردشت آن را بنوشد. بدان نیت که با این کار، زردشت طبیعت آن کَرَب‌ها را بیابد، اما زردشت از این کار سر باز زد و جام را واژگون کرد.

سپس دُورسرو کَرَب و برادر دُوریش کَرَب به خانه پوروشسب برای اجرای مراسم دینی وارد شدند. پوروشسب دلوی از شیر اسب آماده کرد و از دُورسرو که روحانی نام‌آوری بود خواست تا بر شیر دعا بخواند، زردشت به مخالفت

(۱) دینکرد، هفتم، فصل سوم بند ۲۵ به بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۷ به بعد؛ دَاشت نامه بیت ۳۳۵ به بعد. بعد از این داستان در دَاشت نامه، بیت ۳۵۱ به بعد، افسانه‌ای آمده است که در منابع دیگر وجود ندارد. بر طبق آن شخصی به نام بُرزین کروس به خانه پوروشسب آمد و از او خواست که زردشت را به‌وی بسیاردا تا او را چون فرزند شایسته‌ای پرورد. پوروشسب فرزند را تا هفت سالگی بدو سپرد و او زردشت را پرورش داد. پلینی نیز اشاره‌ای به مری زردشت دارد. تَک به چکسن، دَشت، ص ۲۹ و تعلیقات، شماره ۵، بند ۵.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۳۲ و ۳۳. با تغییراتی در جزئیات: دَاشت نامه بیت ۳۶۵ به بعد.

(۳) در متن گزیده‌های زادسپرم، فصل یازده، بند ۴ به بعد، «یکی از پنج برادر کَرَب» آمده است.



برخواست و ادعا کرد که خواندن دعا بر عهده اوست. چون این مجادله ادامه یافت، زردشت با پا دلو شیر را وارونه کرد.<sup>۱</sup> دُورسرو از این گستاخی و از این که نتوانسته بود سهمی را که خاص روحانی اجراء کننده مراسم دینی است به دست آورد، به خشم آمد و به زردشت گفت که: «بر تو چشم بد اندازم». زردشت همین پاسخ را به دُورسرو داد. آن روحانی جادوگر سه بار بر اثر دعایی که زردشت خواند، بیهوش فرو افتاد و سرانجام برخاست و درخواست کرد که اسب او را به گردونه بیندند، سپس از آن ده خارج شد. در راه که می رفت دردی او را گرفت، پهلویش شکست و پاهایش از ران بگسست و آنگاه بر جای فرو مرد، و بعد فرزندان او و فرزندان فرزندان او مردند و بدین طریق نسل او منقطع شد.<sup>۲</sup>

از پانزده سالگی تا سی سالگی، دوران کمال اندیشه و فضل و پارسایی زردشت است. به روایت زادسپرم او دو برادر بزرگتر و دو برادر کوچکتر از خود داشت و خود فرزند میانی از پنج پسر پوروشسب بود.<sup>۳</sup> هنگامی که زردشت پانزده ساله شد که بنا بر سنن زردشتی سن بلوغ و تمیز است، فرزندان پوروشسب از پدر سهم خواستند، او به راهنمایی بهمن امشاسپند، از میان جامه ها، گستی را برگزید و بر کمر بست.<sup>۴</sup>

در این فاصله زمانی، اشاره کوتاهی به همسرگزینی او شده است.<sup>۵</sup>

(۱) گزیده های زادسپرم، فصل یازده و دوازده. این بخش در دینکرد هفتم نیامده است. در زداشت نامه بیت ۳۷۱ به بعد آمده است که زردشت بیمار شد و برادرش برای درمان او معجونی فراهم آورد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۳۴ به بعد؛ گزیده های زادسپرم، فصل دوازده. همین مطلب با تغییراتی در جزئیات در زداشت نامه، بیت ۳۸۷ به بعد آمده است.

(۳) گزیده های زادسپرم، فصل نه بند ۳ به بعد.

(۴) گزیده های زادسپرم، فصل سیزده.

(۵) گزیده های زادسپرم، فصل هیجده، ضمناً در گزیده های زادسپرم فصل بیست و پنج، بند ۱۵ از دو دختر او به نامهای فرین و سریت سخن به میان می آید. در متهای مورد استفاده ما راجع به خانواده خود زردشت صحبت چندانی نمی شود.



معجزه دیگری در این روزگاران از او ظاهر شد، و آن هنگامی بود که میخواست به همراه مردان و زنان، پیر و جوان و کودکان از رودخانه‌ای پر آب و ستر بگذرد. گذشتن از آب برای آنان دشوار بود، اما زردشت بامعجزه توانست آنان را همچو پلی از رودخانه عبور دهد.<sup>۱</sup>

در سی سالگی زردشت در جشن «بهار بود» یا جشن بهاری که زمان آن چهل و پنج روز بعد از پایان اسفندماه بود شرکت جست. این جشن اولین گاهنبار از گاهنبارهای ششگانه است. در راه حرکت به سوی جشن زار به خواب رفت و در خواب دید که مردم جهان سازوبرگ جشن را به سوی شمال نگاه داشته بودند، و مردم روی به شمال آورده‌اند و در پیش همه میدیوماه پسر آراستای برادر پوروشسب بود. اینان به نزد زردشت می‌آمدند و زردشت آن را نشانه این دانست که میدیوماه نخستین کسی خواهد بود که به وی بگردد.<sup>۲</sup>

پس از برگزاری مراسم دینی «بهار بود» برای به جای آوردن نیایش به کنار رودخانه دایمی رفت تا برای تهیه شیره گیاه هوم، از آنجا آب بردارد. چند بار در آب داخل شد. چون چهارمین بار از آب بیرون آمد، مردی را دید که از طرف جنوب به سوی او می‌آمد و او بهمن امشاسپند بود، قامتی داشت به اندازه سه مرد که قد هر يك به اندازه يك نیزه باشد. بهمن شاخه سفیدی در دست داشت که نماد دین بود. در اینجا میان بهمن و زردشت گفتگوهایی انجام گرفت. آنگاه هر دو با هم، بهمن پیش و زردشت پس، به سوی اورمزد و انجمن امشاسپندان روانه شدند.<sup>۳</sup> در طول ده سال، یعنی تا چهل سالگی، زردشت هفت بار با اورمزد و

(۱) گزیده‌های زادسپرم، فصل چهارده، ذواتشت نامه، بیت ۴۴۱ به بعد.

(۲) گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست، ذواتشت نامه، بیت ۴۵۵ به بعد.

(۳) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۵۱ به بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست و يك؛

ذواتشت نامه ب ۴۸۳ به بعد.

امشاسپندان گفتگو داشت. نمونه‌ای از پرسش و پاسخهای زردشت با اورمزد و امشاسپندان و فرمانهایی که از آنان دریافت داشته است، در کتابهای گزیده‌های زادسپرم<sup>۱</sup> دینکرد<sup>۲</sup>، زراتشت‌نامه<sup>۳</sup> و در روایت جیهانی<sup>۴</sup> آمده است.

پس از آنکه اورمزد اسرار دین را بر او آشکار کرد، زردشت متحمل چند نوع آزمایش دینی (= وَر) شد: از آتش گذشت، روی گداخته بر مینه او ریختند و شکم او دریده شد، اما آسیبی ندید.<sup>۵</sup>

دو سال پس از نخستین هم‌سخنی، اورمزد بدو فرمان داد که پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را اعلام دارد. اما روحانیان و جادو-پزشکان و فرمانروایان ناحیه به دشمنی با او برخاستند و برای نابودی او به تسکاپو افتادند. زردشت یکی از تورانیان به نام اوروایتادینگ<sup>۶</sup> را به دین خواند و از سوی اورمزد بدو وعده داد که در صورت پذیرش دین، قدرت او افزون شود و درغیراین صورت شایسته مرگ خواهد شد. با این همه، او نپذیرفت و به عقوبت گرفتار آمد.<sup>۷</sup> زردشت از یکی دیگر از فرمانروایان محلی که ویدویش<sup>۸</sup> نام داشت و دشمن ایزدان بود، درخواست کمک کرد. ویدویش درخواست او را رد کرد و به عقوبت آن بیش از سه شب زنده نماند. در هوا معلق شد و مردمان به نظاره ایستادند.

(۱) گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست و دو و بیست و سه.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۲ به بعد.

(۳) زراتشت‌نامه، ب ۵۲۴ به بعد.

(۴) به روایت شهرستانی، ملل و نحل، ص ۶۰۱ به بعد.

(۵) دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۴ به بعد. گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست و دو، بند ۱۰

به بعد زراتشت‌نامه، ب ۵۶۷ به بعد.

6) Urwāitādeng

(۷) دینکرد، هفتم فصل چهارم، بند ۶ به بعد.

8) Waedwoist

پرنندگان گوشت او را خوردند و استخوانهایش بر زمین افتاد.<sup>۱</sup>

اهریمن که از پیشرفت کار زردشت نگران بود، دیوان را در جایگاه خویش در شمال گرد آورد و به آنان فرمان داد که برای نابودی زردشت بنازند. دو دیو بزرگ بر او حمله ور شدند. زردشت دعای معروف آهونور را خواند و دیوان بهت زده به جای خویش باز گشتند و به اهریمن اعتراض کردند که: «تو دستوری می دهی که امکان انجام دادنش نیست». و از ترس اثر دعای آهونور که همچون سنگی به بزرگی خانه ای بود همه به زیر زمین گریختند و دیگر بر زمین آشکار نشدند.<sup>۲</sup>

اهریمن دست از توطئه نکشید. ماده دیوی را به صورت زنی زیبا برای اغوای زردشت فرستاد. او رمزد پیش از آن در این باره به زردشت هشدار داده بود. ماده دیو خود را سپندارمده، ایزبانوی زیبای زمین معرفی کرد. زردشت که زیبایی سپندارمده را به کمال دیده بود، دانست که فریبی در کار است. می دانست که دیوان از جلو زیبا و از پس زشت اند. از این رو، از آن ماده دیو خواست که روی برگرداند. چون روی برگردانید، دید که جانوران موذی و خزندگان از تن او آویزان بودند. زردشت بار دیگر دعای آهونور خواند و ماده دیو از نظر ناپدید شد.<sup>۳</sup>

در این زمان که زردشت چهل ساله بود، برای تبلیغ دین به دربار گشتاسب روانه

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۲۱ به بعد؛ جیهانی به روایت شهرستانی درمحل و نحل، ص ۶۵۷. در روایت اخیر او روایت دینکرد و ویدویشت هر دو بدین سرنوشت گرفتار آمدند.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۳۶ به بعد. این روایت در اوستا، یشت ۱۷ بند ۲۵، و نبداد ۱۹، بند ۴ آمده است.

(۳) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۵۷ به بعد، (ذاتت نامه، ب ۷۲۶ به بعد. این کتاب درگاه گشتاسب را در بلخ ذکر کرده است.



شد و او را به دین اورمزد خواند. ورود زردشت به دربار گشتاسب با توصیفی خاص آمده است: سحرگاهان زردشت سقف کاخ گشتاسب را شکافت و داخل شد با خود سه چیز داشت: ۲۱ قسک، اوستا، آتش بُرزین مهر و شاخه سروی. آتش را در دست گشتاسب و جاماسب و اسفندیار نهاد ولی آتش آنها را نسوزاند. سرو را در زمین کاشت و فوراً برگهایش روید و از میان برگها نوشته‌ای آشکار شد خطاب به گشتاسب که دین را بپذیرد.<sup>۱</sup> درباریان و جادو-پزشکان به مخالفت با عقاید او برخاستند.<sup>۲</sup> با اینکه گشتاسب بر آن بود که عقاید زردشت را خود بشنود اما درباریان که از نفوذ کلام زردشت در گشتاسب بیم داشتند دست به توطئه‌ای زدند. به روایتی<sup>۳</sup> استخوان مرده در اثبان او نهادند تا تهمت جادوگری و پیروی از آیینی غیر معمول بر او زنند. به روایتی دیگر<sup>۴</sup> برای زردشت مناظره‌ای با حکیمان تدارک دیدند و چون زردشت از مناظره پیروز به درآمد و پیامبری خود را اعلام داشت و آن را بر شاه عرضه کرد و شاه هواخواه او شد، دشمنان نهانی در خانه زردشت داخل شدند و اجزاء مرده انسان و حیوان را در خانه و در لابه‌لای بستر او جای دادند و برای دیدن آنچه توطئه کرده بودند، گشتاسب را به خانه پیامبر بردند تا او را در نزد گشتاسب رسوا کنند. شاه فریب بدخواهان را خورد و زردشت را به زندان افکند.

گشتاسب را اسب سیاهی بود شید نام. ناگهان دست و پای او فلج شد. گویی که در شکمش فرو رفته بودند. پزشکان دربار، در درمان او فرو ماندند. در زندان خبر به زردشت رسید و او به شاه اطلاع داد که اگر او را از زندان آزاد سازند می‌تواند اسب را بهبود بخشد و برای این کار چهار شرط گذاشت: گشتاسب دین او

(۱) و جگر دینی، بند ۱۷.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۶۶ به بعد.

(۳) دایات پهلوی، پرسش ۴۷ بند ۵ به بعد.

(۴) زداشت نامه، ب ۷۴۱ به بعد.



را پذیرد، اسفندیار حامی دین باشد، هوتوس همسر گشتاسب و مادر اسفندیار به دین بگردد و توطئه گران رسوا و مجازات شوند. گشتاسب شرایط را پذیرفت و زردشت با نیایش به درگاه اورمزد اسب را شفا داد.<sup>۱</sup>

پس از آن زردشت در مناظرات پیوسته پیروز می شد، از جمله مباحثه او بود با فرزندگان بابلی که در بعضی از روایات بدان اشاره شده است.<sup>۲</sup>

برای اینکه ایمان گشتاسب در دین استوار شود و به تبلیغ آن بپردازد، اورمزد بهمن و اردیبهشت و آتش<sup>۳</sup> را به صورت موجوداتی مادی به خانه گشتاسب فرستاد. گشتاسب نخست گمان برد که آنان سواران ارجاستاند که به خانه او فرود آمده اند اما هنگامی که لب به سخن گشودند، دانست که فرستادگان اورمزداند. ایزد آتش به گشتاسب گفت اگر پرستش اورمزد و ایزدان را پذیری و دست از پرستش دیوان برداری، فرمانروایی طولانی و زندگی دراز و ثروت و پسری همچون پشوتن<sup>۴</sup> خواهی یافت. اگر نپذیری به کرکسها فرمان دهیم که گوشت ترا بخورند و استخوانهایت بر زمین افتد.<sup>۵</sup> گشتاسب با این همه، از ترس ارجاسب در پذیرفتن دین تردید داشت. اورمزد ایزد نریوسنگ را به نزد

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۵؛ زداشت نامه، ب ۹۴۲ به بعد. روایت جیهانی، ملل و نحل، ص ۵۹۱.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۳؛ دینکرد، پنجم، فصل ۲، بند ۹.

(۳) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۴؛ دینکرد، پنجم، فصل دوم، بند ۹. درگزیده های زادسپرم، فصل بیست و چهار، از این آتش به نام آتش بُرزین مهر نام برده شده است و در زداشت نامه ب ۱۱۲۹ به بعد از چهارسوار سبزپوش به نامهای بهمن و اردیبهشت، آذر نحراد و آذر گشتاسب یاد شده است. صفت «سبزپوش» احتمالاً تحت تأثیر سنتهای اسلامی است.

(۴) پشوتن از جاودانان زردشتی است و در پایان جهان به کمک سوشیانس می آید.

(۵) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۲؛ روایات پهلوی، پرسش ۴۷، بند ۱۳ به بعد.

اردیبهشت امشاسپند فرستاد ، تا اردیبهشت به نزد گشتاسب آید و معجونی را بدو بنوشاند تا آینده بر او روشن شود. گشتاسب در عالم خلسه و شهود پیروزی خویش را بر ارجاسب بدید . چون از این حال بیرون آمد ، زن خویش هوتوس را خواند و از او خواست که زردشت را به دربار فرا خواند تا زردشت تعالیم دینی را به او بیاموزد<sup>۱</sup>. ذائقشت نامه روایتی را در این میان به مناسبتی می گنجاند. به این ترتیب که گشتاسب پس از اقرار به دین از زردشت چهار چیز آرزو کرد، نخست اینکه بداند در آن جهان جای او کجاست؟ دوم اینکه رویین تن شود، سوم اینکه در جهان از همه چیز آگاه باشد و چهارم اینکه عمر جاودانه داشته باشد. زردشت بدو گفت که داشتن همه اینها برای او به تنهایی میسر نیست. این چهار آرزو را باید برای چهار نفر درخواست کرد. گشتاسب آگاهی از موقعیت خود در جهان مینوی را برای خویش درخواست کرد؛ زردشت «درونی»<sup>۲</sup> آماده ساخت و در آن می و بوی<sup>۳</sup> و شیر و انار نهاد. چون گشتاسب می را نوشید بیهوش شد و سه روز به خواب رفت. روانش به مینو رفت و جایگاه خویش را دید. و چون از خواب برخاست به هوتوس گفت زردشت را فرا خواند تا به او تعلیمات دینی دهد. «بوی» به جاماسب رسید و بر اثر آن همه دانشها بر او آشکار شد. پشتون شیر نوشید و بیمار گشت و جاودانه شد. دانه ای انار به اسفندیار رسید و رویین تن شد<sup>۴</sup>.

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۴ به بعد؛ (وایات پهلوی، پرسش ۴۷ بند ۱۵ به بعد، ۲) درون یکی از آیینهای دینی است که در طی آن بر نان و گوشت و شیر... دعا خوانده می شود.

(۳) بوی در پهلوی و روایات زردشتی به دو معنی است: یکی به معنی عطر و بوی خوش و دیگری به معنی «دریافت». در اینجا ایهامی به کار رفته است. در وجرگرد دینی، بند ۱۸، به جای بوی، گل آمده است.

(۴) ذائقشت نامه، بیت ۱۱۶۲ به بعد.

دیو خشم خبر گرویدن گشتاسب را به دین زردشت به ارجاسب رسانید و بدو خبر داد که پس از آن دیگر بر ایرانیان چیره نخواهد شد. ارجاسب بر آشفت و می نوشتید و در عالم مستی حیوانات را بر ایرانیان برانگیخت.<sup>۱</sup> شرح ستیز ارجاسب با گشتاسب در روایات مورد استفاده ما نیامده است اما در رساله پهلوی یادگار ذریان و در شاهنامه فردوسی گزارش آنرا می توان دید.

زردشت در ۷۷ سالگی در گذشت. وفات او در روز خور (یعنی روز یازدهم) ماه دی بود.<sup>۲</sup> روایات ما در باره چگونگی مرگ او خاموش اند. در منابع دیگر آمده است که وی را تور برادرش (با برادروریش) به قتل رسانید.

(۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۷ به بعد.

(۲) دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۱؛ گزیده های زادبوم، فصل بیست و پنج، بند ۵.

## بخش نخست

۱

دینکرد هفتم



\*نیایش بر زردشت سپیتمان<sup>۱</sup> که فرَوَهَر<sup>۲</sup> او مقدس است.

۴۴ اکنون دربارهٔ وَرَج<sup>۳</sup> و فتره و معجزهٔ سپیتمان زردشت که فروهرش ستوده باد، پیامبر دین مزدیسنی<sup>۴</sup>، برترین آفریدگان، و اینکه چگونه در جهان ظهور کرد، نوشته می‌شود. در اینجا ده باب بنا بر آگاهی از اوستا، دین برحق اورمزد، بیان گردیده است<sup>۵</sup>: ۴۵ دربارهٔ آنچه پیش از زایش آن فره‌مند از مادر ۴۶ و دربارهٔ آنچه از هنگام زایش آن ورجاوند<sup>۶</sup> تا به هنگام هم‌سخنی او با اورمزد رخ داد؛ ۴۷ و دربارهٔ آنچه از زمان هم‌سخنی او (با اورمزد) تا هنگامی که در جهان به پیامبریش ایمان آوردند<sup>۷</sup>، و کی گشتاسب بلندپایه دین او را پذیرفت؛ ۴۸ و دربارهٔ

مطابق چاپ ملن ص ۵۰۵ تا ۴۴۶. شماره گذاریها براساس ترجمهٔ روست و موله است.

(۱) نام خانوادگی زردشت.

(۲) نك به قبل ص ۳۷.

(۳) نیروی معجزه‌آمیز.

(۴) دین مزداپرستی، دین زردشتی.

(۵) تحت اللفظی: به پیدایی آمد.

(۶) دارندهٔ نیروی معجزه‌آمیز.

(۷) تحت اللفظی: پیامبریش در جهان مورد اعتقاد قرار گرفت.

آنچه پس از آن رخ داد، تا هنگامی که روان پاکش به جهان برین بالا رفت ۴۹ و آنچه سپس در فرمانروایی رام شاه<sup>۱</sup> کی گشتاسب (روی داد) ۵۰ و آنچه از آن پس تا فرمانروایی ایرانیان (روی داد)، ۵۱ و آنچه پس از آن تا پایان هزاره زردشت تا رسیدن اوشیدر<sup>۲</sup> ۵۲ و آنچه پس از آن تا پایان هزاره اوشیدر و رسیدن اوشیدرماه<sup>۳</sup> ۵۳ و آنچه پس از آن تا پایان هزاره اوشیدرماه و رسیدن سوشیانس<sup>۴</sup> و آنچه در هنگام رسیدن پیروزگیر سودمند (= سوشیانس) و فرسگر<sup>۵</sup> شگفت و تن پسن<sup>۶</sup> روی دهد. خلاصه ای جداگانه از هر کدام.

\*\*\*

(۱) رام شاه لقب گشتاسب است به معنی شاهی که آرامش می بخشد.  
(۲) اوشیدر یا هوشیدر و اوشیدرماه یا هوشیدرماه و سوشیانس یا سوشانس سه موعود زردشتی هستند. اوشیدر، هزار سال پس از زردشت یعنی در هزاره یازدهم و اوشیدرماه، هزار سال پس از اوشیدر، در هزاره دوازدهم و سوشیانس در پایان همین هزاره یعنی در آخر جهان ظهور می کنند.

(۳) کامل سازی جهان به صورتی که در آغاز آفرینش، پیش از حمله اهریمن، بوده است.  
(۴) تنی که در پایان جهان، موجودات با آن برانگیخته می شوند و همیشه در آن می مانند.

## ۱ دربارهٔ معجزاتی که پینش از زاده شدن آن فرخ‌ترین زادگان از مادر، ظاهر گشت.

۲ این نیز پیداست<sup>۱</sup> که: آفریدگار فره زردشت را از طریق مادرِ مادر<sup>۲</sup> به زردشت منتقل کرد. چون از اورمزد فرمان رسید و آن فره از «مینو»<sup>۳</sup> به «گیتی»<sup>۴</sup> و به سوی مادرِ مادرِ زردشت آمد، ۳ معجزهٔ بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین<sup>۵</sup> گوید که: چون اورمزد آفرینش زردشت را مقدر کرد، آن فره برای

(۱) تحت اللفظی: یکی (این) پیداست. این عبارت یا عبارتهای «این نیز پیداست که»، «یکی این که» و مانند آنها، به این مفهوم است که آنچه نقل شده، از کتاب اوستا یا ترجمه و تفسیر (زَند) اوستا است.

(۲) متن مادِ پُشت. نیبرگک، راهنمای پهلوی، دوم ص ۱۳۵، آن را به معنی «مادر بزرگ مادری، مادرِ مادر» گرفته و مولد، افسانهٔ زردشت، ص ۱۵، آن را «زهدان» معنی کرده است.

(۳) مینو: عالم نامحسوس و نامرئی.

(۴) گیتی: عالم محسوس و مرئی.

(۵) در این گونه موارد فاعل فعل اورمزد است و منظور از دین، کتاب اوستا و روایات دینی است.

آفرینش زردشت، از پیش اورمزد به روشنی بی پایان<sup>۱</sup> فرود آمد و از روشنی بی پایان به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتش که در خانه زویش<sup>۲</sup> بود و از آن آتش، به زویش، زن فراهیم روان<sup>۳</sup> رسید. چون آن دختر که مادر زردشت بود، زاده شد،<sup>۴</sup> روشنی از او به میان زمین و آسمان بالا رفت. آنگاه بر مردم راگ<sup>۵</sup> این پرسش پیدا شد - یعنی گفتند<sup>۶</sup> که: «در ده زویش، زن فراهیم روان، آتشی به خودی خود می سوزد» - یعنی آن را هیماه ای به کار نباید. ۵ آنگاه نزد پیشگو رفتند و برای او شرح دادند - یعنی گفتند که: «بر فرهی جهان مادی از فره تن اوست - یعنی همه خویشکاری<sup>۷</sup> از این تن رواج یابد.»

(۱) بالاترین مرتبه آسمان در طبقه بندی چهارگانه ایران باستان: ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و روشنی بی پایان. نک به احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، ص ۹۹ به بعد.  
(۲) Zoiš نام مادر مادر زردشت.

(۳) Frāhim-ruwān پدر مادر زردشت.

(۴) کلمه ای که ما آن را مردم راگ ترجمه کرده ایم، در متن با کلمه پیشین به صورت swl'kyk آمده است. مولد، همان کتاب، ۱۵ و ۱۸۵ آن را بدون اینکه جایی باقی گذاشته باشد» معنی کرده و آن را با کلمه سوراخ مرتبط دانسته است. نیبرگ، همان کتاب، دوم، ۳۳، آن را asūrāyik خوانده و آسوریان معنی کرده است. به نظر ما آنچه در متن آمده دو واژه است. واژه نخست هزوارش ēg به معنی «پس، آنگاه» و واژه دوم راگیگ (rāgīg) است منسوب به راگ. راگ یا راغ نام روستای سپینمان است. همین کلمه که در بند ۹ همین فصل به صورت آراگ تصحیف شده، روستای سپینمان و در زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۵. (به صورت راغ) روستای زردشت به شمار آمده است. راگ یا راغ ظاهراً صورت پهلوی همان کلمه رَا (Raghā) در اوستاست که جایی در شرق ایران بوده است. بعدها آن را با کلمه Ragā در فارسی باستان که همان ری است، یکی دانسته اند. کلمه راگ در موارد دیگر نیز در دینکرد به کار رفته است: فصل دوم، بند ۵۱، فصل سوم بند ۱۹ و ۳۹؛ و زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۴.

(۵) کلمات و جملاتی که در متن میان دو خط قرار داده شده، تفسیر و توضیح اند.

(۶) خویشکاری به معنی وظیفه است و فره را در منتهای پهلوی با خویشکاری یکی گرفته اند.



۶ (در دین) پیدا است که چون دیوان از آن فره آسیب می‌دیدند، به دشمنی با آن دختر سه آفت<sup>۱</sup> به آن ده بردند: زمستان، سیز<sup>۲</sup> و دشمنان ستمگر، و براندیشه مردم ده افکندند که این گزند از جادوگری این دختر به ده رسید تا مردم ده به سبب آن جادوگری، با آن دختر به دشمنی برخاستند و برای بیرون کردن او از آن ده با پدر و مادر او به جدال سخت پرداختند.

۷ پدر آن دختر با دلایل بسیار درباره نسبت ناروای جادوگری بدو، به مردم ده چنین گفت: «چون این دختر در خانه من زاده شد، همه درخشش او روشنی آشکار آن آتشی (را که در خانه من بود) به پس راند - یعنی از همه (آتشها) روشنی را برگرفت<sup>۳</sup>. در شب تاریک<sup>۴</sup> چون این دختر در اندرونی‌ترین جای خانه که در آن آتشی نیست، بنشیند و در سرای آتش بلند برافروزند، بر اثر نوری که از تن او می‌تابد، آنجا که آن دختر بنشیند، روشن‌تر از جایی است که در آن آتش بلند افروزند. چنین دختر فره‌مندی جادوگر نیست.»

۸ کوی‌ها و گرپهای<sup>۵</sup> ده بر اثر تحریک دیوان قانع نشدند و پدر به آن دختر فرمود که نزد پتیریترسب<sup>۶</sup>، پدر دودمان، در ده سپیتمان که بالای روستای راگ<sup>۷</sup> بود، برود. دختر فرمان پدر را پذیرفت. ۹ در برابر آن آشوبی که دیوان از زوی بدبختی<sup>۸</sup> برای تبعید آن دختر برپا کردند، ایزدان بانیروی معجزه‌آمیز چنین چارچوبی

(۱) در متن هین (hēn) که در اصل بمعنی سپاه دشمن و مجازاً بمعنی آفت است.

(۲) سیز یا سیج: بیماریهای خطرناک و کشنده و توسعه: بلا.

(۳) تحت اللفظی: بیرون آورد.

(۴) کوی‌ها فرمانروایان مخالف زردشت و گرپها روحانیان مخالف او بوده‌اند.

(۵) Patiritarasp پدر پدر زردشت. چنانکه از متن برمی‌آید، وی بزرگ دودمانی بوده است که خانواده مادری و پدری زردشت هر دو بدان تعلق داشته‌اند.

(۶) نام این روستا در متن به صورت <sup>2</sup>l<sup>3</sup>k (اراک) آمده است، مولد، ۱۶، آن را آراک و نیبرگ، دوم، ۹۶ آن را هراک، هرای (هرات) خوانده است. نک بدیند ۴ همین فصل.

(۷) تحت اللفظی: به بدفرگی، به سبب نداشتن فره.

کردند که پدر، آن دختر را به خانه پتیریترسب، پدر پوروشسب، بفرستد تا به زنی پوروشسب، پدر زردشت، درآید.

۱۱ این نیز (در دین) پیدا است که: در آن هنگام که آن دختر به آن دودمان می‌رفت، در بالاترین جای در ده سپیتمان ایستاد و به اندیشه فرو رفت<sup>۱</sup>، و معجزه بزرگی بر او هویدا شد، چنانکه دین گوید: چنین شد که آنان (= ایزدان) بر او بانگ زدند: «از نزد آنان، به آن ده برو، دهی که بلندتر و وسیع‌تر است<sup>۲</sup>، در آنجا که برای یاری تو گوسفند زنده را پیش از همه با هم به حرکت درمی‌آورند<sup>۳</sup>، به آن ده خدا آفریده سودبخش<sup>۴</sup>». ۱۲ آنگاه آن دختر ایستاد و به اندیشه فرو رفت: «باید اندیشید، مرا چنین می‌نماید که باید این گفتار را به کار برم، آن گونه که پدرم به من فرمود». ۱۳ آنگاه دختر از ایشان دست بشت و به آن ده که ده پتیریترسب بود، رفت و آن فره به پوروشسب، پسر پتیریترسب، رسید.

۱۴ این نیز پیدا است که: آفریدگار اورمزد فروهر زردشت را به گونه‌ای معجز آمیز، از طریق هوم<sup>۵</sup> به پدر و مادرش منتقل کرد.

۱۵ این را نیز دین گوید که: هنگامی که هزاره سوم به پایان رسید<sup>۶</sup>، در پایان سه هزار ساله دوران «مینوی»، در پایان دوره‌ای که هنوز متجاوز (= اهریمن) نیامده بود (یعنی) پس از قرار داشتن آفریدگان در دوران «مینوی» و پیش از رسیدن

(۱) تحت اللفظی: نگرید.

(۲) تحت اللفظی: درازتر بد بالا و فراخ‌تر بد پهنا باشد.

(۳) گوسفند در اینجا و در موارد مشابه در پهلوی به معنی مطلق چهارپای مفید مانند گاو و گوسفند و غیره است.

(۴) منظور این است که این ده، ده ثروتمندی است که گله و رمة فراوان دارد.

(۵) هوم گیاه مقدسی است که شیره فشرده آن در آیین‌های دینی زردشتی جای برجسته‌ای دارد. نك به شناخت اساطیر ایران، ۵۰.

(۶) منظور پایان سه هزاره اول از دوران دوازده هزار ساله جهان است که موجودات در عالم «مینو» (عالم نامحسوس و نامرئی) قرار داشتند. نك به قبل، ص ۳۷.

درّوج<sup>۱</sup>، آن زمان امشاسپندان زردشت را ساختند و فروهر اورا که دارای دهان و دارای زبان و سخنگو بود و سر گرد<sup>۲</sup> داشت، در میان اونهادند. ۱۶ آنگاه زردشت سه هزار سال به گونه‌ای که با چشم دیدنی بود، به همان هیئت امشاسپندان متجلی بود - یعنی مانند امشاسپندی بود.

۱۷ چون پایان هزاره سوم شد، پس از ساخته شدن زردشت و پیش از فرو فرستادن او به گیتی، در (پایان) سه هزار ساله دوران «گیتی»<sup>۳</sup>، در پایان دوره‌ای که هنوز متجاوز نیامده بود، آن زمان اورمزد با بهمن و اردیبهشت<sup>۴</sup> به گفتگو پرداخت: «آیا مادرش را دیده‌اید تا زردشت را (دراو) بیافرینم؟» ۱۸ اردیبهشت پاسخ گفت که: «تو، ای مقدس، از این آگاهی، تو که ما امشاسپندان را آفریده‌ای می‌دانی که ما زردشت را می‌آفرینیم. تو، ای اورمزد، ای مینوی<sup>۵</sup> مقدس، جایی را تعیین کن، چه آن را تو می‌دانی.»

۱۹ آنگاه اورمزد با بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسپندارمد، خرداد و مرداد گفتگو کرد: «فرو فرستادن زردشت به جهان مادی، در حالی که دارای دهان و دارای زبان و سخنگوست به نظر من پسندیده نیست. ۲۰ اگر زردشت را در حالی که دارای دهان و دارای زبان و سخنگوست و سر گرد دارد به جهان مادی فرو فرستیم،

(۱) درّوج به معنی دیو و در اینجا منظور اهریمن است، و منظور از آمدن متجاوز، نخستین حمله اهریمن در پایان سه هزار سال اول آفرینش است.

(۲) قرائت gird-wagdagēn «دارای سر گرد» از ییلی (Bailey) است در یادنامه هنینگ، ۲۹.

(۳) منظور سه هزار ساله دوم از چهار سه هزاره (= دوازده هزار سال) عمر جهان است که در طی آن پیش نمونه مخلوقات به صورت «گیتی» (مادی، مرئی، محسوس) آفریده شدند.

(۴) نخستین و دومین امشاسپند از شش امشاسپند که نامشان در بند ۱۹ می‌آید. نک به شناخت اساطیر ایران، ۱۲ و ۷۱ به بعد.

(۵) مینو: روح، وجود نامرئی و نامحسوس.



آنان (= مردمان) دربارهٔ این مرد مقدس می‌گویند که: «پیداتخمه<sup>۱</sup>» است. ما او را در آب، در زمین، در گیاه و در گوسفند می‌سازیم، ۳۱ و او را آنجا به ده پوروشسب می‌بریم که برای زردشت از دو سو تخمه نیک قائل شوند: از میان امشاسپندان نژاد او به نریوسنگ<sup>۲</sup> می‌رسد و از میان مردمان به جم<sup>۳</sup>.

۳۲ آنگاه امشاسپندان ساقه‌ای از هوم ساختند به بالای مردی، خوش‌رنگ‌تر (از همه) - یعنی تروتازه -؛ فروهر زردشت را به درون آن ساقه بردند و آنرا از آنجا، از روشنی بی‌پایان، برداشتند و بر کوه آسَنَوَنَد<sup>۴</sup> نهادند. ۳۳ آنرا آشکارا بدان حوالی بردند، و در آنجا دیواری برپا کردند و بالا بردند. همیشه هوم دارای دهان بود - یعنی خواستنی<sup>۵</sup> بود -، و همیشه از آن آب می‌تراوید - یعنی تر بود. ۳۴ چون از سه هزار سال دوران «گیتی»، زمانی که تجاوز اهریمن انجام

(۱) یعنی مانند مردم دیگر تخمه او معلوم است و بادبگزان فرقی ندارد و انسان‌عادی است.

(۲) نریوسنگ ایزدی است که نماد مردانگی و پیام‌آور اورمزد است. وی جزء شش امشاسپند نیست، ولی اینجا همراه با امشاسپندان، با این عنوان آمده است. ایزد بهرام و سروش نیز گاهی امشاسپند نامیده شده‌اند.

(۳) جمشید.

(۴) Asnawand کوه اساطیری پربرفی در ناحیهٔ دریاچهٔ چیچست (در منابع پهلوی اورمیه) که جای آن در منابع پهلوی آذربایجان دانسته شده، و آمده است که آتش گشنسب (یکی از سدآتشکدهٔ مهم زمان ساسانی) بر بالای آن نهاده شده بود.

(۵) در پهلوی دهان‌اومند (دارای دهان) ترجمهٔ کلمه‌ای اوستایی است که اصل آن را نمی‌دانیم و مفسر پهلوی آن را ابایشنیگ (abāyešnīg) به معنی «خواستنی» تفسیر کرده است.

(۶) ظاهراً منظور از «گیتی» دوران فعلی جهان است، یعنی سه هزارهٔ سوم و منظور از تجاوز اهریمن، حملهٔ او در آغاز این سه هزاره است که با آن، دوران اختلاط نیکی و بدی آغاز شد.



گرفت، سیصد و سی سال باقی بود<sup>۱</sup>، بهمن و اردیبهشت به دیدار هم شتافتند<sup>۲</sup> و به شکل موجودات مادی درآمدند، و به جایی که دو مرغ برای جفت گیری نشسته بودند و هفت سال پیش مارها بچه‌هایشان را خورده بودند، فراز آمدند. ۲۵ بهمن و اردیبهشت به اندیشه آنها درآمدند و آن مرغان باهم به گفتگو پرداختند که: «باید پیش برویم و آن هوم را بخوایم». ۳۶ بدین گونه آن مرغان به دیدار هم شتافتند و آن هوم را خواستند. يك سر هوم را که به اندازه دو آرش<sup>۳</sup> بود، یکی از آن دو با هر دو پا گرفت و آن مرغ دیگر سر دیگر را، و آن هوم را بردند و بر آن درخت در آشیانه خویش نهادند. ۴۷ مارها بر بچه مرغان جستند - یعنی (به سوی آنان) رفتند. آنگاه فروهر زردشت پیش رفت و آن مارها نیز شاخه‌های آن درخت بالا رفتند. فروهر زردشت بر دهانشان زد و مارها افتادند و مردند، (وای) آنهایی که در سوراخ بودند، از نظر نطفه (برای ادامه نسل) این نوع جانور لازم بودند. ۴۸ آن هوم در آن درخت پیوند خورد و در نوك آن درخت، آنجا که آشیانه مرغان بود، همیشه تازه و زرگون<sup>۴</sup> در حال رویش بود.

۴۹ پس از آن که مادر زردشت به زنی پوروشسب درآمد، بهمن و اردیبهشت به دیدار هم آمدند، و آنجا در چراگاه (خاندان) سپینمان نزد پوروشسب فراز آمدند و به دل آنان<sup>۵</sup> انداختند که آن هوم را با خود ببرند. ۳۰ آنگاه پوروشسب به

(۱) یعنی سیصد و سی سال مانده به پایان سه هزاره سوم آفرینش. نمی‌دانیم مفهوم رقم سیصد و سی چیست. درگزیده‌های زادسپرم، فصل چهارم، بند ۹ آمده است که نام زردشت سیصد سال پیش از هم سخنی او با اورمزد، در زمین اعلام شده بود.

(۲) تحت اللفظی: «به فرازی به هم آراستند» که ظاهراً ترجمه تحت اللفظی عبارتی اوستایی است.

(۳) در متن arāšn در فارسی آرش (به فتح الف و را) اندازه‌ای است از آرنج تا سر انگشتان.

(۴) سرسبز.

(۵) یعنی پدر و مادر زردشت.

مینو کامگی - یعنی آن گونه که مینوان<sup>۱</sup> می خواستند - ، و با سود مینوی - یعنی آن گونه که برای مینوان همیشه سود داشت - ، به سوی آب داییتی<sup>۲</sup> فراز رفت و در آن بالا<sup>۳</sup> آن هوم را در آن زمان که بر آن درخت در آشیانه رسته بود، دید. ۳۱ آنگاه پوروشسب اندیشید که: «باید بروم و چون به آن هوم در آن بالا، دست نمی یابم، باید آن درخت را ببرم، زیرا آن هوم متفاوت از دیگر هوم های اورمزدی، تروتازه می نماید<sup>۴</sup> - یعنی نیکی چیزی که از توسست، بهتر است<sup>۵</sup> -». ۳۲ آنگاه پوروشسب فراز رفت و جامه ها و کیسه چرمی<sup>۶</sup> خویش را بر شست. در اینجا معجزه بزرگی بر پوروشسب ظاهر شد.

۳۳ در این باره (دین) گوید که: همین که پوروشسب جامه ها را بر شست، هوم از بالاترین بخش<sup>۷</sup> درخت تا به میان درخت فرود آمد، زیرا می خواست که پوروشسب آن را ببرد. ۳۴ آنگاه پوروشسب پس از آن که جامه را شست، به سوی آن هوم رفت و همه آن را برید و همه آن را به همراه خود برد، مانند کسی که فرزند گرامی دوسه ساله را در حالی که او را آرام نگاه می دارد همراه خود می برد، و از آن احساس شادی کرد. ۳۵ پوروشسب آن هوم ها را پیش زن بزرگ<sup>۸</sup> خود

(۱) یعنی موجودات مینویی مانند اورمزد و ایزدان و امشاسپندان.

(۲) آب داییتی یا رودخانه داییتی (Dāiti) که معمولاً در پهلوی پورود: (رود خوب) و وه داییتی (داییتی خوب) نامیده می شود، یکی از دو رود بزرگ اساطیری است.

(۳) در متن هزوارش «چه» به جای abar (بر) به کار رفته است.

(۴) یعنی این هوم از جهت تروتازگی با هوم های دیگر تفاوت دارد.

(۵) با: زیبایی چیزها از طریق تو خوب است (مولد). این جمله تفسیر، و خطاب به اورمزد است.

(۶) در اینجا ظاهراً منظور انبانی پوستی است که در آن لوازم (به اصطلاح امروز آلات) مربوط به آیین دینی معروف به یزش (یشنا) را در آن می نهادند.

(۷) تحت اللفظی: بالاترین ثلث درخت.

(۸) تحت اللفظی: مه.

برد و بدو گفت که: «نو، ای دوغدو، این هوم‌ها را نگاه‌دار تا هنگام کاربرد آنها  
برسد.»

۳۶ این نیز پیدا است که: آفریدگار گوهر تن<sup>۱</sup> زردشت را از طریق آب و گیاه  
به تن پدر و مادرش > منتقل کرد، و هنگامی که فرمان داد، آن گوهر تن زردشت  
به تن پدر و مادرش رسید <<sup>۲</sup>، و معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد. ۳۷  
چنانکه دین گوید: چون اورمزد آفرینش زردشت را مقدر کرد، گوهر تن او - یعنی  
آفرینش زردشت - از پیش اورمزد به سوی باد، و از باد به سوی ابر حرکت کرد.  
۳۸ آنگاه ابر آن را به صورت آب، نو به نو، قطره قطره، کامل و گرم، برای شادی  
گوسفندان و مردمان پایین برد، درحالی که به اندازه نطفه دو گاو و رزا در گردش  
بود. بر اثر آن، گیاهان به صورت انواع گوناگون رستند، درحالی که در آن زمان  
گیاهان دیگر پژمرده یا خشک بودند. گوهر زردشت از آن آب به آن گیاهان آمد.  
۳۹ این نیز پیدا است که: برای این که گوهر زردشت به پدر و مادرش برسد،  
به ترغیب امشاسپندان، پوروشسب شش گاو سفید زردگوش را به سوی آن گیاهان  
روانه کرد. ۴۰ در این هنگام معجزه بزرگی، چنانکه دین گوید، آشکار شد: دو  
گاوی که هنوز نزاییده بودند شیردار شدند و گوهر زردشت از گیاه به آن گاوها  
رسید و در شیر گاوها آمیخته شد. ۴۱ پوروشسب آن گاوها را روانه کرد و به دوغدو  
گفت که: «ای دوغدو، این دو گاوی که هنوز نزاییده‌اند، شیردار شدند. این گاوها  
را بدوش که از آنها به جهان مادی، به گونه‌ای، فره می‌رسد.» ۴۲ دوغدو برخاست  
و دیگری را که چهارگوش بودن و یژگی آن بود، بر گرفت و شیر گاوان را دوشید  
و آنها بدو شیردادند. آن شیر را <به ستون> بزرگ آویخت.<sup>۳</sup> گوهر زردشت

(۱) منظور از گوهر یا جوهر تن، مایه جسم مادی زردشت است.

(۲) این بخش از متن اصلی افتاده است و به قرینه افزوده شد.

(۳) عبارت را به قیاس بند ۴۵ ترجمه کردیم. کلمه ستون (احتمالاً تنه درخت) از متن افتاده  
است. اگر کلمه مه (بزرگ) به کلمه MY (آب) تصحیح شود، جمله را می‌توان چنین  
ترجمه کرد: آب بدان افزود.



۴۳ یکی (از معجزات) در هنگام ستیز دشمن برای نابود کردن و بی اثر کردن آن شیر، آشکار شد، چنانکه در دین گوید که: سپس در آن زمان، دیوان گرد هم آمدند، و دیوان دیو<sup>۱</sup> چنین گفت که: «ای دیوان، از هر سو<sup>۲</sup> نابود می شوید (زیرا) آن خوردنی آفریده شد - یعنی ساخته و نهاده شد - که در آن، آن مرد، که آشوب زردشت است، به وجود می آید. کدام يك از شما می پذیرد که او را از میان ببرید، اکنون که هنوز انسان نیست؟» - یعنی (اکنون) نابود کردن او آسان تر است. ۴۴ چشمگ<sup>۳</sup> نادان گفت که: «من می پذیرم که او را نابود کنم.» ۴۵ آن نادان با صد و پنجاه دیو که به شکل چشمگ<sup>۴</sup> بودند، رفت و هم ده و هم شهر را ویران کرد، هم درختان را شکست و هم پیاله<sup>۵</sup> را، (ولی) آن ستون بزرگ<sup>۶</sup> را که (آن دیگ) در آن بود نشکست - یعنی از آن کار بازداشته شد.

۴۶ پیداست که: آنگاه، پوروشسب آن هوم را از دوغدو بازخواست و آن را کوید و با آن شیر گاو که گوهر تن زردشت در آن آمده بود، آمیخت. در اینجا فروهر زردشت و گوهر تن او یکی شدند. ۴۷ این نیز پیداست که: چون آن هوم و شیر با یکدیگر آمیخته گشت و به نام اورمزد تقدیس شد، پوروشسب و دوغدو آن را نوشیدند و اینجا بود که فره و فروهر و گوهر تن زردشت در پدر و مادر او به هم

(۱) رئیس دیوان یعنی اهریمن.

(۲) معنی تحت اللفظی چنین است: از این طرف و از سوی بالا.

(۳) منظور این است که هنوز به صورت انسان واقعی در نیامده است.

(۴) Čišmag دیوی است که موجب زلزله و گردباد می شود. نك به بندهش، ۱۸۵ س ۹.

(۵) در متن «دیوان چشمگ کرپان». موله و نیبرگ آن را دیوان از نوع چشمگ و کرپها گرفته اند. به نظر ما چشمگ کرپان (čišmag-kirbān) به معنی «دارای هیئت و شکل چشمگ» است، یعنی دیوان هم شکل چشمگ.

(۶) منظور جامی است که شیر در آن بود.

(۷) یعنی تنه درخت.



پیوستند. ۴۸ و معجزه بزرگی بر هردو ایشان آشکار شد، بنابراین چه دین گوید :  
 آنگاه، هردو نخست برای فرزندخواهی باهم خوابیدند، و دیوان بر آنان با گفتار  
 بد و از روی تباهکاری خروشیدند که: «ای پوروشسب چنین کاری را چرامی کنی؟»  
 و با این گفتار پوروشسب و دوغدو مانند مردم شرمزده<sup>۱</sup> برخاستند. ۴۹ دیگر بار  
 باهم خوابیدند و دیوان بر آنان با گفتار بد خروشیدند و با این (گفتار) مانند مردم  
 شرمزده برخاستند. ۵۰ بار سوم به فرزندخواهی باهم خوابیدند، و دیوان بر آنان  
 با گفتار بد خروشیدند، و با آن (گفتار) مانند مردم شرمزده برخاستند، ۵۱ و باهم  
 سخن گفتند و بدان کار پرداختند و باهم در آمیختند - یعنی همدیگر را در آغوش  
 گرفتند: «از هم آغوشی باز نایستیم، همان گونه که راگ و نوذر به هم نمی رسند.»<sup>۲</sup>  
 ۵۲ آنگاه آن مرد، یعنی آشوزردشت، به وجود آمد و اینجا بود که گوهر تن و فروهر  
 و فره زردشت در زهدان مادر باهم یکی شدند.

۵۳ این نیز پیداست که : پس از به وجود آمدن زردشت در زهدان مادر،  
 دیوان از نو، سخت در نابود کردن او در شکم مادر کوشیدند. با تندترین تب و  
 درد آزاردهنده او را بیمار کردند تا برای بهبود خود از پزشکان جادوگر چاردهوایی  
 کرد. ۵۴ اینجا بود که معجزه بزرگی آشکار شد، چنانکه دین گوید. چنین شد که  
 آنان (= ایزدان) از بالا، از سوی اورمزد و امشاسپندان براو بانگ بردند که: «ای  
 زنی که می روی، مبادا آنجا روی، (زیرا) از این بلایی که تو را به آن دچار کرده اند،  
 با جادو پزشکی بهبود نمی یابی. دست فراز شوی، با دست هیزم برگیر و برای آن  
 کودک گوشت و روغن گاو ببر، برای او آنها را بر آتش ببر و برای او آنها را  
 بر آتش بتاب<sup>۳</sup> و برای او به بستر بخواب تا تندرست شوی.» ۵۵ آنگاه آن دختر

(۱) تحت اللفظی: مردمی که شرم دارند.

(۲) ظاهراً مثلی بوده است. منظور این است که همان گونه که رسیدن دو ده راگ و نوذر به هم  
 ناشدنی است، خودداری ما نیز از این کار ناشدنی است. جای این دو ده معلوم نیست.  
 در مورد راگ نك بدفصل دوم، بند ۲.

(۳) داغ کن.

دست فرازشست و چنین کرد و چون (آنرا) خورد، تندرست شد.

۵۶ (معجزه) دیگری بر بسیار کسان آشکار شد: هنگامی که سه روز به زایش زردشت مانده بود (نور از خانه می تابید) به مانند خورشید به هنگام برآمدن که نخست فروغش گسترده می شود و آنگاه تنش هویدا می گردد. چنانکه در دین گوید: چنین بود که در سه شب آخر هنگامی که زردشت در زهدان بود - یعنی سه روز مانده بود تا زردشت زاده شود - آن ده پوروشسب کاملاً روشن بود. ۵۷ آنگاه اسب سالاران<sup>۱</sup> و چهارپا سالاران<sup>۲</sup> خاندان سپیتمان در هنگام گریز گفتند که: «ده پوروشسب که در هر سوراخ آن آتش روشن شده است، خراب خواهد شد.» ۵۸ بعد در بازگشت گفتند که: «ده پوروشسب نابود نشده و به هیچ سوراخی آتش نیفتاده است. در آنجا، در آن خانه، مرد شکوهمندی زاده شده است.»

۵۹ و نیز یکی از معجزات این بود که: خبر معجزه زایش آن مرد بزرگ فره از گفته جم و دیگر ورجاوندان که از سوی ایزدان الهام یافته بودند، منتشر شده بود. ۶۰ به گونه ای که جم به دیوان گفته بود که: «اینجا آشو زردشت پا کث زاده شود که به شما دیوان در برابر آنچه کرده اید ناکامی دهد - یعنی شما را بیچاره کند - شما را بی فعالیت کند و به شما ناکامی دهد - یعنی شما برای خویش نمی توانید چیزی بخواهید و کسی برای شما چیزی نمی خواهد.» ۶۱ پیدا است که: خبر زایش زردشت و پیامبری او نه تنها از سوی ورجاوندانی چون جم و فریدون و مردم فرزانه بسیار اعلام شده بود، بلکه ایزدان آن را به زبان گوسفندان<sup>۳</sup> نیز جاری کردند و در جهان گسترده تا آنان نیز بر پیامبرش گواه باشند.

۶۲ چنین پیدا است که: در فرمانروایی کاووس گاوی بود که نیروی معجزه آمیزی<sup>۴</sup> از ایزدان به تنش رسیده بود. هرگاه ایرانیان و تورانیان با هم درباره مرز

(۱) صاحبان اسب.

(۲) چهارپایان مفید مانند گاو و گوسفند و غیره.

(۳) متن: ورج.

پیکار (= دعوا) داشتند، آن گاو را می آوردند و او مرز میان ایران و توران را درست باز می نمود، ۶۳ و از آنجا که هر گاه ایرانیان علیه تورانیان دادخواهی می کردند، تورانیان در پیکار دروغ زن می شدند<sup>۱</sup> و پیوسته با آن مرز نمایی گاو، محکوم می گشتند و از ایرانیان به آنان آسیب می رسید، از آن رو بر کاووس رشک بردند که چنین چیز شگفتی دارد و بر آن شدند تا آن گاو را بزنند و تباه کنند و به جادوگری و پری گری<sup>۲</sup> اندیشه کاووس را درباره آن گاو آشفته کردند و او جنگجویی به نام شربت<sup>۳</sup> را فرمود که آن گاو را بکشد. آن مرد برای نابودی آن گاو آمد. ۶۴ در اینجا معجزه بزرگی پیدا گشت، چنانکه دین گوید که: آن گاو به آوای بلند گفت که: «مرا مکش، ای شربت هفتم<sup>۴</sup>، (اگر چنین کنی) آن کسی که در جهان بیش از همه خواهان راستی است، کین این رمه ها را خواهد خواست، زردشت برسد و بد کردن تو را در دین اعلام کند و به روان تو دشواری رسد، چنانکه از آنجا<sup>۵</sup> پیدا است که: «آن بدکار را (بدی) رسد و مرگ برای او (با آن بدی) برابر است.» ۶۵ پیدا است که آن مرد چون چنین معجزه ای را از گاو دید، او را نکشت، بلکه به پیش کاووس باز گشت و آنچه دیده بود، گفت. ۶۶ کاووس، از آنجا که دیوان و جادوگران او را سخت فریفته بودند، به آن مرد فرمود که گاو را بکشد. آن مرد بار دیگر باز پیش آن گاو رفت و هر چه گاو گفت، گوش نداد و او را کشت<sup>۶</sup>.

(۱) یعنی ادعای دروغ می کردند.

(۲) پری در ادبیات زردشتی به جادوگر زن اطلاق می شود.

(۳) Srit.

(۴) وی «هفتم» نامیده شده، زیرا کوچکترین برادر از برادران هفتگانه ای بوده است که شربت نامیده می شدند.

(۵) در کتاب دینی اوستا.

(۶) گونه ای از این داستان درگزیده های زادسپرم، فصل چهارم، آمده است.



۶۷ درباره گاو یکتا آفریده<sup>۱</sup> (دردین) پیدا است که او در برابر آسیب گنآمینو

(= اهریمن) بانگ برد که: «اگر درباره ما، ای گنآمینوی نادان، چنین می اندیشی که: «می آیم تا به همگان آسیب رسانم.» چنین نیست که یایی تا به همه ما آسیب برسانی - یعنی نمی توانی آن گونه ما را نابود کنی که دیگر نباشیم - اکنون اعلام می کنم که آن مرد - یعنی زردشت سپیتمان - در آخرین گردش (دوران)<sup>۲</sup> می آید و دیوان و یاران دیوان و بدکاران دویا را دچار سختی می کند.»

۶۸ درباره معجزه زردشت در آسیب رسانی به دیوان به سبب فره اش که خبر آن پیش از زادنش به جهان رسیده بود؛ و آن زمانی بود که افراسیاب جادوگر به دیوکامگی برای خواستن آن فره سخت به رنج افتاد، چنانکه دین گوید که: ای سپیتمان زردشت، آنگاه افراسیاب تور بسیار نیرومند به دریای فراخکرد<sup>۳</sup> بار نخست و دوم و سوم تاخت و خواست که آن فره را که از آن کشورهای ایرانی و از آن کسانی که زاده شده بودند یا هنوز زاده نشده بودند و نیز از آن آشو زردشت بود، به دست آورد، (ولی) آن فره را نیافت.<sup>۴</sup> ۶۹ این نیز (پیدا است) که: افراسیاب نابکار بر همه هفت کشور تاخت و فره زردشت را خواست.<sup>۵</sup>

۷۰ شایسته است در اینجا تخمه (= نسب نامه) زردشت را بر شماریم:

(۱) گاو یکتا آفریده پیش نمونه یا نمونه نخستین چهار پایان است که در آغاز خلقت آفریده شد و چهار پایان همه از آن به وجود آمدند. در مورد این گاو و بیشگویی ظهور زردشت نك به بندهش؛ ص ۴۶ و ۴۷.

(۲) منظور آخرین سه هزار سال جهان است که زردشت در آغاز آن ظهور کرد و با ظهور سوشیانس در آخر آن، جهان به پایان می رسد.

(۳) دریای بزرگ اساطیری، نك به شناخت اساطیر ایران، ۲۸ و ۳۶.

(۴) این قسمت ترجمه ای است از یشت ۱۹ (زامیاد یشت) بندهای ۵۶، ۵۷ و ۵۸.

(۵) ترجمه بخشی از یشت ۱۹، بند ۶۹.



زردشت (پسر) پوروشسپ<sup>۱</sup> (پسر) پتیریترسپ<sup>۲</sup> (پسر) اورگدسپ<sup>۳</sup> (پسر)  
 هیسچتسپ<sup>۴</sup> (پسر) چیخشنوش<sup>۵</sup> (پسر)، پتیرسپ<sup>۶</sup> (پسر) ارجتارشن<sup>۷</sup> (پسر)  
 هرت<sup>۸</sup> (پسر) سپیتمان<sup>۹</sup> (پسر) ویدیش<sup>۱۰</sup> (پسر) نیازم<sup>۱۱</sup> (پسر) اریج<sup>۱۲</sup> (پسر)  
 دورسرو<sup>۱۳</sup> (پسر) منوشچهر<sup>۱۴</sup> فرمانروای ایران، (پسر) منوشخورور<sup>۱۵</sup> (پسر)  
 منوشخورناک<sup>۱۶</sup> که او را نریوسنگ<sup>۱۷</sup> ساخت در (زهدان) وزگ<sup>۱۸</sup> (دختر)  
 ایریگ<sup>۱۹</sup> (دختر) نرینگ<sup>۲۰</sup> (دختر) بیتگ<sup>۲۱</sup> (دختر) فرزوشگ<sup>۲۲</sup> (دختر) زوشگ<sup>۲۳</sup>  
 (دختر) فرگوزگ<sup>۲۴</sup> (دختر) گوزگ<sup>۲۵</sup> (دختر) ایرج<sup>۲۶</sup> (پسر) فریدون، خداوندگار  
 خونیرس، (پسر) پُرگاوا اسفیان<sup>۲۷</sup> (پسر) نیکگاوا اسفیان (پسر) سوگگاوا<sup>۲۸</sup> اسفیان  
 (پسر) بورگاوا<sup>۲۹</sup> اسفیان (پسر) کردارگاوا اسفیان (پسر) سیاهگاوا اسفیان (پسر) سپیدگاوا  
 اسفیان (پسر) دبرگاوا<sup>۳۰</sup> اسفیان (پسر) رَمگگاوا اسفیان (پسر) ونفروشن<sup>۳۱</sup> اسفیان  
 (پسر) جم، خداوندگار هفت کشور، (پسر) ویونگهان<sup>۳۲</sup> (پسر) اینگهد<sup>۳۳</sup> (پسر)  
 اننگهد<sup>۳۴</sup> (پسر) هوشنگ پیشداد، خداوندگار هفت کشور، (پسر) فرواگ<sup>۳۵</sup> (پسر)  
 سیامک (پسر) مشی<sup>۳۶</sup> (پسر) گیومرت، نخستین بشر.

- |                  |                        |                     |
|------------------|------------------------|---------------------|
| 1) Puruṣasp      | 2) Patērētarasp        | 3) Urgadhasp        |
| 4) Haōčatasp     | 5) Čixšnuš             | 6) Paōtrasp         |
| 7) Arjataršn     | 8) Hartar              | 9) Spitamān         |
| 10) Vaēdišt      | 11) Nayāzem            | 12) Ērīč            |
| 13) Dūrasraw     | 14) Manuščihr = منوچهر | 15) Manušxwarwar    |
| 16) Manušxwarnāk | 17) Neryōsang          | 18) Wizag           |
| 19) Ērēg         | 20) Ōrītag             | 21) Bitag           |
| 22) Frazūšag     | 23) Zūšag              | 24) Fragūzag        |
| 25) Guzag        | 26) Ērič (= ایرج)      | 27) Asfiyān/aswiyān |
| 28) Sōg-gāw      | 29) Būrgāw             | 30) Dabrgāw         |
| 31) Wanfrawišn   | 32) Wiwanghān          | 33) Ayanghad        |
| 34) Ananghad     | 35) Frawāg             | 36) Mašī            |

۱ دربارهٔ معجزه‌هایی که پس از زایش آن فرخ‌ترین زادگان از مادر تاهنگامی که به هم سخنی اورمزد رسید، آشکار شد.

۲ یکی این بود که در هنگام زادن بخندید. هفت چهی<sup>۱</sup> که پیرامونش نشسته بودند از او ترسیدند و گفتند: «باید ترسید، این چه بود؟ آیا از بزرگی است یا از تحقیر که چنین مرد ارجمندی که هنوز کودک است، از خویشکاری<sup>۲</sup> خود چنان شاد است که در هنگام زایش خندید؟» ۳ پوروشسب گفت که: «برای این مرد بستی نرم از (پوست) چهارپایان بیاورید.» (وبه دوغدو گفت: «دربارهٔ تو چنین می‌اندیشم: به تو که دوغدو هستی نیکی رسد<sup>۳</sup>، یعنی این مرد چون رسیدن فره و رسیدن شادی را دید: به هنگام زایش خندید.»

۴ معجزهٔ دیگر این بود که: آنگاه پوروشسب نزد کرپی<sup>۴</sup> به نام دُورسرو<sup>۵</sup> که

(۱) چه، چهی (jeh, jehi) به معنی «زن بدکار»، «دیوزن».

(۲) احتمالاً منظور از خویشکاری فره است. نك به یادداشت فصل دوم، بند ۵.

(۳) منظور این است که تواند این کودک برای تو نعمتی است.

(۴) در مورد کرپ نك به فصل دوم، بند ۹.

در آن ده به جادوگری از هسه نامی تر بود، رفت و او را از زایش و معجزه‌ای که با آن آشکار گردید، آگاه کرد و او را برای دیدن زردشت به خانه آورد. ۵ آن جادوگر از آن فره زردشت آزرده شد و خبر (از رسیدن) بلایی داد و به بدفرگی<sup>۱</sup> خواست سر نرم آن کودک پرفره را بادست بفشارد و او را بکشد. ۶ در اینجامعجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید که: آنگاه دست آن نابکار به پس رانده شد - یعنی خشک (شد) - و پس از آن، آن نابکار نمی توانست گوشت را با آن دست به دهان (ببرد) و بجود. ۷ آن کَرَب، از آن رو، به زردشت نشان و علامت بد نسبت داد، و پوروشسب را از زردشت به سبب تباهی که از او ناشی می شد، سخت ترسانید و به از میان بردن او برانگیخت.

۸ معجزه دیگر این بود که: دُورَسَرَو کَرَب، به جادوگری، بیم از زردشت را چنان به اندیشه پوروشسب افکند و اندیشه او را چنان تباه کرد که بر اثر آن، ترس بدو رسید و از خود آن کَرَب مرگ زردشت را خواست، ۹ و درباره چگونه میراندن کسی که پوروشسب از نابود کردنش بیزار بود، از دُورَسَرَو سؤال کرد، و او گفت: «چاره این است که هیزم بسیار گرد آورند و زردشت را میان آن هیزم بنهند و آتش افروزند و او را با هیزم بسوزند.» پوروشسب چنین کرد. ۱۰ و در اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید که: آتش در گیاه نگررفت - یعنی نیامد -، و گیاه آتش نگررفت، و آن مادر که فرزند خود را دوست داشت، در سپیده دم بتاخت و مصمم<sup>۲</sup> به نزد فرزند آمد و او را برگرفت و با دست راست او را در جای امنی<sup>۳</sup> نهاد.

(۱) یعنی از روی بدبختی، بی فرگی.

(۲) در متن هنگک اومند (hangōmand) آمده که نیبرگ، ۹۶، آن را با تردید «مصمم» معنی کرده است و مولد ۳۵، آن، را اوش اومند (ōšōmand) خوانده و «هوشمندانه» معنی کرده است.

(۳) در پهلوی اوستگ (ōstag)، نیبرگ، همان کتاب ۳۶ و ۱۴۵، آن را با تردید «جای امن»

۱۱ معجزه دیگر این بود که پس از آن پوروشسب به دُورِ سَر و کَرَب گفت که:

«آتش (اورا) نسوزانید.» و باز در مورد میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کَرَب گفت که: چاره این است که زردشت را در گذری تنگ بیفکنند و گاوان بسیار را بر آن گذر عبور دهند تا در زیر پای گاوان لگد مال شود و پوروشسب چنین کرد. ۱۲ در اینجا نیز معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید که: آن گاوشا خدا را - یعنی شاخش از دیگر گاوان بزرگتر بود - و پیل گونه (!) ۲ بالا رفت و از گاوشا پیشتر رفت، و پیش تاخت تا در پیش زردشت ایستاد و همه روز به او مهربانی کرد - یعنی گاوان را از او بازداشت - اول از همه بدانجا رفت و آخر از همه از آنجا بیرون آمد. آن مادر که فرزند خود را دوست داشت در سپیده دم بتاخت و مصمم به نزد فرزند آمد و او را برگرفت و با دست راست او را در جای امنی بنهاد.

۱۳ معجزه دیگر این بود که دگر بار پوروشسب به پیش آن کَرَب آمد و گفت که: «گاوان او را لگد مال نکردند.» و دیگر بار درباره چگونگی میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کَرَب گفت که چاره این است که زردشت را به آبشخور چهار-پایان (۴) ۳ بنهند و اسبان بسیار را به سوی آن آبشخور بتازانند تا در زیر سم اسبان لگد مال شود. پوروشسب چنین کرد. ۱۴ و اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان

→ ترجمه کرده و مولد، همان کتاب، ۳۱، آن را به معنی «نشیمن» گرفته و با کلمه اُست که در برهان قاطع در این معنی آمده، یکی دانسته است. اما اُست به این معنی ظاهراً کلمه عربی است. مولد جمله را چنین معنی کرده است: «مادر نشیمن بچه را گرفت و او را بردست راست خود نهاد.»

(۱) در متن سوگت او مند (sūgōmand) آمده و جزء اول آن را نیبرگت، ۱۸۱، با سرو به معنی «شاخ» یکی گرفته است.

(۲) در متن پیل او مند.

(۳) در متن pwn gēhān که احتمالاً تصحیف pāhān : p'h'n به معنی «چهارپایان» است.

نیبرگت، همان کتاب دوم، ۸۲، آن را گیهان خوانده و «گلّه چرندگان» معنی کرده است. مولد، همان کتاب، ۳۱، با تردید آن را «در آن قلمرو» معنی کرده است.



آشکار شد، چنانکه دین گوید که : آن اسب سمدار - یعنی سم او ستبرتر بود - و زرد گوش بالا رفت و از اسب پیشرو پیشتر رفت و به پیش تاخت تا در پیش زردشت ایستاد. اول از همه بدانجا رفت و آخر از همه از آنجا بیرون آمد. آن مادر که فرزند خود را دوست داشت، در سپیده دم بتاخت و مصمم به نزد فرزند آمد و او را برگرفت و با دست راست او را در جای امنی بنهاد.

۱۵ معجزه دیگر این بود که: بار دیگر پوروشسب به آن گرَب گفت که: «اسبان هم او را لگدمال نکردند» و دیگر بار درباره چگونگی میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن گرَب گفت که چاره این است که زردشت را در لانه گرگی که بچه‌هایش کشته شده‌اند، بیفکنند تا گرگ برسد و بچه‌های خود را کشته ببیند و زردشت را به کین آن بچه‌ها به خشم بدرد و بخورد. پوروشسب چنین کرد. ۱۶ اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین گوید: چنین بود که چون آن گرگ چند «یوَجِیست»<sup>۱</sup> نزدیک زردشت بیامد، به یاری ایزدان به زنج او آسیب رسید - یعنی آرواره‌هایش<sup>۲</sup> یکی بردیگری فرو خشکید. - ۱۷ این نیز (در دین) پیداست که: سروش مقدس و بهمن به سوی او رفتند و برای او میش بزرگی<sup>۳</sup> آوردند و آن میش او را سراسر شب دایگی کرد. ۱۸ آن مادر که فرزند خود را دوست داشت در سپیده دم بتاخت، (در حالی که) آن میش از گذر گاد(?) فرازمی رفت (= دور می شد). دختر زویش<sup>۴</sup> (به گرگ) گفت که: «(او را) خوردی و سیر شده می روی.» زیرا چنین می پنداشت که (آن میش) گرگ است، «خوشا بر کسی که استخوان یا خون ترا، ای پسر، به چشم ببیند» - یعنی «خوشا بر من (اگر چنین

(۱) yujyast واحد اندازه گیری.

(۲) در متن «دهان».

(۳) متن کروشک (kurušk) نوعی میش بزرگ.

(۴) یعنی دوغلو، مادر زردشت.

بینم) - ۱۰ «و مصمم به نزد فرزند آمد، او را گرفت و با دست راست او را در جای امنی بنهاد. دختر زویش گفت که: «ترا ای پسر، دیگر از دست ندهم همچنانکه «راگ» و «نوذر» اینجا به هم نمی رسند.»<sup>۲</sup>

۴۰ (در دین) پیدا است که: بعد دُورَسرو کَرَب با دیگر جادوگران به آن ده آمدند و نگرشی به کار زردشت کردند و برای از میان بردن و میراندن او راهی نیافتند، بلکه کار او را پرنیرو و شگفت دیدند، به گونه ای که (در دین) پیدا است که: برادر زویش<sup>۳</sup> کَرَب گفت که: ۴۱ «من در ده مان از مردمان دیگر در جادوگری دور نگرترم. می بینم که در ده آنان، فرزند پوروشسب سه شب پیش، از پدر و مادر زاده شده است، برای نیک فرمائی - یعنی فرمان دادن را بهتر می داند - برای افزایش - یعنی از هر کسی که هست و از هر کسی که تاکنون آمده است و از هر کسی که بعداً می آید، بسیار افزون تر است -، دارنده چهارپای خوب است - یعنی گوسفند<sup>۴</sup> را بهتر می داند نگهداری کند - نیک رمه است - یعنی رمة دیگران را خوب می داند که نگاه داری کنند، خوب کوشنده است - یعنی کار دیگران را خوب می داند انجام دهد - جنگجوی خوب است - یعنی خوب می داند کارزار کند - و راده<sup>۵</sup> خوب است - یعنی خوب می داند رادی کند؛ ۴۲ بهمن، در جهان مادی به نزد او رسد - یعنی بهمن به نزد زردشت می رسد و او را به هم سخنی (با اورمزد) می برد - و دین به (= زردشتی) او به زمین دارای هفت کشور<sup>۶</sup> رسد؛ و من در اندیشه خویش تشخیص

(۱) ترجمه قسمت آخر بند قطعی نیست.

(۲) در مورد راگ و نوذر نک به فصل دوم، بند ۵۱. همچنانکه رسیدن این دو ده به هم در اینجا محال است، جدایی من از تو نیز محال است.

3) Brādarōrēš

(۴) منظور مطلق چهارپای خوب مانند گاو و گوسفند.

(۵) بخشنده.

(۶) هفت اقلیم زمین.

نمی‌دهم - یعنی نمی‌داند<sup>۱</sup> - که چگونه او را از میان ببرم؛ و نشانه<sup>۲</sup> این که<sup>۳</sup> راست می‌گوید این است که از پیش می‌گویم: «بی‌درنگ پس از شنیدن این گفتار - یعنی وقتی که شما این گفتار را شنیدید - ۴۳ پوروشسب درحالی‌که برگردونه چهاراسبه می‌تازد، به پیش می‌رود.» آنگاه با شنیدن آن گفتار - همین که آن گفتار را شنیدند - پوروشسب درحالی‌که برگردونه چهاراسبه می‌تاخت، به پیش رفت.

۴۴ پوروشسب به برادروریش کرپ گفت که:

- ای برادروریش کرپ، مردم به وقت زادن چه می‌بینند که می‌گیرند؟  
- می‌بینند که تن به هنگام مرگ بی‌حرکت می‌شود، (اینست) که به هنگام زادن می‌گیرند.

۴۵ - پسر من به هنگام زادن چه دید که خندید؟

۴۶ - آنچه پسر تو دید که به هنگام زادن خندید (این بود که) بهمن در جهان مادی به نزد او می‌آید.

پوروشسب در بازگشت گفت که: «تو ای کرپ، تو در مورد پسر من چنین کامل دیدی - یعنی - به دانایی دیدی -».

۴۷ هنگامی که پوروشسب از تور برادروریش کرپ پرسید که: «چه شد که در آن زمان بر پسر من چشم بد بردی و در پی آن، دیرزمان براو برنگریستی و دیرزمان فرونگریستی و دیرزمان به هر سو<sup>۴</sup> نگرستی؟» ۴۸ تور برادروریش پاسخ داد که: «هنگامی که بر پسر تو چشم بد بردم و در پی آن دیرزمان براو برنگریستم، آنگاه در پی آن (دیدم که) شکوه و فرد را باهم تا به خورشید داشت. در کنار شکوه و فراهش، او را همراهی کردم تا دیدم که روان مردمان، به گفته او، به خورشید پایه<sup>۵</sup>

(۱) فاعل برادروریش است.

(۲) تحت اللفظی: «نشانه این چیز که...»

(۳) در متن جدا جدا.

(۴) سومین طبقه از طبقه بندی چهارگانه آسمان. نك به فصل دوم، بند ۳.



رسد و ندیدم که در گَرَزمان<sup>۱</sup> وضع چگونه است. ۲۹ هنگامی که برپسر تو چشم بد بردم و درپی آن دیرزمان فرونگریستم، آنگاه درپی آن (دیدم که) شکوه و فره را تا آسمانی که زیر این زمین قرار دارد، باهم داشت. در کنار شکوه و فره اش > او را همراهی کردم تا دیدم که روان مردمان به گفته او...<sup>۲</sup>؛ و ندیدم که در آن آسمان وضع چگونه است. ۳۰ هنگامی که من برپسر تو چشم بد بردم<sup>۳</sup> و درپی آن دیرزمان به هر سو نگریستم، آنگاه درپی آن (دیدم که) شکوه و فره را باهم در همه این زمین داشت و در کنار شکوه و فره اش او را همراهی کردم تا دیدم که بر اثر کردار اوست که تنِ پَسین<sup>۴</sup> خواهد شد، ولی ندیدم که در تنِ پَسین وضع چگونه است. ۳۱ این پسر تو می اندیشد که: «برتر از دیگر (موجودات) جهان مادی (عمل) کنم»، چنین نیز کند، بیندیش که این پسر تو می رود، و در نزد گشتاسب، نگاهبان بزرگ می ماند، نه در نزد تو.»

۳۲ این نیز (در دین) پیدا است که: چون زردشت هفت ساله شد، دُورَسرو، همراه با برادر و ریش کَرَب، برای دیدن زردشت به سوی ده پوروشسب شتافتند. در آن نزدیکی زردشت را دیدند که با کودکان بازی می کرد و به بد فرگی خواستند به جادوگری اندیشه او را تباه کنند، و برای این کار در (دل) کودکان بیم و ترس افکندند. ۳۳ در اینجا به سبب تیزهوشی<sup>۵</sup> و حزم<sup>۶</sup> و نیروی (ایزدی) زردشت، بر آنان معجزه بزرگی آشکار شد، چنانکه دین گوید: هنگامی که دیگر کودکان که در

(۱) بالاترین طبقه آسمان، بهشت.

(۲) به قیاس بند ۲۸، این قسمت از بند افتادگی دارد.

(۳) با نظر بد بدو نگاه کردم.

(۴) نك به فصل اول، بند ۵۴.

(۵) تحت اللفظی: قوی هوشی، نیروی هوش.

(۶) تحت اللفظی: پرهیزکاری در مفهوم مراقبت و احتیاط.



نزدیکی او بودند ترسیدند، به طرف راست زردشت (رفتند) و دیوان نتوانستند چشم آنان را با اندیشه خویش ببندند.<sup>۱</sup>

۳۴ این (مطلب) آمده است که: چون آن دو کَرَب به خانه پوروشسب آمدند، پوروشسب برای خوراك آنان دستور داد غذایی آماده کنند، و غذا را آماده ساخت و دلو را از شیراسب لبریز کرد، ۳۵ و به دُورَسرو گفت که: «در ده ما از همه مردمان دیوپرست تری<sup>۲</sup>، بر این غذا یَزِش کن.<sup>۳</sup>» ۳۶ معجزه بزرگی از دانایی زردشت در آن خردسالی (پیداشد)، چنانکه دین گوید که: زردشت گفت که: «من، ای پدر، یَزِش می کنم. نباید آن چیزی را که من باید یَزِش کنم، او یَزِش کند.» ۳۷ پوروشسب گفت که: «یَزِش مرا تو (نباید) انجام دهی، یَزِش مرا او باید انجام دهد.» ۳۸ تا سه بار آن مردان در آن گفتگو در برابر هم ایستادند. زردشت برایستاد و با پای راست (دلو را) شکست و به آنان گفت: «مردان و زنان پارسا را می ستایم، مردان و زنان درویش را می ستایم، نه مردان و زنان بدکار را.<sup>۴</sup> هرگاه پوروشسب بخواهد هر گونه یَزِش کند، یَزِش به یَزِش کنندگان رسد - یعنی باشد که آن کسی یَزِش کند که باید (= شایسته است) یَزِش کند.»

۳۹ این نیز پیداست که: سپس دُورَسرو کَرَب به زردشت گفت که: «بدا بر تو ای بدکار. من نخستین کس از میان مردمان جهان مادی، در راگ و نوذر<sup>۵</sup> بودم که بر

(۱) جمله اخیر مبهم است شاید منظور این باشد که دیوان نتوانستند اندیشه کودکان را به سوی خود متمایل کنند.

(۲) منظور از «دیو» دسته ای از خدایان هندوایرانی هستند که در دوران پیش از زردشت پرستش آنان معمول بوده است و زردشت پرستش آنها را ممنوع کرد و بعد دیو از مفهوم خدای مطرود به صورت موجود اهریمنی درآمد.

(۳) یَزِش کردن: دعا خواندن.

(۴) احتمالاً ترجمه دعایی اوستایی است که اصل آن در دست نیست. خواندن این دعا موجب بیهوشی دُورَسرو گردید.

(۵) در مورد راگ و نوذر نك به فصل دوم، بند ۵۱.

من چشم انداختی<sup>۱</sup> تا از بهره‌وری (محروم شوم)، و (بهره) را به من ارزانی نداشتی<sup>۲</sup> - یعنی بهره<sup>۳</sup> را از من دور کردی - اکنون من نیز به تو برای دور کردن (آن بهره) چشم می‌اندازم، و چنین شود که به بدچشمی به عیبی که نداری بنگرم. ۴۰ اینجا معجزه بزرگی آشکار شد و آن مربوط به پاسخ دانشمندانه زردشت به آن نابکار بود با وجود خردسالی، چنانکه دین گوید: زردشت گفت: «ای نابکار! من نیز به (کمک) افزایشی و کامل اندیشی بر تو بنگرم - یعنی به آن عیبی که ترا هست بنگرم -» ۴۱ دیگر اینکه: پس از این پاسخ زردشت به دُورسرو، چنانکه دین گوید، بر آن کَرَب چنین گذشت<sup>۴</sup>: آن نابکار از کار باز ایستاد و به اندازه مدت زمانی که شیر دوشنده‌ای ازده اسب پُرشیر شیر بدو شد بیهوش ماند. ۴۲ این نیز پیدا است که: چون آن جادوگر از بیهوشی به درآمد، باز به زردشت همانگونه گفت و زردشت همان پاسخ را داد. از نو آن نابکار از کار باز ایستاد و به اندازه مدت زمانی که شیر دوشنده‌ای از بیست اسب پُرشیر شیر بدو شد، بیهوش ماند. ۴۳ این نیز پیدا است که دیگر بار چون آن جادوگر از بیهوشی بیرون آمد، به زردشت همانگونه گفت. از نو آن نابکار از کار باز ایستاد و به اندازه مدت زمانی که شیر دوشنده‌ای از سی اسب پُرشیر شیر بدو شد، بیهوش ماند.

۴۴ این نیز پیدا است که: چون آن جادوگر از بیهوشی به درآمد، گفت که: برای ما اسب بیاورید و برگردونه بگردانید - یعنی (برگردونه) ببندید -، چه این فریکار مرا با کلام مقدس و با پیروی از قانون نابود می‌کند. آن اسب را آوردند و برگردونه بستند. ۴۵ و در اینجا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین

(۱) احتمالاً توجه کردن با نظر بد.

(۲) در متن «تو به من ارزانی داشتی» که احتمالاً نادرست است.

(۳) منظور از بهره، سهمی است که در آیینهای دینی نصیب موبد اجرا کننده مراسم می‌شود.

(۴) تحت اللفظی: بر آن کَرَب پیدا شد.

گوید: چون چند یوجیست<sup>۱</sup> به حرکت آمد<sup>۲</sup>، دردی به او رسید که به اندازه يك دشمنیست<sup>۳</sup> بود، و آن را از پیش می‌گویم<sup>۴</sup>: نطفه او بیرون ریخت - یعنی نطفه بر پوستش برآمد - پهلویش شکست و از ران گسسته شد. آنگاه فرومرد و بعد فرزنداناش و بعد فرزندان فرزنداناش.

۴۶ این نیز (دردین) پیداست که پیش از آمدن زردشت به هم سخنی با اورمزد، (این ویژگیها) درباره او آشکار شد: اندیشه‌اش فراختر از همه جهان بود، برتر از هر چیز گیتی، هوشی داشت که با نیروی آن همه (چیز) را تمیز می‌داد، حافظه‌ای که با نیروی آن همه چیز را در می‌یافت، خردی که می‌توانست با آن هر چیزی را تشخیص دهد، جانی که از بسیار چیزها مراقبت می‌کرد، فره کیان و فره هیربدان<sup>۵</sup> و میل فراوان به پارسایی داشت ۴۷ و در آن پارسایی تاحد توانایی کوشا بود، و نیز درد دلیری و دلآوری بر تر بود و تنش زیبایی و نیرومندی داشت، و در طبیعت او این چهار پیشه به کمال وجود داشت که عبارتند از موبدی، ارشتاری، کشاورزی، و صنعتگری، ایزدان و نیکان را بسیار دوست می‌داشت و دیوان و بدان را سخت دشمن بود. ۴۸ از میان مردمان دویا به ایزدان همانند بود، برتری و کمال ایزدان را در هیئت اورمزدی داشت و پیامبری در او نهاده شد، ۴۹ تا ایزدان، به سبب برتریش بر همه کسانی که هستند و بودند و خواهند بود، رسیدن او را به پیامبری اورمزد و سروری و پیشوایی جهان و رهایی همه آفریدگان را از متجاوز، به زبان دانایان گوناگون بسیار نیک زمانه در جهان مژده دهند. ۵۰ دیوان بر آن شدند که گوی‌ها و

(۱) نك به فصل سوم، بند ۱۶.

(۲) در متن کلمه Pšōn آمده که ما آنرا به واژهن «حرکت» تصحیح کردیم.

(۳) dašmēst اندازه‌ای نصف یوجیست.

(۴) احتمالاً: شرح می‌دهم.

(۵) هم فره شاهی و هم فره موبدی را داشت. هیربدان در اینجا در مفهوم مطلق روحانیان به کار رفته است.



کَرَب‌های بسیاری را برای به ستوه درآوردن و تباه کردن او برانگیزند . اما نیکان  
بر او مهر داشتند و به او دوستی می‌ورزیدند.

۵۱ سی سال تمام پس از زایش او، هنگامی که زردشت از رود روان، آب  
هومیگان<sup>۱</sup> می‌برد، بهمن امشاسپند به پیام‌آوری از سوی اورمزد پیش او آمد،  
چنانکه در این باره دین گوید که: هنگامی که زردشت سومین بار (برای بردن آب)  
شتافت به رود روه دایتی<sup>۲</sup> داخل شد، و چون از آن برآمد، مردی را دید که از طرف  
جنوب می‌آمد<sup>۳</sup>.

۵۲ او بهمن بود. بهمن به نظر او چنین آمد: «پیش تن<sup>۴</sup> بود - یعنی از نظر  
تن چشمگیر تر بود - «پیش نیک<sup>۵</sup>» بود - یعنی در هر چیزی پیش بود - بهمن به نظر  
او چنین آمد: به اندازه سه مرد که بالای هر کدام يك نیزه باشد؛ بهمن سه نظر او  
چنین آمد که شاخه سفیدی<sup>۶</sup> در دست داشت و با خود گیاهی را می‌برد و آن گیاه  
را نمی‌آزرد. آن شاخه، «مینوی» دین بود و این را نشان می‌داد که<sup>۷</sup> مطابق دین  
چنین بی‌آزارانه باید رفتار کرد. ۵۳ و بعضی گویند که آن شاخه، «مینوی» آشتی بود  
و این را نشان می‌داد که در جهان چنین بی‌آزارانه باید رفتار کرد، تا آشتی برای همه

(۱) آبی که از رودخانه برای تهیه شیرۀ هوم برمی‌دارند.

(۲) یعنی دایتی نیک، نك به فصل دوم، بند ۳۵.

(۳) در متن (می) رفت.

(۴) یعنی دارای تن برجسته، هیئت قابل توجه، بود.

(۵) یعنی در نیکی مقدم تر از همه بود.

(۶) نیبرگ، ۲۱۹، این کلمه را «خروس» خوانده است. مولد، ۳۸، آن را سرویگ «درخت  
سرو» خوانده و «شاخه سرو» معنی کرده است. ما کلمه را «آرُوس» به معنی «سفید»  
خوانده و آن را صفتی برای گیاه هوم گرفته‌ایم. این گیاه نماد (= سمبل) دین زردشتی  
است.

(۷) یعنی بهمن با این کار می‌خواست چنین نشان دهد که، این کار او نماد این بود که...



کس فراهم شود.

۵۴ هنگامی که زردشت چهارمین بار (برای بردن آب) شتافت و به سوی رود «رُوه دایتی» که نامش اوشان<sup>۱</sup> بود، آمد و در آن داخل شد، و از میان آن، آب هومیگان<sup>۲</sup> برداشت، در هنگام بیرون آمدن (نخست) پای راست خود را از رود اوشان<sup>۱</sup> (بیرون) برد و جامه پوشید، بهمن از روبرو به پذیرة او شتافت.

۵۵ آن مرد از او پرسید که:

— «کیستی؟ از آن کیستی؟»

— «زردشتم؛ (از خاندان) سپیتمان.»

۵۶ سخن بهمن:

— «ای زردشت سپیتمان، برای چه خود را رنجه می داری — یعنی برای چه

باید رنجه شوی — برای چه کوشش می کنی، و کام تو به چیست؟»<sup>۳</sup>

۵۷ پاسخ زردشت:

— «برای پارسایی در رنجم و برای پارسایی در کوششم و کام من به پارسایی

است. — یعنی میل من به این چیز است و رنج (در راه) پارسایی را خواستارم و (به

آن) می اندیشم.»

۵۸ گفتار بهمن:

— «ای زردشت سپیتمان، موجود کیست؟ پارسایی کجاست؟ هر چیزی که

موجود است چگونه است؟ آن کسی که او را پارسایی است، کیست؟ آن کسی که

پارسایی دارد کجاست؟ و از آن کیست؟»

۵۹ زردشت گفت:

— «موجود آن کسی است که پارسایی دارد، و در این باره به روشنی و کمال

(۱) Ušan: آمودریا، جیحون.

(۲) نك به همین فصل، بند ۵۱.

(۳) تحت اللفظی «کامه دادن تو به چیست؟»

آگاهم که چگونه است، و از آن کیست، و به چه کسی از سوی بهمن باید برسد.»  
۶۰ بهمن بدو گفت :

«ای زردشت سپیتمان، این جام<sup>۱</sup> را که (با خود) می‌بری، بده<sup>۲</sup> تا با آن کسی هم سخنی کنیم که ترا آفرید، آن کسی که مرا آفرید، که مقدس‌ترین می‌توان<sup>۳</sup> و نیکوترین موجودات است، و من سخنگوی او هستم، من که بهمنم - یعنی پیام‌آور او هستم.»

۶۱ آنگاه زردشت چنین اندیشید که: «نیک است آن آفریدگاری که از این پیام‌آور بهتراست.»

۶۲ آنگاه آن دو، بهمن و زردشت، به همراهی هم رفتند، بهمن پیش و زردشت پس.

(۱) متن: جامگ: جامی که زردشت با آن آب از رودخانه برمی‌داشت. نیبرگ، دوم، ۲۲۵.  
آن را به معنی «جامه، لباس» گرفته است.

(۲) احتمالاً در معنی «بر زمین بگذار» نک فصل ۴، بند ۵۷. یونکر این جامه را نمادی از رها کردن جسم و آماده شدن برای عروج به عالم برین گرفته است. نک به

H. Junker, 'Frau Welt', ZII, 2, 1923, p. 238.

(۳) موجودات مینو.

۱ درباره معجزاتی که از نخستین همسخنی (او با اورمزد) تا پایان هفتمین همسخنی، در درازنای ده سال آشکار شد و اینکه مردمان در جهان به پیامبری او معتقد شدند<sup>۱</sup> و اینکه چگونه کی گشتاسب و الامقام پس از آن که ده سال با او در همسخنی بود، دین او را پذیرفت.

۲ در پایان دو سال این (معجزه) آشکار شد که: چون از نخستین همسخنی بازگشت، آنگاه به نخستین فرمان خدا، آفریدگار اورمزد، در میان گروه کوی‌ها و کرب‌ها، پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را از سوی اورمزد بک‌ته اعلام کرد، به گونه‌ای که به بانگ بلند و سرود، مردمان را به دین اورمزد خواند<sup>۳</sup> چنانکه در این باره دین گوید: زردشت آماده شد که به این جهان مسکونی<sup>۲</sup> و دارای گوسفند (رود) تا مردم را تشویق کند که (به دین) روی آورند<sup>۴</sup>. چون آنان به دعوت

(۱) تحت اللفظی: مورد اعتقاد قرار گرفتن او در جهان.

(۲) تحت اللفظی: دارای اقامتگاه.

(۳) تحت اللفظی: برای نگرش، برای توجه.

زردشت برای شنیدن گفتارش آمدند، آنگاه با صدای بلند برای جهان مادی (متعلق به) راستی (چنین) برخواند: «اعلام می کنم که ستاییدن پارسایی<sup>۱</sup> و نکوهش دیوان<sup>۵</sup> و تبلیغ دین مزدیسنی زردشت و پرستش و نیایش امشاسپندان برای شما برترین است و شما را آگاه می کنم که پرستیدن دیوان و ازدواج با نزدیکان نیز برترین (کار) است - یعنی از آگاهی که داده شده است (چنین برمی آید) که اعتقاد به آن کار فبکی<sup>۲</sup> برتر است که در میان نزدیکترین (افراد خانواده انجام گیرد) - این<sup>۳</sup> را ستایش کن: میان پدر و دختر، پسر و مادر، برادر و خواهر»<sup>۴</sup>

۶ این نیز پیدا است که: با آن گفتار، کوی ها و کرب ها و دیو پرستان بیشمار بر زردشت شوریدند و برای مرگ او به تپا پوا افتادند، چنانکه دین گوید که: آنگاه نابکارانی که در آن نزدیکی نشسته بودند، یعنی تورزادگان، پدر و برادر تور، همچون مردم شرمزده سر رسیدند (؟) - یعنی آنان از ازدواج با نزدیکان که او گفت که: «چنین کنید»، شرم داشتند. - ۷، ۸ این تور، اوروایتادنگک اوسخشان<sup>۴</sup> بود که فرمانروای بزرگ آن ناحیه بود و سپاه و نیروی بسیار داشت. پسر نابکار تور اوروایتادنگک اوسخشان میخی را که ساخته بود، برگرفت و گفت: «با این میخ کسی را که سخن مقدس ما را برهم زند، نابود کنم - یعنی در آن کاری که شکی

(۱) در متن *ahlāyih* به معنی «پیروی از آشه: راستی، نظم گیهانی و نظم اخلاقی». آشه از اصول مهم عقاید زردشت بوده است.

(۲) منظور از کارنیک، زناشویی با نزدیکان است. زردشتیان معتقدند که این نوع ازدواج فقط جنبه نمادین داشته است.

(۳) بندهای ۵ و ۴ مقبیس از یکی از وردهای زردشتی است معروف به فرورانه (*Frawarāne*) (پسن ۱۲)، و نیز مقبیس از پسن ۴۵، بند ۴. نک به مولد، ۸-۱۷۷.

(۴) *Urwaitādeng Usaxšān*. اوسخشان مقبیس از کلمه اوستایی *Usig* به معنی «دانا» است. اوسیگ ها همانند کوی ها و کرب ها از مخالفان زردشت بوده اند، و اوروایتادنگک از زمره آنان بوده است. در متن دینکرد (و نیز زادسپرم) اوسخش ظاهراً اسم خاص گرفته شده و نام پدر یا نام خانوادگی اوروایتادنگک به شمار رفته است.



فداریم که نباید بکنیم، یعنی زناشویی با نزدیکان، ما را به تردید انداخت که باید چنین کنیم.» ۹ تور اوروایتادینگک اوسخشان گفت: «مبادا آن مرد را نابود کنی، آن کسی که به نظرم در میان همه جهان مادی، دارای نافذترین چشم است، (چه او را) نیرو رسد. چه به نظرم اگر او را نابود کنی، دیرزمانی دانایی نخواهد بود - یعنی در این زمین هیچ دانای دیگری<sup>۲</sup> که چنین سخنور باشد نخواهد بود. چنین است که اگر مرد سخنوری را نابود کنند، دیرزمانی دانایی نخواهد بود.» ۱۰ پسر تور اوروایتادینگک اوسخشان گفت که: «به نظرم معلوم نیست<sup>۳</sup> (؟) که اوسخنور باشد.» ۱۱ زردشت گفت که: «من هرگز از گفتن آنچه آن مقدس‌ترین (= اورمزد) به من گفت سر باز نمی‌زنم: تمایل (به دین)، نهی (از دین بد)، تهذیب اخلاق، زناشویی با نزدیکان، برگزیدن پیشوای دین و یزیش کردن<sup>۴</sup>».

۱۲ در اینجا نیکوسرشتی، فره و نیرومندی زردشت که شایسته پیامبری آفریدگار اورمزد، برترین سرور، بود همچون معجزه بزرگی بر بسیاری آشکار شد، و برتری بزرگ او در اینکه پیامبر آفریدگان باشد و از نو، مردم فریکار پنهان کار و فریفتار و فریب دهنده<sup>۵</sup> (؟) و کسانی را که خوی خوبشان نهفته است راهنمایی کند، هویدا شد. ۱۳ آنگاه زردشت بدعت گذاران برانگیزنده بیم‌را، که به گونه‌ای<sup>۶</sup> (؟)

(۱) در متن «دانایی» به جای «دانا».

(۲) این کلمه در متن به صورت āhūg آمده است. موله، ۳۸، آن را āhank (به معنی قصد و آهنگ) و بیلی gašnak (به معنی کوچک و اندک) خوانده است. ما آن را تصحیف any می‌دانیم.

(۳) متن pyčk به جای pytk<sup>۲</sup>: ناپیدا.

(۴) پرستش کردن.

(۵) در متن gōnag آمده است که ما آن را به dawāg تصحیح کردیم به معنی «فریب دهنده».

(۶) متن hwm<sup>۲</sup>n<sup>۲</sup>k: مانند.

ناخویشکار<sup>۱</sup> بودند، همگان را یکی یکی به دین آورد، و چون گروه بسیاری شدند، اندک اندک (دین) را آشکار کرد و به کوشش پرداخت و خواهان بزرگی شد.

۱۴ پیداست که زردشت با آن پُردلی و بزرگ منشی و فره‌اش، تور اوروایتادنگ<sup>۲</sup> ثروتمند را که گله و رمه فراوان<sup>۳</sup> داشت و بر سرزمینهای بسیار فرمانروا بود، در میان مردم خشمگینی که برای مرگش برانگیخته شده بودند و در میان انبوه کوی‌ها و کرک‌ها به دین اورمزد خواند، چنانکه دین گوید که: «بستای پارسایی<sup>۴</sup> را، ای تور اوروایتادنگ اوسخشان، دیسوان را نکوهش کن و دین مزدیسنی زردشت را تبلیغ کن.» ۱۵ تور اوروایتادنگ اوسخشان گفت که: «ای زردشت سپینمان، مبادا مرا به این بدی بکشانی که در تو هست.»

۱۶ زردشت گفت: «اورمزد از من پرسید که: ای زردشت، چون به جهان ما آمدی چه کسی را در دنیای مادی، از میان مردمان، از نظر چهارپا، توانگرتر دیدی؟ از میان مردمان جنگجو، چه کسی را دیدی که بیش از همه خواستار سود بود و خواستار گوسفند، بیش از همه در جاهای دوردست نامی بود و بیش از همه خوراک داشت - یعنی کسی که چیز بیشتری بدهد - و خانه‌اش بیش از همه در داشت؟ - یعنی درهای ورودی و خروجی -» من در پاسخ او گفتم که: «تور اوروایتادنگ اوسخشان.»

۱۷ اورمزد در پاسخ من گفت که: «ای زردشت نخست از میان مردمان جنگجو او را به این دین اورمزد و زردشت فراخوان تا مطابق با آن بیندیشد، بگوید و معتقدانه<sup>۴</sup> رفتار کند.» ۱۸ اگر ای زردشت تو او را به دین فراخوانی و او بگردد و دین

(۱) در متن axwēškārīh به جای axwēškār: ناخویشکار، کسی که به وظیفه خود عمل نمی‌کند.

(۲) متن «سَبَر گَو» تحت اللفظی: یعنی دارای گاو و گوسفند ... سَبَر.

(۳) نك به فصل چهارم، بند ۴.

(۴) در متن «باور» که احتمالاً می‌تواند دوباره نویسی بعضی از حروف کلمه بعد باشد.

ترا رواج دهد و در برابر تو به شاگردی بنشیند - یعنی بگوید که شاگرد تست و شاگردی ترا کند - و به دین گوش فرا دارد و آنرا رواج دهد، ای زردشت، پس از این از میان مردمان جنگجویی که زاده شده‌اند و اکنون زاده می‌شوند و از این پس زاده خواهند شد، او همیشه نخستین کسی است که سود خواهند ترین، گوسفنددارترین، نامی‌ترین و دارای بیشترین در است. ۱۹ اگر، ای زردشت، او به دین نیاید و به آن نگرود و دین ترا رواج ندهد و بدان گوش فرا ندهد و در برابر تو (به شاگردی) ننشیند<sup>۱</sup> - یعنی من می‌دانم که او به دین تو نمی‌آید - آنگاه ای زردشت، به او بگو که: «تو خواستار از میان بردن پارسایی هستی، تو مرتکب گناه<sup>۲</sup> توافور<sup>۳</sup> مرگ<sup>۴</sup> آزان<sup>۵</sup> می‌شوی و برای روان ترس می‌آفرینی.» از این رو و به این دلیل مرگ آزان می‌شود که از وجود دین آگاه است. ۲۰ چه ترا گویم، ای تور اور و ابتادنگ<sup>۶</sup> اوسخشان، که تو خواستار از میان بردن پارسایی هستی، تو مرتکب گناه<sup>۷</sup> توافور<sup>۸</sup> مرگ<sup>۹</sup> آزان می‌شوی و برای روان ترس می‌آفرینی.»

۳۱ نشانه شگفتی پیدا شد: کربی بود به نام ویدویشْتِ هاخْتان<sup>۴</sup> که دشمن هر چیزی بود که از آن ایزدان و اورمزد بود. ۳۲ اورمزد گفت که: ای زردشت، آن مرد که من اورمزد او را سرور آفریدگان قرار دادم، چنان بی‌شرم است که اعلام می‌دارد: «من اورمزد، چه من با پارسایی، دور کننده آزار هستم - یعنی بانی‌کوکاری آزار را از آفریدگان بازمی‌دارم» - اما ساسپندان دور کننده آزار هستند - ۳۳ پس برو،

(۱) عبارت «در برابر تو بنشیند» مجدداً تکرار شده است.

(۲) در پهلوی tanāpuhr: درجه‌ای از گناه که عقوبت سخت دارد.

(۳) مستحق مرگ.

(۴) Waedwoišt ī Hāxtān ویدویشْتِ پسر هاخت. کلمه دوم را که نام خاص گرفته‌ایم، آهختان (منسوب به آهخت) نیز می‌توان خواند. موله، ۴۶ و ۴۷، آنرا صفت ویدویشْتِ گرفته و «ناگرویده» معنی کرده است.



ای زردشت، ازسوی من از او بخواه که صد مرد جوان و دوشیزه و گردونه چهار اسبه را از آن من کند و به او چنین بگو که: «ای ویدویشت، اورمزد ازتوصد مرد جوان و دوشیزه و گردونه چهار اسبه می خواهد. اگر به او دهی، به پاداش آن به تو شکوه و فره رسد، و اگر به او ندهی به سبب آن به تو بدفرگی رسد.» ۴۴ آنگاه زردشت به سوی ویدویشت هاختان رفت و به او گفت که: «ای ویدویشت هاختان، اورمزد ازتوصد مرد جوان و دوشیزه و گردونه چهار اسبه می خواهد. اگر به او دهی، به پاداش آن به تو شکوه و فره رسد، و اگر به او ندهی، به سبب آن به تو بدفرگی رسد.» ۴۵ آن کَرَب در پاسخ زردشت گفت که: «بیشی<sup>۱</sup> من نه از توست - یعنی توانگری من نه از کار توست - و نه از اورمزد؛ از اورمزد نیز سرورترم و در توانگری نیز از او برترم، و من بسیار رمة هزار گانه به دست آورده‌ام.»

۴۶ زردشت نزد اورمزد و نزد امشاسپندان رفت و گفت که: ای اورمزد، ای مینوی مقدس، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس، او به من چنین پاسخ داد که: «بیشی<sup>۱</sup> من نه از توست و نه از اورمزد، من سرورتر از توام و حتی از اورمزد و من بسیار رمة هزار گانه به دست آورده‌ام.» ۴۷ اورمزد گفت که: «ای زردشت، از شکوه و فره ماست که این مرد خودپسند شده است<sup>۲</sup> - یعنی گوسفند<sup>۳</sup> را ما به او دادیم و خودپسندی او از داشتن گوسفندان بسیار است.» ۴۸ آنگاه به پادافراه<sup>۴</sup> این کار، زنده به پایان شب سوم نرسید، در شب سوم جان او <از تن بیرون رفت و مردمان><sup>۵</sup> از

(۱) در متن bēš به معنی «آزار، درد» احتمالاً به جای wyšyh: بیشی، بیشتر بودن یا بیشتر داشتن. اگر متن را تغییر ندهیم، معنی جمله چنین است: «از تو به من آزار نمی رسد».

(۲) تحت اللفظی: خودپسندی یافته است.

(۳) در مفهوم چهارپای مفید مانند گاو و گوسفند و بز.

(۴) جزای بد. در متن: پاداش

(۵) متن افتادگی دارد و کلمات داخل < > را به حدس افزودیم.



پیرامون<sup>۱</sup> او دور شدند، یعنی از یاری او باز ایستادند هفت (پرنده) روشن درخشنده چشم<sup>۲</sup> را از بالا به سوی او روانه کردند و در آنجا، در بالا، پرندگان او را خوردند.

۳۹ درمان بخشی بزرگی از آبِ هومیگان<sup>۳</sup> که زردشت آن را در هنگامی که بهمن او را به هم سخنی اورمزد می‌برد، از رود دایتی برداشته بود، پیدا شد. ۴۰ چنانکه از گفته اورمزد به زردشت پیداست که: «ای زردشت، آن آبِ هومیگان را که با خود می‌بری، و نه آن آبی را که مردم دیو پرست که دیوان را می‌پرستند، و نه آن آبی را که به جشن زار می‌برند<sup>۴</sup>، برای گاو چهار ساله سیاه موی شاخداری که دست راستش شکسته است ببر و آن را به خوردِ گاو بده، آن گاو از بیماری بهبود یابد.» ۴۱ آنگاه زردشت، نخست در جهان مادی، به پیش گاوی به نام پَرشَت<sup>۵</sup> رفت که ...<sup>۶</sup> بر سر او جای داشت. ۴۲ پَرشَت گاو به او گفت که: «ای زردشت سپینمان این آبِ هومیگان را که با خود می‌بری به من بده.» ۴۳ زردشت گفت که: «بستای پارسایی را<sup>۷</sup>، ای پَرشَت گاو، دیوان را نکوهش کن، گروش به دین مزدیسنی زردشت را بر زبان آور و از گروش به بدان سر باز زن.» ۴۴ پَرشَت گاو پارسایی را ستود دیوان را نکوهش کرد و دین مزدیسنی زردشت را پذیرفت<sup>۸</sup> و از گروش به بدان

(۱) در متن: کوستگ به معنی سوی، جهت.

(۲) تحت اللفظی: سپید چشم

(۳) نك به فصل سوم، بند ۵۱.

(۴) تحت اللفظی: بر آهنگند به معنی برکشند.

(۵) Paršat به معنی خالدار.

(۶) در متن کلمه‌ای با این املاء  $ys^3st^3n / sy^3st^3n$  آمده است که قرائت آن روشن نیست. احتمالاً نام بیماری است.

(۷) نك به فصل چهارم، بند ۴.

(۸) در متن نپذیرفت، به احتمال قوی «نه» (نهی) زائد است.

سرباززد. ۳۵ با آن ستایش پارسایی، زردشت آن آبِ هومیگان را که با خود همراه داشت، نه آن آبی را که با آن مردم دیو پرست دیوان را می ستودند، نزد آن گاو چهار ساله سیاه موی شاخدار که دست راستش شکسته بود، فرابرد. با فرابردن آن آب، آن گاو از بیماری بهبود یافت.

۳۶ یکی (دیگر از معجزات) در پی آمدن گَنّا مینو (= اهریمن) به ستیز زردشت آشکار شد، چنانکه دین گوید که<sup>۱</sup>: از سوی شمال<sup>۲</sup> گَنّا مینوی پر مرگ آمد، و آن گَنّا مینوی نادان پر مرگ چنین گفت: «ای درو جان<sup>۳</sup>، برای نابود کردن آشوزردشت بتازید.» ۳۷ درو جان بر او تاختند: دیو «بُود<sup>۴</sup>» و «سبز<sup>۵</sup>» پنهان رفتار فریفتار. ۳۸ زردشت اهُونور<sup>۶</sup> فرا سرود، بر اثر آن درو جان بهت زده شدند و باز گشتند: دیو «بُود» و «سبز» پنهان رفتار فریفتار. ۳۹ درو جان به او گفتند که: «پست نگرش<sup>۷</sup> هستی ای گَنّا مینو - یعنی به چیزها با دلیل نمی نگری - آنچه می فرمایی، نتوان کرد، ما مرگ سپینمان زردشت را ندیدیم<sup>۸</sup>.» ۴۰ آشوزردشت از پُرفرگی در اندیشه خود دید که: «دیوان بدکار نادان برای مرگ من هم سخن شدند.» زردشت برخاست و فرا رفت. ۴۱ در این جا معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد که در این باره دین

(۱) این قسمت مقبیس از وندیداد ۱۹، بندهای ۱-۴ است.

(۲) جای دیوان در ناحیه شمال است.

(۳) نك به فصل دوم، بند ۱۵.

(۴) بُود دیو: احتمالا دیو بت پرستی.

(۵) نك به فصل دوم، بند ۶.

(۶) اهُونور ahunawar: (اوستا یَنّا اهُوَوَیْرُیو): نام یکی از مهمترین دعاهاى زردشتی که با این کلمات اوستایی آغاز می گردد.

(۷) در متن «تَر نگرش» به معنی کسی که دارای نگرش تحقیر آمیز است.

(۸) یعنی راهی برای از میان بردن او نیافتیم.

گوید که: آشوزردشت سنگی به دست داشت<sup>۱</sup> که به اندازه خانه‌ای بود و آن را از آفریدگار اورمزد یافته بود، (و همچون) مینوی<sup>۲</sup> یتا آهو و یربو<sup>۳</sup> بود.

۴۲ یکی (دیگر از معجزات اینکه): نه تنها در ایران شهر، برای ایرانیان، بلکه در همه سرزمین‌ها، بر همه مردم آشکار شد که چون زردشت آهو نور فرا سرود کالبد دیوان شکسته شد<sup>۴</sup> ۴۳ چنانکه در این مورد گوید که<sup>۵</sup>: فره نیرومند کیان را می‌ستایم که همراه آشوزردشت بود<sup>۶</sup>، برای اندیشیدن و گفتن و عمل کردن به دین. او (زردشت) از همه (آفریدگان) جهان مادی از نظر پارسایی پارساترین، از نظر فرمانروایی فرمانروا ترین، از نظر شکوه شکوهمندترین، از نظر فره، فره‌مندترین بود. ۴۴ پیش از آن، دیوان آشکارا در حرکت بودند، آشکارا جفت‌گیری می‌کردند و آشکارا زنان را از مردان می‌ربودند. مردمان گله‌کنان شکایت می‌بردند، و دیوان با آنان ستمکارانه‌تر رفتار می‌کردند<sup>۷</sup>. ۴۵ آشوزردشت برایشان آهو نور فرا سرود و همه دیوان به زیر زمین رفتند و پنهان شدند - یعنی کالبدشان شکسته شد. ۴۶ (دردین) پیدا است که پس از شکسته شدن کالبدشان دیگر به شکل دیوان نتوانستند آشکار شوند و تباهی رسانند، و در حالی که سرشت خود را پنهان می‌کردند<sup>۸</sup>، بر مردمان ظاهر می‌شدند و مردمان آنان را می‌شناختند که نه ایزدان، بلکه دیوانند. ۴۷ زردشت این مطلب را بنابر گفتار اورمزد بر مردمان آشکار کرد، چنانکه دردین از گفته (اورمزد) به زردشت در این باره

(۱) نك به وندیداد ۱۹، بند ۴.

(۲) مینو یعنی روان و نمادی که نادیدنی و حس‌نشدنی است.

(۳) در مورد این دعا نك به بند ۳۸ همین فصل.

(۴) نك به یشت ۱۹، بند ۸۱، یسن ۹، بند ۱۵.

(۵) نك به یشت ۱۹، بندهای ۷۸ تا ۸۵.

(۶) در این جمله کلمه «گرزیدن» (گله کردن، نالیدن) به قیاس اصل اوستایی آن به «ورزیدن»

(رفتار کردن) تصحیح شد.

(۷) تحت اللفظی: نهان‌نخیمی.



آمده است: « چگونه در جهان مادی مردمان دیوان را پیشوا و آموزگار به شمار می آورند؟ چگونه اند (کسانی) که می گویند که باید آنان را پیشوا به شمار آورد؟ » ۴۸ اورمزد به زردشت گفت که: « ای زردشت چگونه اند آن مردمان که دیوان را آموزگار به شمار می آورند؟ و (دیوان) چگونه اند - یعنی دیوان در مورد آنچه در باره شما انجام می دهند چه می گویند؟ و در مورد آنچه به شما خواهد رسید، چه می گویند؟ - » ۴۹ زردشت گفت که: « ای اورمزد، بدین منظور زمانی میان رسیدن روشنی تا برآمدن خورشید - یعنی هنگامیکه دو «هاسر»<sup>۱</sup> از شب مانده است - یا میان غروب تا فرورفتن خورشید - یعنی وقتی که دو «هاسر» از شب رفته است - مردم به دشت نامسکون دورافتاده ای می شتابند - یعنی به جایی، که کسی در آنجا اقامت ندارد - یعنی جایی که نه مردمان کار می کنند و نه بانگ سگان به گوش میرسد، ۵۰ آنگاه درباره آن (چه دیده اند) گویند که: « چون آنجا باز رسیدیم با دیوان هم سخنی کردیم؛ هر گاه فرمانروایی و پیشوایی از ایشان درخواست کنیم، آن را به ما می دهند، و هر گاه تملک گوسفند و توانگری از آنان بخواهیم، آن را به ما می دهند. » ۵۱ « ای زردشت، چگونه چنین چیزهایی را برای آنان انجام می دهند - یعنی (چنین چیزهایی را) به ایشان دادند - و چگونه به آنان می رسد - یعنی می گویند که به ما رسید؟ - » ۵۲ زردشت گفت که: « ای اورمزد، در مورد آن نعمتها (سخن) گوناگون گویند، بعضی گویند که: « پس از آن که با دیوان هم سخنی کردیم دارای رمه بیشتر شدیم. » بعضی گویند که: « پس از آنکه با دیوان هم سخنی کردیم بدتر و بدفروتر شدیم. » آنان دور شدن از دیوان را چگونه می پندارند؟ - یعنی چون از دیوان جدا شوند، چه می گویند. - » ۵۳ زردشت گفت که: « ای اورمزد، در آن باره چنین می گویند که: به این سوی و آن سوی بنگرید، وقتی کسی از ما باز می گردد یا به پایین خم می شود - یعنی سرش را به کنار فرود می آورد - یا به بیرون خم می شود

(۱) هاسر: مقیاسی برای زمان تقریباً معادل يك ساعت.



– یعنی به بیرون می‌نگرد – یا به نماز می‌افتد<sup>۱</sup>، در ضمن این (کار) مردمان از دیوان جدا می‌شوند<sup>۲</sup>. « ۵۴ اورمزد گفت که: « ای زردشت، همان‌گونه که میل تست، بنگر، به بالای سرت، به پایین پابت، به این سو و آن سو، به ژرفا، به پیش و به پس، به هر سویی؛ چه ما به پنهانی از تو جدا نمی‌شویم، آن‌گونه که دیوان از مردمان جدا می‌شوند، وقتی که به پنهانی می‌گریزند. »

۵۵ به سوی تو، ای زردشت، درُوجی ماده شکل<sup>۳</sup> که بالاتنه<sup>۴</sup> (؟) او زرین بود – یعنی پستان‌بان دارد – می‌آید. آن درُوج ماده شکل که بالاتنه<sup>۴</sup> (؟) او زرین است، برای درخواست دوستی تو و برای درخواست هم‌سخنی تو، و برای درخواست همکاری به سوی تو می‌آید. ۵۶ مبادا با او دوستی و هم‌سخنی و همکاری کنی؛ به او فرمان ده به عقب برگردد و آن گفتار پیروزی بخش یعنی « یَئَا هُوَ وِیو »<sup>۵</sup> را برخوان.

۵۷ زردشت به جهان مسکونی و دارای گوسفند رفت تا (مردم جهان مادی را تشویق) کند که به دین روی آورند. آنگاه به سوی آن درُوج که در نزدیکی جام نشسته بود، رفت، همان جامی که چون بهمن اورا به هم‌سخنی با او رمزد می‌برد، زردشت آنجا نهاده بود<sup>۶</sup>. آن (دروج) ماده شکل که بالاتنه<sup>۴</sup> (؟) او زرین بود، دوستی

(۱) به نماز افتادن: به احترام در برابر کسی خم شدن، به سجده افتادن.

(۲) تحت اللفظی: «از همراهی دیوان جدا می‌شوند.»

(۳) ماده دیوی که به شکل زن بود.

(۴) در متن ترکیبی آمده است که نیبر گ، دوم، ۱۵۸، بانوجه به تفسیر بعدی آن را padsen خوانده و «بالاتنه» معنی کرده است. موله، ۵۲، ۵۳، ۱۸۵ آن را به معنی «تاج» (قس فارسی پساك) گرفته است.

(۵) نك به بند ۴۱ همین فصل.

(۶) نك به بند ۶۰ فصل سوم.

و همکاری از او درخواست کرد و گفت که: «منم اسپندارم» ۵۸ زردشت گفت که: «من به اسپندارم در روز روشن بی ابرنگریسته‌ام، و اسپندارم از این سو و آن سو و از میان - یعنی از همه جا - به نظر من زیبا آمد. پشتت را برگردان تا بدانم که آیا تو اسپندارم هستی» ۵۹ آن دروج به او گفت که: «ای زردشت سپینمان، میان موجودات ماده، ما از روبرو زیبا هستیم و از پس، بد و زشت؛ فرمان مده که به پشت برگردم».

۶۰ پس از اینکه سه بار به جدال پرداختند، آن دروج به پشت برگشت. بعد زردشت میان ران او را دید که مار و خرنده و چلباسه و سرگین غلطان و وزغ فراوان به هم چسبیده بودند. ۶۱ زردشت آن گفتار پیروزی بخش یعنی بِنَا آهَو و یُریو را برخواند، و آن دروج از نظر ناپدید شد (؟) و (آن دروج که) به شکل چشَمَگ<sup>۱</sup> بود پیش دوید و ۶۲ در هنگام ناپدید شدن (؟) گفت که: «بدا بر من که در اینجا چنین (بدیی) یافتم، چه درباره تو می اندیشیدم که: از میان گردانی که با آسیب (من) به دوزخ می روند، از من به توزیان بیشتری (؟) می رسد، (ولی) به من زیان بیشتری می رسد هم از نظر تن و هم از نظر جان - یعنی تو (مرا) با تن و جان فریفتی و من ترا نفریتم» ۶۳ زردشت این راز را بر مردم آشکار کرد و از این راه، آزمودن و شناختن دیو بر آنان آشکار شد.

در همین باره، معجزه بزرگی بر مردمان (آشکار شد): دیوان پیش از زردشت آشکارا در جهان رفت و آمد می کردند و پس از آنکه زردشت دین را برخواند، کالبدشان درهم شکست<sup>۲</sup> چنانکه از اوستا پیدا است: گشتاسب فرمانروا و مردمان آن زمانه آن را براستی پذیرفتند. اگر چنین نمی شد گشتاسب و هم زمانان او اوستا

(۱) ماده دیوی که بر آن بود تا خود را به جای اسپندارم به زردشت معرفی کند و او را بفریبد،

از دیوان هم شکل چشمگ بود که در فصل دوم، بند ۴۴، نیز از آنان سخن رفته است.

(۲) متن سخت آشفته است. ترجمه ما بر اساس اصلاحاتی است که در متن انجام داده ایم.

(۳) نك به بند ۴۲ همین فصل.

را که این گونه چیزها در آن آمده است، دروغ می‌شمردند و آن را نمی‌پذیرفتند و به ما نمی‌رسید.

۶۴ یکی (دیگر از معجزات اینکه) : زردشت از راه دین، از بدی و جادو دینی 'زَهگ' مرگ آفرین و کَرپ‌های گشتاسب و کوی‌ها و کَرپ‌های بسیار دیگر که در دربار گشتاسب بودند آگاه بود و می‌دانست که (برای مرگ او متحد شده‌اند) و دروغ بزرگ پیش گشتاسب آماده می‌سازند و همچنین گشتاسب را بر مرگ او برمی‌انگیزند و او بنا به فرمان گشتاسب به زندان و مجازات سخت می‌رسد ۶۵ و نیز آگاه بود که پس از آن از این بدی‌ها رهایی می‌یابد، با این همه برای اینکه معجزه‌اش آشکار شود و همه گواه پیامبری او باشند، پس از آخرین گفتگوش با اورمزد، و پس از گذشت ده سال از هم‌سخنی‌اش با او، به سفارش و فرمان اورمزد تنها به سوی دربار گشتاسب و آن رزم سهمگین روانه شد.

۶۶ (زردشت) در استراحتگاه<sup>۲</sup> گشتاسب نیرومندان و پیروان گرانه پیامبری خود را از سوی اورمزد اعلام کرد و گشتاسب را به دین اورمزد خواند. گشتاسب خود خرد بزرگ و کامل‌اندیشی و فروش مینوی داشت، با این همه، خواست که سخن زردشت را بشنود و در مورد پیامبریش داورى کند. ۶۷ اما پیش از آنکه سخن زردشت را بشنود و ویژگی‌های او را بشناسد، بر اثر فریب<sup>۴</sup> (۱) زَهگ مرگ آفرین و دیگر کوی‌ها و کَرپ‌ها، که با بدگویی و جادوگری او را بر زردشت شوراندند،

(۱) دینی که مبتنی بر جادوگری است.

(۲) Zahag یا زاگ (Zāg) ظاهراً از مخالفان زردشت بوده است.

(۳) متن (h)aspānwar به معنی «آرامگاه»، ولی در اینجا معنی «جای استراحت» دارد.

(۴) قرائت کلمه مورد تردید است، می‌توان آن را تصحیف «سَپَر گَینیدن» به معنی «بدگویی کردن» نیز دانست.

(۵) کلمه «سارینیدن» را که ظاهراً در متن افتاده است، ما به حدس افزودیم.



وی را به بند و مجازات سپرد. چنانکه بنابر گفته زردشت در (دین) آمده است که:  
 آنان سی و سه دروغ بر من بستند و دیوپرستان بدکار نابکار با سی و سه بند مرا  
 بستند. ۶۸ گرسنگی<sup>۱</sup> بد رفتار نیروی پای مرا بر گرفت، گرسنگی بد رفتار زور بازوی  
 مرا بر گرفت، گرسنگی بد رفتار شنوایی گوش مرا بر گرفت، گرسنگی بد رفتار بینایی  
 چشم مرا بر گرفت، از دیرپایی آن گرسنگی بد رفتار پرمرگ، سینه‌ام به پشتم چسبید-  
 یعنی (سینه) ام به پشت باز ایستاد.

۶۹ در اینجا زردشت، از روی دلیری، به تنهایی به آن<sup>۲</sup> رزم سهمگین رفت،  
 و در آنجا، بدانگونه که نوشته شده است، در برابر چنان پادافراهایی مانند گرسنگی  
 و تشنگی و بند گران و دیگر آزارهایی که ایستادگی در برابر آنها در نیروی طبیعت  
 آدمی نیست، ایستادگی او در زندگی آشکار شد؛ و هنگامی که تن پورفره او را در  
 سختی و بند و دیگر رنجها (؟)، با اینکه دیر زمانی چیزی نخورده بود، زنده  
 یافتند، معجزه بزرگی بر گشتاسب شاه و درباریان<sup>۳</sup>ش آشکار شد.

۷۰ یکی (دیگر از معجزات اینکه): ایزدان برای رهایی اواز آن سختی طرحی  
 در انداختند: زردشت با نیروی آن سخن راست<sup>۴</sup> و باتکیه به آن، در نشست بزرگ  
 گشتاسب و درانجمن جهانیان تن جاننداری را که بخشی از آن بدون زندگی<sup>۵</sup> و  
 ناپیدا بود از نو باز ساخت، یعنی آن معجزه‌ای که درباره «شید»<sup>۶</sup> اسب گشتاسب، در

(۱) منظور دیو گرسنگی است.

(۲) در متن هزوارش «کس» آمده است که به قیاس با بند ۶۶ همین فصل به «آن» تصحیح شد.

(۳) منظور دین است.

(۴) فالج، فلج.

(۵) در ذواتشت نامه زردشت بهرام پژدو، به کوشش دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۶۲،  
 آمده است که دست و پای «اسب سیاه» گشتاسب در شکم او رفته بود. به همین داستان  
 در روایت شهرستانی، الملل والنحل، به کوشش محمدبدان، قاهره، ۱۹۵۰، ص ۶۵۸،  
 نیز اشاره شده است. شید به معنی اسبی است که رنگ او قهوه‌ای متمایل به سرخ است.



۷۱ یکی (دیگر از معجزات اینکه): برای اندیشه گشتاسب شاه و کشوریان و بسیار (کسان) دیگر چیزهای نهفته را با بینش مینوی گفت و آشکار کرد.

۷۲ یکی (دیگر از معجزات اینکه): ضحاک به جادویی در بابل چند چیز شکفت. آور ساخته بود و مردم فریب آنها را خورده و به بت پرستی روی آورده بودند و تبااهی جهان (ناشی از) آنها بود؛ با آن سخن پیروزی بخش<sup>۱</sup> دین که زردشت علیه آن جادوگری بر خواند، همه نابود و بی اثر شدند.

۷۳ یکی (دیگر از معجزات اینکه): زردشت با معجزه‌ای که از او در بحث‌های دینی‌اش با فرزندان نامی کشور آشکار شد، دین را پیروز گردانید<sup>۲</sup>، و درستی و سازگاری آن را با دانش<sup>۳</sup> آشکار کرد. از میان آنان بابلیان که معتقد به وجود دوازده ستاره بودند و نامشان از دوازده ستاره است<sup>۴</sup> و به فرزاندگی در جهان نامی بودند، در بحث سخت‌تر بودند. ۷۴ آفریدگار اورمزد چند (تن یعنی) بهمن، اردیبهشت و آتش مقلس را به پیام‌آوری پیش گشتاسب فرستاد تا گشتاسب شاه و آن فرزندان را به درستی دین بی‌گمان کنند (با این پیام که): پیامبری زردشت راست است، و کام‌آورمزد این است که گشتاسب دین مزدیسنی را بپذیرد و در جهان رواج دهد.

(۱) منظور ورد آهونور است.

(۲) تحت اللفظی دین را نجات داد.

(۳) متن: دانشیگت به جای دانشیگیه (dānišnīgih): دانشی بودن، علمیت.

(۴) شاید منظور این است که بابلیان مشهور به کشف دستگاه بروج دوازده گانه بودند و نامشان پیوسته با این بروج است.

۷۵ با فرود آمدن آن امشاسپندان از آسمان به زمین و در آمدن (آنان) به خانه گشتاسب معجزه ای بر گشتاسب شاه و کشوریان آشکار شد، چنانکه در این باره دین گوید که: آنگاه آفریدگار اورمزد به آنان یعنی بسه بهمن و اردیبهشت و نیز آتش مقدس (پسر) اورمزد گفت که: «فراز روید، ای امشاسپندان، به خانه گشتاسب توانا (از نظر گوسفند) و نامی در جاهای دور، تا (هواخواه) دین شود» - یعنی به دین بایستند - و به آشوزردشت سپیتمان پاسخ گوید.» آن امشاسپندان آن سخن را پذیرفتند و به خانه گشتاسب توانا (از نظر) گوسفند و نامی در جاهای دور رفتند، گردونه آنان در خانه بلند گشتاسب کاملاً روشن می نمود، و از نیرومندی و پیروز گری بزرگ آنان بود که چون کی گشتاسب و الامقام چنین دید لرزید و همه طبقات مردم و همه سروران لرزیدند. آن (آتش) از بالا به سوی پایین روان شد، (۱) مانند اسبی که گردونه را می کشد. ۷۷ آتش (پسر) اورمزد با آوای آدمی گفت که: «مترس، چه نیاید بترسی، ای گشتاسب و الامقام، اینان فرستادگان و پیام آوران ارجاسب برتری جو نیستند که به سوی خانه تو آمده اند، مردان<sup>۲</sup> ارجاسب نیستند که به سوی خانه تو آمده اند تا باج و خراج بخواهند، دزد آزارنده همگان و پایمال کننده (همه چیز) و دزد راهزن نیستند که به سوی خانه تو آمده اند. ۷۸ سه (تن) هستیم که به سوی خانه تو آمده ایم: بهمن و اردیبهشت و آتش مقدس (پسر) خدا؛ این (دین) برای تو بهترین راه<sup>۳</sup> (یافتن) آگاهی و پردانش ترین است. ۸۹ اگر دارای بینایی هستی<sup>۴</sup> - یعنی ترا اگر دانایی هست - دین به مزدیستان را بستای که زردشت سپیتمان، خالصانه، به تبلیغ آن

(۱) تحت اللفظی: بر دین بایستند.

(۲) در متن کلمه به صورت 2 h<sup>3</sup>wnd آمده است و به نظر ما تصحیف GBR<sup>3</sup>n : مردان است. هم مولد، ۵۷ و ۵۶ و هم نیبرگت، دوم، ۹۸، آن را «دو هاوند» یعنی دو (تن) همانند خوانده و معنی کرده اند.

(۳) تحت اللفظی: بهترین راه.

(۴) تحت اللفظی: اگر با بینایی همراه هستی.

می‌پردازد. ۸۵ اهُوَنُورِ بَسْرای، بستای برترین پارسایی<sup>۱</sup> را، پرستش نکردن دیوان را اعلام کن، چه خواست اورمزد از او اینست که هواخواه این دین باشی، این خواست امشاسپندان است و این خواست دیگر ایزدان نیکوکار و مقدس ازتوست. ۸۱ در برابر آن درخواست و به پاسخ آن، اگر شما دینِ به پاكِ اشوزردشت سپیتمان را بستایید، ما به تو فرمانروایی و شاهی دیرپای بدهیم و ما به تو زندگی دراز صد و پنجاه سال بدهیم. ما به تو آشی خوب<sup>۲</sup> و شکوه (۳) دیرپای دلخواه را که همیشه با تو باشد و بخوبی باتو باشد و همیشه باتو باشد و گذرا نباشد، بدهیم<sup>۳</sup>؛ و ما به تو پسری بدهیم به نام پشوتن که دستخوش مرگ و پیری و تباهی و نابودی نیست، و در هر دو جهان، هم در میان موجودات جهان مادی و هم در میان موجودات جهان مینوی زنده و فرمانرواست<sup>۴</sup>. ۸۳ در برابر آن درخواست و به پاسخ آن، اگر شما دینِ به پاكِ اشوزردشت سپیتمان را نستایید، ترا به بالا برکشیم، سپس به کرکسهای «زَرَمَان مَنش»<sup>۵</sup> فرمان دهیم که اسنخوانهای ترا بخورند و خون تو به زمین رسد و آب به تن تو نرسد.

(۱) نك بند ۴ همین فصل، نیز بند ۳۸. احتمالاً منظور از «بهترین پارسایی» دعا یا ورد «آشَم وُهو» است که دومین ورد از اوراد چهارگانه زردشتی است.

(۲) به معنی دارایی و ثروت است و نیز نام ایزدانویی است که ثروت و برکت می‌بخشد.

(۳) با در نظر گرفتن یسن ۵۲، بند ۳ و ترجمه پهلوی آن شاید ترجمه چنین باشد: ما به تو آشی خوب را می‌دهیم که بر تو می‌رسد، بنا به کام (تو) همیشه باتو باشد، بخوبی با تو باشد، همیشه باتو باشد، و گذرا نباشد.

(۴) پشوتن سرگشتاسب از جاودانان زردشتی است که در کَنگَدَز زندگی می‌کند و در پایان جهان به ایرانشهر می‌آید و دین و پادشاهی را از نو برپا می‌دارد. نك به ترجمه مینوی خرد، ۱۴۵.

(۵) زَرَمَان به معنی پیری و نام دیو پیری است، و «زَرَمَان مَنش» به معنی کسی است که اندیشه او متمایل به این دیو باشد. از سوی دیگر کرکس در اوستا با صفت *zaranyo.minu* یعنی «زرین طوق» آمده است. احتمال دارد که مترجمان پهلوی این صفت را بر اساس وجه اشتقاق عامیانه به «زَرَمَان مَنش» برگردانیده باشند. نك به موله، ۱۸۹.



۸۳ یکی (دیگر از معجزات این بود): با اینکه گشتاسب در پی رسیدن گفتار امشاسپندان بدو به دین گروید، با این همه، به سبب ترس از سرخدايان<sup>۱</sup> و خونریزی ارجاسب خیونی<sup>۲</sup>، از این رو، از پذیرفتن دین دلسرد شد ۸۴ آفریدگار اورمزد برای اینکه به روشنی(?) و به گونه‌ای آگاهی‌بخش و آشکار پیروزی گشتاسب را بر ارجاسب و خیونان نشان دهد و نیز برای اینکه مقام برتر و فرمانروایی ناگذرا و شکوه و فره گشتاسب را به‌وی بنمایاند، در این زمان ایزد نریوسنگ<sup>۳</sup> را به پیام‌آوری، نزد اردیبهشت امشاسپند در خانه گشتاسب فرستاد تا اردیبهشت آشامیدنی را که چشم جان گشتاسب را به دیدن جهان می‌توان روشن کند، به وی بخوراند. (اردیبهشت چنین کرد) و در پی آن گشتاسب آن فره و روز بزرگ را دید ۸۵ چنانکه در این باره دین گوید که: آفریدگار اورمزد به نریوسنگ ایزد گفت: برو، حرکت کن، ای نریوسنگ سخنور، به سوی خانه گشتاسب توانا (از نظر) گوسفند، و نامی در جاهای دور، و این را به اردیبهشت بگو که: «ای اردیبهشت فرمانروا تشت زیبایی که زیباتر از دیگر تشتها ساخته شده است بر گیر- یعنی در فرمانروایی جامی چنین زیبا باید ساخت...؛ از سوی ما هوم و منگ<sup>۴</sup> به نزد گشتاسب بر، و آن را به گشتاسب فرمانروا بنوشان.» چون اردیبهشت فرمانروا، آن پیام را دریافت کرد، ۸۶ تشت زیبایی برگرفت و با آن، هوم و منگ را به کی گشتاسب و الامقام فرمانروا نوشانید و کی گشتاسب و الامقام فرمانروا (در بستر) آرمید. چون از بستر بیرون آمد به هوتوس<sup>۵</sup> گفت که: «ای هوتوس، باشد که زردشت سپیتمان باشتاب و پرتلاش به پیش من رسد، سپیتمان زردشت زود دین اورمزد و زردشت را به من بیاموزد.»

۸۷ این نیز (در دین) پیدا است که: چون گشتاسب دین را پذیرفت و پارسایی

(۱) فرمانروایان بزرگ.

(۲) ارجاسب خیونی، پادشاه توران و دشمن گشتاسب.

(۳) به معنی جام بزرگ.

(۴) به معنی بنگ.

(۵) هوتوس hutoš : نام زن گشتاسب.



را ستود<sup>۱</sup>، دیوان در دوزخ پریشان شدند، و دیو خشم به سرزمین خیونان، به پیش ارجاسب خیونی نابکار که در آن هنگام بزرگترین فرمانروایان ستمکار بود، رفت و در سرزمین خیونان با سخت‌ترین<sup>۲</sup> (۱) بانگ خروشید و آنان را به ستیز برانگیخت. ۸۸ اینجا معجزه بزرگی بر مردم ایران که آنجا بر درگاه ارجاسب خیونی آمده بودند، آشکار شد. چنانکه در این باره دین گوید که: آنگاه در این زمان «خشم» نادان گناهکار<sup>۳</sup> (خیونان) را گرد هم آورد<sup>۴</sup> و همچون شاهینی بر آنان تاخت و همچون...<sup>۵</sup> تاخت و (گفت): «بدا بر شما خیونان که پس از این بدون پیروزی می- جنگید، ۸۹ از این پس آنیران<sup>۶</sup> خیونی را در برابر ایرانیان پیروزی نیست؛ زردشت سپینمان برای یاری به‌خانه آن دلیرترین مرد از میان زادگان<sup>۷</sup> آمد.» چون ارجاسب خیونی نابکار دارنده فرمانروایی زشت این سخن را شنید، دست > راست خود را بران<<sup>۸</sup> کوفت - یعنی یکی را بردیگری زد - و به شربخواری پرداخت<sup>۹</sup>. در پی آن، آن (آب) تلخ آن خیون<sup>۱۰</sup> را به جنبش درآورد - یعنی صفرایش به‌جنبید - آن بدکار دست راست خود را بران زد و به سبب فرمانروایی زشتی (که داشت) چنین گفت: «زود پیش من گرد آید، ای مردم خیون، زود پیش من گرد آید، ای مردم ایران.»

(۱) نك به فصل چهارم، بند ۴.

(۲) متن d<sup>3</sup>thwwm، که ما آن را تصحیف «سخت‌توم» saxttom یعنی سخت‌ترین می‌گیریم.

(۳) در متن: تَنَّا پُوهرگان.

(۴) تحت اللفظی: انجمن کرد.

(۵) ظاهراً کلمه‌ای در متن افتاده است.

(۶) غیر ایرانیان، تورانیان را غیر ایرانی به‌شمار می‌آوردند.

(۷) یعنی گشتاسب.

(۸) متن کمی آشفته است. احتمالاً کلمات داخل > < از متن افتاده است.

(۹) تحت اللفظی: به هم خواری با هم خورد.

(۱۰) منظور ارجاسب است.

۱ دربارهٔ معجزاتی که از هنگامی که گشتاسب دین را پذیرفت تا رفتن زردشت - که فروهر او ستوده باد - به سوی برترین جهان<sup>۱</sup> آشکار شد. هنگامی که درگذشت، هفتاد و هفت سال از زایش او گذشته بود، چهل و هفت سال از همسخنی اش و سی و پنج سال پس از آن بود که گشتاسب دین را پذیرفته بود.

۲ این نیز آمده است که: هنگامی که زردشت در خانهٔ گشتاسب دین را برخواند<sup>۲</sup>، شادی بر چهارپایان کوچک، ستوران، آتشها و مینووی<sup>۳</sup> خانمان به چشم دیده شد - یعنی آشکار گردید. ۳ و بر اثر آن، معجزهٔ بزرگی آشکار شد که دربارهٔ آن دین گوید که: هنگامی که آن گفتهٔ آشوزردشت را شنیدند، بر همهٔ چهارپایان کوچک و ستوران و آتشیهای سوزان شادمانی پدیدار شد، و بر همه مینوهای خانه‌های خوب ساخته شده نیرومندی پدیدار شد - یعنی (پنداشتند): «از این زمان به بعد ما را در دین نیرومند کنند.»

(۱) تا هنگام بالا رفتن روان او به عالم برین، درگذشت او.

(۲) در متن: سرود.

(۳) مینویا روح خانه، وجود نامرئی است که از خانه و خانمان پاسبانی می‌کند.

۴ یکی (دیگر از معجزات اینکه): زردشت بنا به فتوی داور، آزمایش «وَر» را انجام داد<sup>۱</sup> که بی گناه و گناهکار را می نمایاند، و از روی قانون نمی توان بدان پی برد<sup>۲</sup>؛ در دین گفته شده که وَر سی و سه گونه است، ۵ و شاگردان زردشت (این آزمایشها را) پس از آن تا پایان فرمانروایی ایرانیان به کار می گرفتند، و یکی از آنها ریختن روی گداخته بر سینه بود، مانند آن که آذرباد مهرشپندان<sup>۳</sup> - که فروهرش ستوده باد<sup>۴</sup> - در آزمایش برای دین انجام داد و حق به او داده شد<sup>۵</sup>، و خبر آن در جهان پخش گردید و از آن راه معجزه بزرگی آشکار شد. در همین باره در دین به این را نیز (اورمزد) گوید که: چون آن ورد وَر<sup>۶</sup> را بسیار بنگرند، (به دین) می گروند<sup>۷</sup>.

۶ یکی (دیگر از معجزات اینکه): آنچه زردشت از روی پیشگویی در گفتگوهای دینی اش به گشتاسب و مردم کشور گفته بود سپس آشکار شد، مانند: پذیرفتن گشتاسب دینی را که زردشت در آغاز به هنگام آمدن نزد او اعلام داشته بود، و آشکار کردن دین از سوی پادشاه (آن گونه که زردشت بدو گفته بود):

(۱) آزمایشهای دینی که با اجرای آنها گناهکار از بی گناه مشخص می شد، مانند گذشتن از آتش.

(۲) احتمالاً منظور این است که وَر را در مورد خود او هم به کار برده اند.

(۳) تحت اللفظی: «در قوانین نهفته است.» یعنی برای مواردی که قانون نمی تواند است گناهکاری بی گناه را معین کند، آزمایش وَر اجرا می شد.

(۴) آذرباد مهرشپندان یا مارشپندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم ساسانی (۷۹ - ۳۵۹ م)

که برای اثبات حقانیت دین متحمل آزمایش وَر شد. نک به احمد تفضلی، دانشنامه

ایران و اسلام، ج ۱، ص ۴۷.

(۵) دعایی است که در مورد شخص در گذشته می کنند.

(۶) تحت اللفظی: «بوخت» یعنی «رستگار شد، نجات یافت»، ولی در اینجا اصطلاح حقوقی است به معنی «برنده شد» (در دعوی حقوقی یا مجادله دینی).

(۷) منظور دعایی (= نیرنگ) است که در هنگام اجرای وَر می خواندند.

(۸) جمله پهلوی از نظر دستوری مغشوش است.

«ای کی گشتاسب، باشد که تو این خیم<sup>۱</sup> و این دین را که آزار دیده و زیر فشار و خسوار شده (۲) است، گردآوری کنی - یعنی پذیری - باشد که تو ای فرمانروا، این خیم و این دین را که فرهنگ فرهنگهاست، نگاه داری - یعنی رواج دهی - باشد که تو این خیم را نگاه داری همچون ستون نوی که آسیا را نگاه می دارد. باشد که تو چون ستونی نگاهدارنده این دین باشی. « ۷ و پیروزی گشتاسب بر ارجاسب خونی و دیگر آئیران<sup>۳</sup> در آن کارزار سخت، همانگونه که زردشت در دین<sup>۴</sup> به گشتاسب آموخته بود، از دین بسیار پیدا است.

۸ یکی (دیگر از معجزات اینکه) زردشت از نیکی<sup>۵</sup> بسیار، پزشکی و طبیعت شناسی و دیگر پیشه ها و هنرها را که از راه دانش ایزدی و بینش مینوی می توان (به دست آورد)، راز آمیز و کامل آشکار کرد؛ و از راه دین وردهایی را برای دور کردن بلا<sup>۶</sup> و شکست دادن دیو و پری<sup>۷</sup>، و بی اثر کردن جادوگری و پری گری، ۹ و درمان کردن بیماریها، و ستیز کردن با گرگها و خرفستران<sup>۸</sup>، و گشادن باران، و بستن تگرگ و سن و ملخ و سهم (۹) و دیگر آفتهای غلات و گوسفندان آموخت<sup>۱۰</sup>، و وردهای معجزه آمیزی نیز در مورد خواهش از خرداد

(۱) اخلاق، سرشت خوب.

(۲) در متن کلمه ای به صورت wkn یا hwkn آمده است که قرائت آن معلوم نیست. معنی پیشنهادی در متن بر اساس فحوای عبارت است.

(۳) غیر ایرانی، نك به فصل چهارم، بند ۸۹.

(۴) منظور کتاب اوستاست.

(۵) از روی خیرخواهی.

(۶) متن: نیرنگ.

(۷) متن «سبز» نك به فصل دوم، بند ۶.

(۸) پری: دیو ماده.

(۹) حیوانات موذی بویژه خزندگان وحشرات.

(۱۰) سهم به معنی ترس است، ولی ظاهراً در اینجا منظور آفت خاصی است.

(۱۱) تحت اللفظی: نمود (نشان داد).



و مرداد<sup>۱</sup> و وردهای دیگری که تا پایان پادشاهی ایرانیان به کار گرفته می‌شد و اکنون نیز برخی از آنها همراه با اندکی از معجزات آتشیها، بر جای مانده است، آموخته شد<sup>۲</sup>؛ ۱۵ بسیاری از آبهای خوب<sup>۳</sup> و مهره‌های معجزه‌آمیز<sup>۴</sup>، و درمان بیماریهایی که بیرون از اندیشه پزشکان بود، و بسیاری از رازهای مینوی و سپهری و هوایی و رازهایی که سود جهان را در بردارد، و به خرد ایزدی بدانها می‌توان رسید، بر مردمان آشکار کرد.

۱۱ معجزه دیگر خود اوستاست به سخنی که برتر از همه است، والاقرین گفتارهاست و مجموعه‌ای از همه دانایی‌ها را برای جهان دربردارد.

۱۲ یکی (دیگر از معجزات اینکه): به پاداش اینکه گشتاسب دین را پذیرفت، امشاسپندان آمدند و این نوید را دادند که او (= گشتاسب) پسری چون پشوتن<sup>۵</sup> که فرمانروای فرخ، بمرگ و بی‌پیری، بی‌نیاز از خوراک، دارنده تن بزرگ و نیروی کامل، پرفره و نیرومند و پیروزگر و همتای ایزدان است، پیدا کند<sup>۶</sup>. پشوتن به سوی کنگدز رود و در آنجا، چنانکه آفریدگار او رمزد برای او مقدر کرده است، فرمانروایی کند، و از این راه معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شود.

(۱) دو امشاسپند پاسبان آب و گیاه. نك به فصل دوم، بند ۱۷.

(۲) تحت اللفظی: پیدا کرده شد.

(۳) ظاهراً منظور مایعات یا معجونیهایی است که خاصیت معجزه‌آمیز دارند.

(۴) منظور مهره‌هایی است که به عنوان تعویذ برای درمان بیماری و غیره به کار می‌رود.

(۵) نك به فصل چهارم، بند ۸۱.

(۶) تحت اللفظی: بیند.



## \* ۲ \*

۱ زردشت در آن روشنی پاک، همانند امشاسپندان، از همان آغاز آفرینش به صورت «مینو» آفریده و پرداخته شد تا دین را هم به اختصار و هم به تفصیل، به تمامی، بی آنکه چیزی از آن را فروگذارد، در جهان رواج دهد.

۲ هنگامی که فرستاده شد تا در جامه خاکی<sup>۱</sup> و هستی «گینی»<sup>۲</sup> آشکار شود، فره بزرگ و روشنی در او چنان نمایان بود که در نخمه جم. زمانی که پدر او پوروشسب با مادر او دوغدو پیوند کرد، تا زمانی که زردشت زاده شد و در درازنای زندگی هرگاه مادرش از خانه خویش به جایی می‌رفت آن فره مانند شعله آتش، بلند و ستبر به سرزمین‌های دور روشنی و نور و فروغ می‌داد.

۳ جادوگران، پریان، ستمگران، کوی‌ها و گرپان و بدکاران دیگر در هنگام زایش و کودکی او، چنانکه می‌دانیم، به قصد نابودی بر او تاختند، برخی

\* مطابق چاپ مدن-ص ۴۳۴ تا ۴۳۷. شماره گذارینا براساس ترجمه روست و موله است.

(۱) یعنی به صورت انسان.

(۲) به صورت مرئی در این جهان.

از آنان دچار مرگ شدند و برخی از کار افتادند و حتی دست برخی از آنان خشک گردید و برخی افلیح شدند و این بر همگان آشکار و هویدا شد. ۴ و حتی خویشاوندان جادوگر و دیوپرست پوروشسب از روی چاره‌خواهی، برای آزمایش او را پیش گرگها و دیگر ددان افکندند.

۵ همچنین پیدا است که چون بهمن در او جایگزین شده بود، در هنگام زایش خندید.

۶ چون به هم سخنی اورمزد آمد و دین را پذیرفت، اهریمن و دیوان و درو جان بسیار برای ترساندن و آفت‌رسانی و ستیزه‌خواهی و کشیدن او به سوی خویش به نزد وی آمدند و همه کسانی که زردشت را پذیرفته بودند سرکوب شده و شکست‌خورده از نزد او باز گشتند، در حالیکه وی این سخن پاک را به زبان اوستایی اعلام کرده بود: خواست اورمزد برترین است<sup>۱</sup>، آراسته به زین - افزار است، در آن پاداش<sup>۲</sup> آشکار است، نیروی فرمانروایی دارد و در آن تجاوز و زیان اهریمن و پیروزی انجامین ایزدان و آنچه درباره این کارهاست، نشان داده شده است.

۷ و دیوان که پیش از آن آشکارا در جهان راه می‌رفتند، گاهش یافتند، در حالیکه کالبدشان شکسته شده بود. بدین گونه، گمراهان، فریفتگان و فریبندگان پنهان و پراکنده گشتند و سخت‌پیکاران<sup>۳</sup> با این کار ایمان آوردند.

۸ چون زردشت دین را از اورمزد به کمال پذیرفت، به نزد کی‌گشناسب رام<sup>۴</sup> شاه و جهانپسان رفت تا آنان را به دین آورد، و بسیار گونه‌فره‌کاری<sup>۵</sup> و

(۱) منظور دعای آهونورا است. نك به دینکرد هفتم، فصل چهارم، بند ۳۸.

(۲) تحت اللفظی مزد، یعنی پاداش کارهای نیک معلوم است.

(۳) کسانی که در پیکار (احتمالاً در پیکار دینی، در مجادلات دینی) سخت بودند.

(۴) لقب کی‌گشناسب، یعنی شاهی که موجب شادی می‌گردد.

(۵) کارهایی که ناشی از داشتن فره بود.



پیروزی بر دیوان و درو جان (از خود) نشان داد. بسیار چیزهای نهفته‌ای را که در اندیشه گشتاسب شاه و بسیاری دیگر بود آشکارا بیان کرد. بخشی از تن جان. داری که افلیج بود، این بخش از تن را در برابر بسیاری از جادوگران، دیوپرستان و کسانی که با دیوان هم‌سخنی داشتند و فریفتگان و فریفتاران و سخت‌پیکاران دوباره جان داد.

۹ بر دو تن از معتقدان به دوازده ستاره که نامشان از دوازده اختر<sup>۱</sup> بود و همراه با فرزندان بابلی بودند که برای پرسیدن پرسشهایی از سرخدایان خونیرس<sup>۲</sup> آمده بودند، در جدل پیروز شد. در حالیکه آن گونه معجزه‌های شگفت‌انگیز «مینوی» و «گیتی» که از زمان جمشید به بعد مانند نداشت آشکار شد، بهمن، اردیبهشت، آتش و چندین مینوی خوب دیگر، به عنوان گواه همراه او نمایان شدند.

۱۰ پس از آنکه همه گفتار دین اورمزد را برای داوری و سنجش به گشتاسب و جهانیان با محاسبه‌ای هر چه شگفت‌تر عرضه داشت، آنگاه در برابر هم‌پیکاران که مخالف سخن او بودند، با دشمنی هر چه بیشتر<sup>۳</sup> ایستادگی کرد.

۱۱ و نیز چون زردشت با فره‌کاری<sup>۴</sup> در جدل پیروز شد و هر گونه نشانه‌ای که ویژه پیامبران و وحشوران<sup>۵</sup> است در او آشکار گردید، و چون با آوردن گواهی درست (مردم) به او گرویدند، رام شاه کی گشتاسب با وجود بیم

(۱) دوازده برج.

(۲) در تقسیمات جهان به هفت کشور یا اقلیم، خونیرس کشور مرکزی است که ایران و یج یا ایران‌ویز یعنی سرزمین ایران در میان آن قرار دارد.

(۳) تحت اللفظی: چنان دشمنانه‌تر (خصمانه‌تر).

(۴) کارهایی که ناشی از فره بود.

(۵) آورندگان سخن، پیامبران.

از خبیونان که دشمن دین بودند، و بودن...<sup>۱</sup> پس از اینکه فره و راز بزرگ را دید، رواج دین را پذیرفت.

۱۲ همراه زیر ، اسفندیار ، فرشوشتَر و جاماسب ، مردمی چند از نیکان برجسته نیکوکار کشوری و خواص ، خواستِ اورمزد و امشاسپندان و آرزوی آفریدگان را در رواج ناگزیر ( = حتمی ) دین آشکارا دیدند.<sup>۱۳</sup> سرانجام در پی تحریک و انگیزش دیوان، دیوپرستان بشماری ستیزه جویانه به مقابله ایستادند و نبرد و کشتار بسیاری روی داد و دین در دوران آمیختگی در جهان به پاکی رواج یافت.<sup>۱۴</sup> در این دین پاك او، اوشیدرو و اوشیدرماه و سوشیانس پیداشوند که آن را از نو عرضه دارند و آن را کاملاً نظم دهند و از رواج کامل این دین اورمزد، همه آفریدگان نیک آسوده از دشمن و در آسایش کامل خواهند بود.

### ۳

۱ درباره آنچه از افزایش گئی<sup>۲</sup>، پیش خردی و نیکی بسیار زردشت آشکار شده است و آشکار است و آشکار خواهد شد: برخی از آنها روشن است چون پیروزی کی گشتاسب و ایرانیان بر ارجاسب و خبیونان و دیگران و چیزهای گونه گونه بشمار در این باره، و دیگر تشخیص هایی که گشتاسب و اهل کشور درباره کارهای دیگری که لازم بود، داده اند.<sup>۳</sup> و کشتن تور برادر دُریش خوه زردشت را<sup>۴</sup>.

(۱) در متن کلمه ای آمده است که قرائت آن روشن نیست.

(۲) تحت اللفظی: بود، (ایجاد شد)

(۳) تحت اللفظی: برفت: رواج یافت، منتشر شد.

(۴) در ترجمه سپته spenta به کار رفته است که معمولاً آن را تقدس ترجمه می کنند.

(۵) آنچه پس از این آمده است، مربوط به حوادث پس از زردشت زردشت است.



### \*فرگرد<sup>۱</sup> نخست آسریاپیتیش<sup>۲</sup>

- ۱ درباره پرسش میدیوماه<sup>۳</sup> از زردشت درباره چگونگی زایش زردشت و آمدنش به دین<sup>۴</sup> و پاسخ زردشت درباره برخورد ستیزه‌جویانه دو مینوی زندگی بخش و مرگ آفرین در هنگام زایش او
- ۳ این نیز (در دین پستداست) که چون مادرش باردار شد، سر و شانه زردشت را آردویسور<sup>۵</sup>، بر و پشت او را آهریشونگ<sup>۶</sup>، سینه و روده‌هایش را مینوی<sup>۷</sup> بخشندگی نگاه می‌داشتند. دین<sup>۸</sup> پهل و فره کیانی سینه او را نوازش می‌کردند<sup>۹</sup>.
- ۴ زردشت در هنگام زایش سر بزرگش مینوانه (به اورمزد) گفت که: «تو

\* مطابق چاپ مدن، صفحه ۸۱۸ تا ۸۲۱. شماره گذاریها بر اساس ترجمه و ست است.  
(۱) فصلهای هر بخش اوستا، فرگرد نامیده می‌شود.

#### 2) Āsrapāitiš

- (۳) سرعموی زردشت و نخستین کسی که به دین او گروید.  
(۴) Ardwišūr ایزد بانوی آبها، ناهید یا اناهیتا.  
(۵) Ahrišwang به معنی آشی خوب، ایزد بانوی برکت و دارایی.  
(۶) در اینجا منظور «مینو» یا ایزد بانوی دین است.  
(۷) تحت اللفظی: مالیدند.



ای سرورِ مورد آرزو<sup>۱</sup>، تو که زوت<sup>۲</sup> هستی، به من بگو.» و اورمزد بدو پاسخ داد که: «از پارسایی آنچه به پارسایان آگاهی می‌دهد، می‌گویم. تو پر ارج‌ترین و مقدس‌ترین و آگاه‌ترین هستی، باشد که دین مزدیسنان را به همه آفریدگان اعلام کنی.»

۵ با آن گفتار، مینوانه تیری به دیوان رسید همانند تیری که به دست گشتاسب دلیر آزاده جنگجو، خشمگینانه به سوی زره‌های (دشمنان) انداخته شد تا به آنان بخورد. ۶ گنامینو (= اهریمن) به دیوان گفت: «بدا بر شما دیوان، نابود می‌شوید.»

۷ زردشت هنگامی که گفت: «سرورِ مورد آرزو»<sup>۳</sup>، سالاری دیوان را انکار کرد. دیوان برای آسیب رساندن به زردشت تاختند، و ایزدان مینویی در برابر آنان ایستادند تا آن ضربت را از زردشت باز دارند. ۸ بار دوم گفت که: «دین سودمندان<sup>۴</sup> به آنجا رود که در آن، بنا بر پارسایی، نیکوکاری را شادمانی باشد.»<sup>۵</sup> با آن گفتار، ده برابر گفتار نخستین، مینوانه به دیوان تیر رسید و آنان برای آسیب رساندن به زردشت، بر تاختند. و ایزدان مینویی در برابر آنان ایستادند و آن ضربت را از زردشت باز داشتند. ۹ زردشت بار سوم در هنگام زایش بازوانش گفت که: «در هنگام زایش باید قانون هستیهای نخستین را نگرست، و به (کمک) پیشوا<sup>۶</sup> باید کردار را نظم بخشید.»<sup>۷</sup> با آن گفتار، صد برابر گفتار نخستین، مینوانه به دیوان تیر

#### 1) ahū kāmāg

(۲) مهمترین مقام روحانی، در هنگام اجرای آیین دینی بسنا. خواندن دعا بر عهدۀ او و پاسخ دعا بر عهدۀ راشپی است. نک به احمد تفضلی، ترجمۀ مینوی خرد، ص ۱۵۵ و بعد.

(۳) نک به بند ۴.

(۴) این کلمه ترجمۀ سوشیانس اوستایی است.

(۵) ترجمۀ پهلوی یسن ۳۴، بند ۱۳.

(۶) در متن: رَد.

(۷) برگرفته از یسن ۴۳، بند ۱.

رسید. و آنان برای نابودی زردشت تاختند و ایزدان مینویی دیوان را از زردشت باز داشتند.

۱۵ هنگامی که همه تن زردشت زاده شد، آسیب در دیوان افتاد و دیوان به شتاب به دوزخ باز دویدند و روشنی در آفریدگان افزوده شد و همه آفریدگان سپنمینو<sup>۱</sup> شاد شدند و نیکبختی خویش را اعلام کردند. ۱۱ اورمزد زردشت را با شادمانی گرفت و از او پشتیبانی کرد. آرتدویسور و آهریشونگ و فره کیانی، تن زردشت را نوازش کردند.<sup>۲</sup> ۱۲ اورمزد به زردشت گفت که: «بیندیش به دانا». و زردشت مینوانه در پاسخ گفت: «مزدیسنی ام و مزدیسنی زردشت را بزرگ می-دارم، یعنی فرستاده اورمزدام و اورمزد را می-پرستم.» ۱۳ اورمزد به زردشت گفت که: «ایزدان را بستای و پیوستگی شان را بخواه و دیوان را نکوهش کن و جدایی از آنان را دوست بدار. اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک داشته باش<sup>۳</sup> و از اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد بپرهیز.» همچنین درباره پرستش کردن ایزدان با پیش<sup>۴</sup> و پاداش آن، و درباره نزار نکردن نیکان، و درباره پدران آموختن دین، و بخشندگی کردن به دین پذیرندگان، و برنگشتن از دین برای دوستی تن و جان اندرز داد. ۱۵ زردشت مینوانه آن اندرز را پذیرفت و اورمزد را به آفریدگاری و خدایی و نیکی بسیارش و امشاسپندان و دیگر آفریدگان را هر يك جداگانه برای گوهر<sup>۵</sup> و فره شان ستایش کرد.

۱۶ آنگاه گنمینو به سبب رنجی که برده بود، کینه جویانه گفت که: «برای آزار پیامبر تو ۹۹۹۹۹ جادوگر و ۹۹۹۹۹ گرگ بچه و ۹۹۹۹۹ بدعت گذار

(۱) مینوی افزاینده یا روح مقدس، از صفات ذاتی اورمزد.

(۲) تحت اللفظی: مالیدند.

(۳) تحت اللفظی: کن.

(۴) تحت اللفظی: بینایانه.

(۵) تحت اللفظی: ماده.

۱۷ اورمزد به زردشت گفت که: «این دین را استوار نگاهدار، چون با این دین همراه باشی، من که اورمزدام با تو باشم. خرد از همه چیز آگاه تر باشد. میدیوماه و پرشت گاو<sup>۱</sup> و سین<sup>۲</sup> و کی گشتاسب و فرشوشتر<sup>۳</sup> و جاماسب، که آشکارا (به دین) عمل می کنند و از روی میل نیکوکاران را آموزش می دهد، و همچنین مردم دیگری که به خویشکاری خویش عمل می کنند یا نمی کنند، به شاگردی تو رسند. کارهای نیک ایشان و سپاس ایشان از آن تو باشد.»

۱۸ نیز درباره اینکه اورمزد دین را به صورت «گینی» به زردشت نشان داد، و زردشت دین را پذیرفت تا آن را به یاد بسپارد و باور داشته باشد، و زردشت آهونور سرود.

(۱) پرشت گاو از پیروان زردشت که نام او در فروردین یشت، بند ۹۶ آمده است.

(۲) نك به گزیده های زادسپرم، فصل ۲۵، بند ۱۱.

(۳) نك به گزیده های زادسپرم، فصل ۲۵، بند ۶.

## بخش دوم

گزیده‌های زادسپرم



### \* دربارهٔ پیدا شدن فره زردشت، حتی پیش از زایش

۱ چنین پیداست که چهل و پنج سال پیش از آنکه زردشت به هم سخنی (اورمزد) رسد، هنگامی که (فرینی) <sup>۱</sup> مادر زردشت را که دوغدو می نامیدندش، به دنیا آورد، (فره زردشت) به شکل آتش، از روشنی بی آغاز فرود آمد و به آن آتشی که در پیش او <sup>۲</sup> بود آمیخت، فره از آن آتش در مادر زردشت آمیخت و آن فره سه شب در اطراف همهٔ گذرگاههای خانه به صورت آتش پیدا بود <sup>۳</sup> و رهگذران پیوسته روشنی های بزرگی را می دیدند. <sup>۴</sup> هنگامی که دوغدو پانزده ساله شد، به علت آن فره ای که در او بود، چون راه می رفت، فروغ از او می تابید.

\* - مطابق چاپ انکلساریا، ص ۵۱ به بعد.

(۱) فرینی یا فرین ظاهراً نام مادرِ مادرِ زردشت است. همین نام در اوستا برای دختر زردشت ذکر شده است. احتمالاً نام مادر بزرگ را بر دختر نهاده اند. در دینکرد، نام مادرِ مادرِ زردشت زویش ذکر شده است. نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۳.

(۲) یعنی در پیش فرینی، مادر دوغدو.

### دربارهٔ تکوین<sup>۱</sup> زردشت که فرَوَهَر<sup>۲</sup> اوستوده باد

۱ (چنین پیداست) که فرَوَهَرش در هوم<sup>۳</sup> و فره‌اش در شیر گاو آفریده شد. چون پدر و مادر آن را خوردند، آنگاه تکوین زردشت انجسام گرفت. چنانکه تفصیل آن در کتابی که در شرح «یَزِش»<sup>۴</sup> است بیان گردیده است.

دربارهٔ رسیدن نسب زردشت به اورمزد از طریق دو تن که برترین هستند، از میان موجودات گیتی از طریق جمشید و از میان موجودات مینو از طریق نَرِیُوسَنگ<sup>۵</sup>

### نسب‌نامهٔ زردشت<sup>۶</sup>

زردشت (پسر) پوروشسپ (پسر) پرترسپ<sup>۷</sup>، (پسر) اورونسپ<sup>۸</sup> (پسر)

(۱) تحت‌اللفظی: انبوسش از انبوسیدن؛ به وجود آمدن.

(۲) نك به قبل ص ۳۷.

(۳) نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۱۴.

(۴) کتابی است که از چگونگی آن اطلاعی در دست نیست. یَسنا یا یَزِش یعنی ستایش کردن و خصوصاً نام مهمترین آیین زردشتی است. نك به احمد تفضلی، ترجمهٔ مینوی خرد، تعلیقات، ص ۱۵۵.

(۵) نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۱.

(۶) نامهایی که در این نسب‌نامه آمده با آنچه در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۵ ذکر شده تفاوتی دارد. آوانویسی این نامها در مواردی حدسی است.

7) Partarasp

8) Urvatasp

هېچتسېپ (پسر) چېخشنوش (پسر) پيترسېپ (پسر) ارجت آرشو<sup>۱</sup> (پسر) خرد<sup>۲</sup>  
 (پسر) سپتمان (پسر) وايدشت (پسر) ايزيم<sup>۳</sup> (پسر) فراه<sup>۴</sup> (پسر) ارغ<sup>۵</sup>  
 (پسر) دوزشرو (پسر) منوش چهر (پسر) منوش خوژور (پسر) منوش خوژناك (پسر)  
 منوش (پسر) نريوسنگك فرستاده اورمزد، كه مادرش دختر ويزگك (دختر) ايريكك  
 (دختر) ثرينكك (دختر) پيتنگك (دختر) فرزوشكك (دختر) زوشكك (دختر) فرگوزگك  
 (دختر) گوزگك (دختر) ايرج (پسر) فريدون (پسر) آسفيان تا آخر ده (پشت)  
 آسفيان (پسر) جم (پسر) ويونگهان (پسر) اينگهان (پسر) آنگهان (پسر) هوشنگك  
 (پسر) فرواگك (پسر) سيامك (پسر) مشي (پسر) گيومرت.

## ۸

### در باره ستيز سخت دروچ برای ازميان بردن زردشت

۱ هنگامی كه زایش اونزديك شد، اهریمن دیو تب و دیو درد و دیو باد،  
 هر يك را با صد و پنجاه دیو، برای كشتن زردشت فرستاد. ۲ و آنان به صورت  
 «مینویی»<sup>۶</sup> پیش مادر زردشت رفتند، و اواز تب و درد و باد آزرده شد.  
 ۳ در يك فرسنگی آنجا جادوگری بود به نام سترگك<sup>۷</sup> كه از همه  
 جادوپزشكان برتر بود. مادر زردشت به امید اینکه آن جادوگر کاری برای او

1) Arejaṭ.aršu

2) Xarədhər

3) Ayzim

۴) Prāh این نام در فهرست دینکرد نیامده است.

۵) Argh در نسخه‌ای از زادیسپریم ارج و در فصل دهم، بند ۱۵ همین کتاب درج (به جای  
 ارج یا ارغ) و در نسب‌نامه دینکرد ابرج (به جای ارج) و در مسعودی، هردج، بند  
 ۵۲۷، ارج یا هرج، و در طبری، یکم، ۶۸۱ و ۶۸۲ رج و ۵۳۳ رج آمده است.  
 ۶) به صورت نامرئی.

7) Starag

انجام دهد، از جای برخاست و به راه افتاد. ۴ فرستاده اورمزد بانگ بر آورد که: «به پیش جادو گرمرو، چه جادوگران درمان کننده تو نیستند، بلکه به خانه بازگرد و دست بشوی و آن را به روغن گاوی که بر آتش برده شده، بمال و همیزم و بوی (خوش) بر بچهای که در شکم داری بسوزان ۵. ۲ دوغدو همانگونه کرد و تندرست شد.

۶ اهریمن بار دیگر همه همکاران و همزوران<sup>۳</sup> خویش را فرستاد. آنان راهی (برای نابودی زردشت) نیافتند و بازگشتند ۷ و گفتند که: «از آنجا که از هر سویی آتش بود راهی نیافتیم، زیرا هر که را یار بسیار باشد، او را دشمن نباشد.»

۸ در همان شبی که زردشت زاده شد، اهرمن سپاهبدانی برگزید و لشکر آراست؛ برخی گویند با هزار و برخی گویند با دو هزار دیو، تازان و زردو خورد کنان به نبرد پرداختند. عمل مقابله از سوی ایزدان اساساً برعهده فره بود که در هنگام زایش او به صورت آتش آشکار شد؛ ۹ و چون پرتو و فروغ آن تاجاهای دور می تافت، دیوان راهی (برای نابودی او) نیافتند.

۱۰ سرانجام اهرمن آکوَمَن<sup>۴</sup> را فرستاد و گفت که: «تومینوترین<sup>۵</sup> هستی، تو از همه به من نزدیکتری<sup>۶</sup>، به اندیشه زردشت داخل شو تا او را بفریبی. اندیشه او را به سوی ما دیوان برگردان. ۱۱ اورمزد بهمن را به مقابله او فرستاد.

(۱) احتمالاً منظور تریوسنگ است.

(۲) منظور سوزاندن بویهای خوش بر آتش است و دادن دود آن به بچهای که در شکم است.

(۳) نیروهای متحد خویش.

(۴) آکوَمَن Akōman: به معنی «اندیشه بد»، دیو مقابل بهمن «اندیشه نیک» است.

(۵) مینو در مفهوم وجود نامرئی و نامحسوس، چه موجود ایزدی و چه دیوی.

(۶) تحت اللفظی: تو اندرونی ترین هستی.



۱۲ آکومن پیش از آن آنجا بود و به در خانه آمده بسود و میخواست داخل شود. ۱۳ بهمن چارهجویانه بازگشت و به آکومن گفت که: «داخل شو.» ۱۴ آکومن اندیشید که: چیزی را که بهمن به من گفت، نباید بکنم و بازگشت. بهمن داخل شد و خود را با اندیشه زردشت در آمیخت. ۱۵ زردشت بخندید، زیرا بهمن «مینوی» شادی آفرین است.

۱۶ هفت جادوگر در پیش او نشسته بودند؛ از نوری که در خانه با درخشندگی دیده می شد و از خندیدن او به هنگام زایش نه چون دیگر مردم که به هنگام زایش می گریند، ترسیدند. ۱۷ در همان هنگام زایش، پیشوایی دین را از اورمزد پذیرفت. ۱۸ چنانکه در دین گفته شده است که: به هنگام زایش او (اورمزد) گفت که: «چون تو که «زوت»<sup>۱</sup> هستی و آهو کامه ای<sup>۲</sup> - یعنی پیشوای آفریدگان هستی - برای من بگو<sup>۳</sup> - یعنی باید پیشوا باشی.»

۱۹ چون زردشت تن این جهانی داشت، به گفتار این جهانی سخن گفت و اورمزد مینوانه<sup>۴</sup> به او پاسخ گفت. (زردشت گفت) که: «به عنوان پیشوا - یعنی نیکوکارانه - پارسایان را از هرگونه پارسایی آگاهی ها<sup>۵</sup> دهم - یعنی «دستور»<sup>۵</sup> توام -»

۲۰ روز دیگر پوروشسب رفت و از جادوگرانی که در آنجا آموزگار به شمار می آمدند پرسید که: «چیست که کودکان به هنگام زایش بگریند و چیست که بخندند؟» ۲۱ آنان پاسخ دادند که گریستن شان از آن است که وجود مرگ را

(۱) نك به دینکرد، نهم، فصل بیست و چهار، بند ۴.

(۲) نك به ص ۱۲۵

(۳) یعنی دین مرا تبلیغ کن.

(۴) به سخنی که خاص موجودات مینویی (آن جهانی) است.

(۵) «دستور» یعنی پیشوای دینی.

در پایان کار می‌بینند، و خندیدن شان از آن است که پارسایی خویش را می‌بینند.»

۹

درباره برادران زردشت و پنج برادر گرپ اوسخشان<sup>۱</sup>  
پسر....<sup>۲</sup> که دشمنان آنان بودند

۱....<sup>۲</sup> از کخرید<sup>۳</sup> زاده شد و کخرید از خشم<sup>۴</sup> و منوشک<sup>۵</sup> که خواهر منوچهر بود زاده شد.<sup>۶</sup> در آن زمان که زردشت زاده شد پنج برادر بودند که نامشان برادر و خش<sup>۷</sup>، برادر ویشن<sup>۸</sup>، تور برادریش<sup>۹</sup>، ازان<sup>۱۰</sup>(؟) و نسَم<sup>۱۱</sup>(؟) بود. پنج برادری آنان همانند پنج برادری فرزندان پوروشسب بود؛ تور برادریش که با زردشت دشمن تر بود میانی بود، و زردشت هم (فرزند) میانی بود. ۴ آن چهار

(۱) اوسخشان ظاهراً جمع یا نسبت به اوسخش است. نك به توضیح این کلمه در دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷.

(۲) در متن کلمه‌ای آمده است که ظاهراً نام خاص است و قرائت آن روشن نیست.  
(۳) کخرید (koxrīd یا kaxrīd) ترجمه کلمه اوستایی kaxvareša به معنی جادوگر است. نك به دارمستتر، زند اوستا، ج ۱، ص ۳۸۴ و در اینجا نام خاص گرفته شده است.  
(۴) منظور دیو خشم است.

(۵) در مورد این بخش اسطوره نك به کریستن سن، «منو» در کتاب نخستین انسان و نخستین شهریار داتا دینخ افسانه‌ای ایرانیان، جلد دوم، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار - احمد فضل‌ی، ۱۳۶۸، ص ۵۱۳ به بعد.

6) Brādarwaxš یا Brādaruxš

7) Brādarōišn

8) Brādarēš (= Brādarōrēš (در دینکرد

6) Azān یا Hazān (?)

10) Nasm یا Wasm (?)

برادر زردشت، دوتن پیش از او بودند، به نامهای رتوشت<sup>۱</sup> رنگوشت<sup>۲</sup> و دوتن پس از او بودند، (به نامهای) ودریگا<sup>۳</sup> و هنددیش<sup>۴</sup>. ۵. میانی بودن زردشت به این معنی است که او در میان دادخواهان و مدافعان قرار داشت، و در زمانه‌ای آفریده شد که سه هزار سال پیش از او، (از عمر جهان) گذشته بود و سه هزار سال پس از او (مانده بود)<sup>۵</sup> تا دربارهٔ چگونگی آنچه گذشته است، به طبقات (چهار - گانهٔ مردم) آموزش دهد و به آفریدگان فرمان دهد که در آنچه پیش آید، چگونه عمل کنند. ۶. چنانکه در گاهان گفته شده است که: «ای اورمزد، این هر دو را از تو می‌پرسم، آنچه تاکنون روی داده است و آنچه پس از این (روی خواهد داد).»

## ۱۰

دربارهٔ آزمایشی که دربارهٔ او انجام شد و بر اثر معجزه،  
نشان پیامبری ایزدی در او دیده شد

۱. چنین پیدا است که روز دوم زایش او، پوروشسب از آن پنج برادری که از تخمهٔ گرپ‌ها بودند، یکی را خواند و گفت که: «نشان و علامت پسر من زردشت را بنگر». ۲. (آن گرپ) رفت و پیش زردشت بنشست، و سر او را (گرفت) و سخت پیچید تا کشته شود و از جادوگران که از زردشت ترس و دل‌نگرانی داشتند

1) Ratuštar

2) Ranguštar

3) Wadarīgā

4) Hindadiš

۵) منظور شش هزار سال یا دو دورهٔ سه هزار سالهٔ دوران جهان کنونی است که با حملهٔ دوم اهریمن آغاز شد و تا پایان جهان ادامه دارد و زردشت در میان این دو دورهٔ جهانی آفریده شده است.

پاسبانی کرد تا ایمن شدند .

۳ از آنجا که اورمزد در آن ده شب، اسپندارمد و آردویسور<sup>۱</sup> و فروهر مقدس مادگان<sup>۲</sup> را برای اقامت به زمین فرستاده بود، از آن کَرَب آزاری نرسید و دست او خشك شد. ۴ آن جادوگر بر اثر آن بلایی که از کار خود او بدو رسیده بود، جان زردشت را از پوروشسب درخواست کرد. ۵ همان دم، پوروشسب زردشت را گرفت و او را به کَرَب داد که : « آنچه خواهی بدو کن. »

۶ آن کَرَب او را گرفت و به پای گاوانی که در راه، به سوی آب می‌رفتند، افکند. پیشرو گاوان آن رمه نزدیک زردشت ایستاد و صد و پنجاه گاوی را که از پس وی می‌رفتند، از او بازداشت. پوروشسب او را گرفت و به خانه برد. ۷ روز دوم او را به پای اسبان افکند، پیشرو اسبان نزدیک زردشت ایستاد و صد و پنجاه اسبی را که از پس وی می‌رفتند، از او بازداشت. پوروشسب او را گرفت و به خانه برد.

۸ روز سوم برای او هیزمی فراهم آوردند و زردشت را بر آن نهادند. آن کَرَب آتش برافروخت، اما به هیچ روی آتش او را نسوزانید، و آن نشان آزمایشی بود که در آن پیروز شد.

۹ روز چهارم او را به آشیان گرگ افکندند. ۱۰ گرگ در آشیان نبود. چون خواست که به سوراخ باز آید و بیست و چهار گام (پیش) آمد، در همان حال ایستاد و درجا خشك شد. ۱۱ به هنگام شب بهمن و سروش<sup>۳</sup> مقدس، میش کَرُوشك<sup>۴</sup>

(۱) آردویسور: ایزد بانوی نگهبان آبها.

(۲) روح نگهبان موجودات ماده.

(۳) سروش یکی از ایزدان مهم زردشتی است. ایزدی است که از يك سو دعاها و نیایشهای مردمان را می‌شنود و آنها را به اورمزد می‌رساند و از سویی ایزد نظم و اداره درست است.

(۴) نك به دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۱۷.



شیرده<sup>۱</sup> را به سوراخ بردند و تا (هنگام) روز قطره قطره به زردشت شیر می داد.

۱۲ بامداد، مادر زردشت به این امید که استخوانهای (او) را از سوراخ بتواند بیرون بیاورد، به آنجا رفت. ۱۳ کَرُوشْک بیرون آمد و پیش دوید.

۱۴ مادر اندیشید که «گرگ است» و گفت که: «او را بخوردی، با وجود سیری از او (هنوز) اینجا مانده ای؟» و پیش رفت و چون زردشت را تندرست دید، او را برگرفت و گفت که: «ترا حتی به بهای زندگیم به کسی نمی دهم، همانطور که دوده راغ و نوذر اینجا به هم نمی رسند<sup>۲</sup>. ۱۵ این دوده در آذربایجان، در مغان اند که در شصت فرسنگی چیچست<sup>۳</sup> است، زردشت از راغ و گشتاسب از نوذر بود، از این رو، از این دوده، راغ به نام ارغ<sup>۴</sup> (۹) پسر دُورسرو پسر منوچهر است که زردشت از تخمه او بسود و نوذر به نام نوذر پسر منوچهر است که گشتاسب از تخمه او بود. ۱۶ این نشانه ها در هنگام زایش او پیدا شد.

۱۷ روزی یکی از آن پنج برادری که از کَرَب ها بودند، زردشت را دید. دیرزمانی به بالا، به پایین، به همه سو، به گرداگرد نگریست. ۱۸ پوروشسب پرسید که: «چرا به بالا نگریستی، چرا به پایین نگریستی و چرا به هرسو نگریستی؟» ۱۹ آن کَرَب چنین پاسخ داد: «برای این به بالا نگریستم چون دیدم که فره این (کودك) به آسمان بالا می رود و از گفتار این (کودك) است که روان های مردمان به بهشت روند، و برای این به پایین نگریستم که دیدم که از کردار این (کودك) دیوان و درو جان و جادوگران و پریان در زیر زمین پنهان شوند، و شکست خورده به دوزخ افتند، و برای این به هرسو نگریستم که دیدم گفتار این (کودك) همه زمین را فراگیرد و

(۱) تحت اللفظی: شیر پستان، یعنی پستانش شیر داشت.

(۲) در مورد این ضرب المثل نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۵۱ و فصل سوم، بند ۱۹.

(۳) چیچست دریاچه اساطیری است که بعدها آن را با اورمیه یکی دانسته اند.

(۴) این نام در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۵ به صورت «ایرج» یا «ایرز» و در زادسپرم

فصل هفتم، به صورت ارج یا ارغ آمده است. نك به زادسپرم، فصل هفتم، ح.

و چون چنین شود، بنا بر قانون هفت کشور، کسی قبایی از هفت پوست می پوشد<sup>۱</sup> که فره هفت امشاسپند با آن باشد.

۴۰ تور برادر و خوش پیش رفت. چون به سوی چپ رفت، زردشت به طرف راست گریخت<sup>۲</sup>، و چون او به سوی راست رفت زردشت به سوی چپ گریخت و با این کار زردشت خود را از تور برادر و خوش پنهان کرد و وی به زردشت دست نیافت.

## ۱۱

### درباره ناسازگاری<sup>۳</sup> او با پدر و مادر

۱ این نیز پیدا است که دیوان به گروه جادوگران و همفکران (آنها) بانگ بردند که: «فرزند پوروشسب بیشعور و کم خرد و از درون تباه<sup>۴</sup> است. به هیچ کس از مردان و زنان توجه نمی کند و آموزش نمی پذیرد.»

۲ به پوروشسب آگاهی رسید و پوروشسب به زردشت گفت: «می اندیشیدم که مرا پسری زاده شد که روحانی و سپاهی و کشاورز شود، حال آنکه تو کم خرد و از درون تباه هستی. به نزد کَرَب‌ها برو، تا ترا درمان کنند.» ۳ زردشت پاسخ داد: «چنین بیندیش که پسر تو روحانی و سپاهی و کشاورز است.»

۴ به فرمان پوروشسب دو اسب بر گردونه بستند و (زردشت) همراه پورو- شسب روانه شد. ۵ چون به آن جای<sup>۵</sup> آمدند، پوروشسب داستان را آنگونه که بود پیش کَرَبی از آن پنج برادر گفت. ۶ آن جادو گرجامی برگرفت و در آن ادرار

(۱) روشن نیست که این شخص خود زردشت است یا کس دیگری.

(۲) تحت اللفظی: تاخت.

(۳) در متن ناهما هنگی، یعنی اندیشه‌های او با اندیشه‌های آنان ناهما هنگ بود.

(۴) منظور اینست که مغزش معیوب است.

(۵) منظور محل اقامت کَرَب‌هاست.

کرد و گفت: «باشد که پسر تو این را بخورد تا تندرست شود.» ۲ با این کار، بر آن بود که سرشت زردشت همچون سرشت آنان گردد. ۳ زردشت به پوروشسب گفت که: «(این جام را) به آن کسی که پشتیبان و پیشوای تست باز ده.» و برخاست و به جای (خویش) باز گشت.

۴ زردشت در راه آن دو اسب را برای (رفع) تشنگی آب داد و اندیشید که: «رفتن من به خانه کَرَب‌ها بیهوده بود، جز این يك (کار) که با آب دادن به اسبان، بر روان خویش افزودم.»<sup>۲</sup>

## ۱۲

### در باره اعتراض او به بدان

۱ این نیز پیدا است که روزی دُورسرو کَرَب<sup>۳</sup> که یکی از پنج برادر بود، به خانه پوروشسب آمد. ۲ پوروشسب جامی از شیراسب پیش او نهاد و گفت که: «بر این دعا بخوان.»<sup>۴</sup> ۳ زردشت به مخالفت با پوروشسب برخاست که: «من دعا می‌خوانم.» ۴ پوروشسب گفت که: «او باید بخواند.» و سه بار باهم به بحث پرداختند. ۵ زردشت بر ایستاد و با پای راست بر آن جام زد و آن را بریخت. ۶ و گفت: «پارسایی را می‌ستایم<sup>۵</sup>، مردان و زنان پارسای درویش را می‌ستایم؛ ای پوروشسب، بهره به کسی برسان<sup>۶</sup> که شایسته آن است.»

(۱) تحت اللفظی «دادستان کرد»: «قضاوت کرد، رأی داد، نظر داد.»

(۲) منظور اینست که بر کارهای نيك خویش افزودم.

(۳) در مورد پنج برادر کَرَب نك به فصل یازدهم (ادسپرم).

(۴) شیری که برای تهیه «زوهر» در آیین پَسنا به کار می‌رود، باید «تقدیس» (= دعا خوانده) شود.

(۵) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۴.

(۶) تحت اللفظی: «آرای» به معنی «مهیّا کن، آماده ساز».

۷ دُورَسَرَو به زردشت گفت: «چون تو نخست بهره و روزی را به دورافکندی<sup>۱</sup>، من نیز هر دو چشم خود را بر تو اندازم<sup>۲</sup> و ترا بکشم.» ۸ زردشت در مخالفت با او گفت که: «من با کامل اندیشی با هر دو چشم بر تو بنگرم و ترا نابود کنم.» ۹ آنان دیر زمانی بانگاه نیز (۱) <sup>۲</sup> به یکدیگر نگر بستند، و به سبب آنکه زردشت سرشت ایزدی داشت، بر جادوگری او چیره شد ۱۰ دُورَسَرَو آشفته شد و اسب خواست و گفت که: «در برابر این (شخص) ایستادگی نتوانم کرد.» بر اسب نشست. چون اندکی رفته بود، از درد گران از اسب بیفتاد و مرد و فرزند و فرزندان فرزند او در همان جای مردند.

### ۱۳

#### درباره اینکه آرزومند پارسایی بود

۱ چنین پیداست که: چون زردشت پانزده ساله شد، پسران پوروشسب بهره خویش را از پدر خواستند، و پوروشسب بهره آنان را بدیشان بخشید، ۲ در میان جامه ها کُستی ای<sup>۳</sup> بود دولایه که پهنای آن سه انگشت<sup>۴</sup> بود و سه بار می شد آن را به دور کمر پیچید، زردشت آن را برگزید و آن را بست. ۳ این از راهنمایی های بهمن بود که در هنگام زایش او به اندیشه اش آمد و اندیشه او را در آن زمان بر هر چه نه بر آیین بود بیست و بر هر چه به آیین بود، سخت گرم داشت.

(۱) یعنی مرا از بهره ای که در اجرای آیین یسنا داشتم، محروم کردی.

(۲) تحت اللفظی: دو چشم بر تو برم یعنی به تو نظر بد اندازم.

(۳) در متن: آتوز (۱)

(۴) کُستی: کمر بند دینی زردشتیان که دارای ۷۲ نخ است و نخهای آن دوبار تاییده می شود.

(۵) در این مورد نك به کتاب شایست نشایست، فصل چهارم، بند ۲. در یکی از نسخه های زادسپرم به جای سه، چهار آمده است.



### در باره سرشت بخشایشگر و بردبارانه او

۱ این نیز پیداست که: رودی بود که آن را «برهنه زن» یا «هان»<sup>۱</sup> می خواندند، از آن رو که، به سبب ستبری و تنیدی آن رود، زن نمی توانست از آن بگذرد مگر اینکه برهنه شود، و مردم پیر به سبب ناتوانی، به نیروی خویش نمی توانستند از آن بگذرند. - چنین در دین (آمده است که) هر که پنجاه سال دارد، «هان» (= پیر) خوانده می شود. ۲ زردشت به کرانه آن آب آمد و از زن و مردم پیر هفت تن آمده بودند؛ وی همچون پلی (شد) و آنان را به آن سوی برد. ۳ و این نشان این بود که او برای کسانی که کار نیک می کنند همچون پلی است - یعنی آنها را (از روی پل<sup>۲</sup>) به سوی بهشت می گذراند.

### در باره سرشت بخشندگی او

۱ (این نیز) پیداست که: علوفه ای که پرورش سب برای ستوران اثباته بود، در تنگسالی از روی بخشایش، نه تنها به ستوران پرورش سب، بلکه به ستوران دیگری که بر اثر تنگسالی از گرسنگی دُم یکدیگر را می خوردند به فراوانی بداد.

### در باره اینکه آرزوی گیتی را رها کرد و راه پارسایی برگرفت

۱ این نیز پیداست که: چون بیست ساله شد، برخلاف خواست پدر و مادر،

(۱) در اوستا hana به معنی برهنه.

(۲) منظور پل چینه‌د است که حد فاصل این جهان و جهان دیگر است و پس از مرگ همه باید از آن بگذرند.

از آنان روی بر گرداند و از خانه بیرون رفت. ۲ و پرسید که: « کیست که بیشتر از همه خواهان پارسایی است و پرورنده درویشان است؟ » ۳ گفتند که: « کوچکترین پسر تور اورویتودا<sup>۱</sup> است که هر روز جامی آهنین که به بلندی اسبی است پر از نان و شیر و دیگر غذاها می کند و به درویشان می دهد. » ۴ زردشت به آنجا رفت و برای همیاری و پرورش درویشان، به اندازه دو مرد بسیار بزرگ، غذا برای درویشان برد، و به کار آمد.<sup>۲</sup>

## ۱۷

درباره بخشایندهی او نه تنها بر مردمان، بلکه بر دیگر  
آفریدگان

۱ این نیز پیداست که : سگی دید که هفت بچه زاییده بود و سه روز بود که هیچ غذا نیافته بود و هر چه می دید، دهان بدان می برد و نزدیک به بیهوشی بود.  
۲ زردشت چاره کرد و شتابان برای او نان برد، چون برد، سگ مرده بود.

## ۱۸

درباره اینکه زن خوی را بنابر آرزوی خود و خواست  
پدر و مادرش برگزید و پیش از آنکه زن شایسته خویش  
را بیابد، نقطه خویش را با کسی نیامیخت

۱ این نیز پیداست که: چون پدرش برای او زنی خواستگاری کرد، زردشت با زن به گفتگو پرداخت که: « روی به من بنمای »، تا چهره و هیئت و شکل او را

(۱) Urwaitōdā در دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷، این نام به صورت اوروائتاونگ آمده است.

(۲) تحت اللفظی: کار کرد، مؤثر واقع شد.

بیند و نیز بداند که چهره او خواستنی است یا نه، ۲ زن روی از او برگردانید.  
۳ زردشت گفت: «کسی که دیدار از من باز گیرد، مرا حرمت نگذارد.»

## ۱۹

درباره اینکه پند را حتی از بدکاران و کودکان هم به آسانی  
می‌پذیرفت و می‌شنید و آنچه سودمندی آن پیدا بود،  
می‌پذیرفت

۱ این نیز پیدا است که: نزد گروهی آمد که در آنجا به دانش بیشتر، نامی‌تر  
بودند و از ایشان پرسید که: «چيست که روان را بیشتر یاری می‌کند؟» ۲ گفتند که:  
«درویشان را پروردن و علوفه به گوسفندان دادن و هیزم به آتش بردن و هوم به آب  
ریختن<sup>۱</sup> و دیوان بسیار را با گفتار ستایش کردن - با آن گفتاری که دین نامیده می-  
شود.» ۳ آنگاه زردشت درویشان را پرورد و به گوسفندان علوفه داد و به آتش  
هیزم برد و هوم را فشرده به آب (ریخت)، اما هرگز، به هیچ روی، دیوان را با  
گفتار ستایش نکرد.

## ۲۰

درباره رسیدن او به سی سالگی

۱ هنگامی که سی سال از زایش<sup>۲</sup> او گذشته بود، (این اتفاق افتاد:) (چهل و  
پنج روز گذشته) از روز آتیران<sup>۳</sup> ماه اسفندارمد - در آن ناحیه<sup>۴</sup> چهل و پنج روز

(۱) در مراسم یسنا شیرۀ گیاه هوم را به چشمه‌ای می‌ریزند. نك به ترجمه مینوی خود ص  
۱۵۴ و بعد.

(۲) تحت اللفظی: بوش، ایجاد.

(۳) آتیران یا آتیران نام روز سی‌ام ماه.

(۴) احتمالاً منظور نواحی شرقی ایران است.

گذشته از نوروز (به حساب می آمد) ، جشنی برگزار می شد که «بهار بود» خوانده می شد. جایی به ویژه معین شده بود که مردمان از نواحی بسیار به آن جشن زار می آمدند. ۲ زردشت که برای رفتن به جشن زار در حرکت بود، در راه در دشتی تنها بخت. ۳ در خواب دید که مردم گیتی ساز و برگ جشن را به سوی شمال نگاه داشته بودند، تا همه مردم روی زمین در (ناحیه) شمال پیدا شدند ؛ بر سر ایشان میدیوماه پسر آراستای بود، - آراستای برادر پوروشسب، و میدیوماه پیشوای همه مردم بود - آنان به پیش زردشت رفتند. ۴ این نشانه این بود که نخست میدیوماه و سپس همه جهان مادی بدو بگروند.

## ۲۱

### درباره آمدن او به هم سخنی (اورمزد)

۱ پس از آنکه آن پنج روز جشن زار، ماه اردیبهشت بر او گذشت ، روز دی به مهر<sup>۲</sup> در بامداد، زردشت برای فشردن هوم به کنار (رود) دایستی رفت، که چون هم سخنی در کنار آن رود انجام شده است سرور آبها است. ۲ آب به اندازه چهار خانه بود، زردشت درون آن رفت. نخست آب تا قوزك پای او بود، دوم تا زانوی او بود، سوم تا جای جدا شدن دو ران، و چهارم تا گردن. ۳ و این نشانه آن بود که دین او چهار بار به اوج خود رسد و ظهور آن باز زردشت و اوشیدر و اوشیدر- ماه و سوشیانس باشد.<sup>۲</sup>

۴ چون از آب برآمد و جامه پوشید ، بهمن امشاسپند را به پیکر مرد

(۱) منظور نخستین گاهنبار از گاهنبارهای دهگانه است که مدیوزرم نامیده می شد.  
(۲) روز پانزدهم ماه. روز پانزدهم اردیبهشت آخرین روز از گاهنبار بهاری است.  
(۳) نك به دینکرد، هفتم، فصل اول، بند ۵۱.



زیبای روشن و درخشانی دید که موهایش فرق داشت.<sup>۱</sup> - چون فرق نشانه دویی (= ثنویت) است - جامه‌ای که گویی از ابریشم بود، پوشیده بود که هیچ بُرش و درزی در آن نبود، زیرا خود روشنی بود، و بالای او نه برابر زردشت بود.

۵ از زردشت پرسید که: «کیستی و از کدام خاندانی؟ آرزوی تو بیش از همه به چیست و کوشش تو برای چیست؟».

۶ پاسخ داد که: «زردشت سپیتمانم، و در جهان بیش از همه آرزوی پارسایی<sup>۲</sup> دارم، خواست من این است که از خواست ایزدان آگاه شوم و چندان پارسایی کنم که آن را در جهان پاک<sup>۳</sup> به من نشان دهند».

۷ بهمن به زردشت فرمان داد که: «به انجمن مینوان بالا رو.»<sup>۸</sup> اندازه‌ای را که بهمن به نه گام می‌رفت، زردشت به نود گام می‌پیمود، و چون نود گام رفته بود، انجمن هفت امشاسپندان را دید<sup>۹</sup> و چون به بیست و چهار قدمی امشاسپندان رسید، به سبب روشنی بزرگ امشاسپندان سایه خویش را بر زمین ندید. ۱۰ جای آن انجمن در ایران و در ناحیه مغان<sup>۴</sup> در کنار رود دایتنی بود. ۱۱ زردشت نماز برد و گفت که نماز به اورمزد، نماز به امشاسپندان، و فراز رفت در جای پرسشگران بنشست.

## ۲۲

### درباره پرسش کردن زردشت

۱ زردشت از اورمزد پرسید که: «در جهان جسمانی برترین چیزها نخست

(۱) موهایش از میان به دو بخش شده بود.

(۲) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۴.

(۳) منظور جهان اورمزدی است که عاری از ناپاکی اهریمنی می‌باشد و زردشت در آنجا به درگاه اورمزد و ایزدان بار خواهد یافت.

(۴) در آذربایجان.

کدام است، دوم کدام و سوم کدام؟» ۴ اورمزد پاسخ داد که: «نخستین برتری اندیشه نیک، دوم گفتار نیک و سوم کردار نیک است.» ۳ پرسید زردشت که: «خوب کدام است؟ بهتر کدام است؟ بهترین کدام است؟» ۴ اورمزد پاسخ داد که: «نام امشاسپندان خوب و دیدارشان بهتر و فرمانبرداری از ایشان از همه بهتر است.» ۵ سپس وجود دو اصل<sup>۱</sup> و جدایی (آن دو را) در هر کاری نشان داد. گفت که: «از آن مینوها، آن مینویی که بدکار بود، کردار بد را برگزید - یعنی خواست اهریمن کردار بد بود - و مینوی افزاینده (= سپند مینو)<sup>۲</sup> پارسایی را برگزید - اورمزد پارسایی را برگزید.»<sup>۳</sup> جدایی همه کارهای روشنان<sup>۴</sup> را از تاریکان<sup>۵</sup> نشان داد ۶ و گفت که: «نه اندیشه مان با هم یکی است، نه خواست مان، نه گفتار مان، نه کردار مان، نه دین مان و نه هستی مان. هر که روشنی را برگزیند، جایش با روشنان<sup>۴</sup> است، و هر که تاریکی را برگزیند، جایش با تاریکان<sup>۵</sup> است.»<sup>۷</sup>

۷ در همان روز اورمزد سه بار خورد از همه چیز آگاه را به زردشت فرا برد. در این گفتگوی نخستین، اورمزد آسمان را با روشنی و نور بزرگ بدون نشان داد، و با این نشان دادن، تاریکی را از دید او باز داشت تا در برابر آن تاریکی (به دشمنی) ایستد.<sup>۸</sup> ۸ و چهره خویش را که همانند آسمان بود نشان داد که سر

- (۱) در نسخه‌ها به اشتباه به جای بهتر، بدتر آمده است.
- (۲) منظور ثنویت یعنی عقیده به يك اصل خوب و يك اصل بد است.
- (۳) اهریمن تحت اللفظی به معنی «مینوی» (= روح) بد و سپند مینو به معنی «مینوی افزاینده» است.
- (۴) این بخش از گاهان زردشت (پس ۳۵ بند ۵) گرفته شده است که در آن سخن از گزینش دو مینوست.
- (۵) موجودات روشن، منظور موجودات اورمزدی است.
- (۶) موجودات تاریک، منظور موجودات اهریمنی است.
- (۷) برگرفته از پس ۴۵ بند ۲.
- (۸) بخش اخیر جمله را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد: به سبب دشمنی تاریکی (با او).

به اوج آسمان داشت و پای بر آسمان فرودین ، و دست او به هر سوی آسمان می رسید. ۹ آسمان را همچون لباسی پوشیده بود و شش امشاسپند که هم بالای اورمزد بودند آشکار شدند، به گونه ای که به دنبال هم بودند و هر يك از دیگری به اندازه يك انگشت كوچك جدا بود.<sup>۱</sup>

۱۰ امشاسپندان سه گونه آزمایش (دینی) را که در دین هست بدو نمودند:  
 ۱۱ نخست از راه آتوها، و زردشت به سه گام: اندیشه نيك و گفتار نيك و كردار نيك، پیش رفت ولی نسوخت. ۱۲ دوم فلز گرم بر سینه اش ریخته شد، و فلز در آنجا سرد شد؛ زردشت با دست آن را گرفت و به امشاسپندان سپرد.<sup>۲</sup>  
 اورمزد گفت که: « پس از (پا برجا شدن) دین پاك، هرگاه اختلافی در دین باشد، شاگردان تو (آن فلز گرم را) بردیگری ریزند و آن را به دست بگیرند و با این کار همه جهان مادی (به دین) بگروند. ۱۳ سوم (شکم او) با کارد بریده شد و آنچه اندرون شکمش نهان(؟)<sup>۳</sup> بود، پیدا شد و خون بیرون آمد، اما دست بر آن مالیده شد<sup>۴</sup> و تندرست شد. ۱۴ همه اینها نشانه این بود که: «تو و همدینان تو، دین پاك را با وجدان دینی استوار می پذیری، به گونه ای که با سوزش آتش و باریختن فلز گرم و با بریدن به تیغ از «دین به» برنگردید.»

(۱) در متن: «پیدا بود» در معنی «مجزا بود، مشخص بود». احتمالاً منظور فاصله امشاسپندان از یکدیگر است که بیانگر نزدیکی بسیار آنها به هم است. قرائت «انگشت كوچك» (در پهلوی «كه») بر اساس نسخه کپنهاگ است.

(۲) تحت اللفظی: داشت ظاهراً در مفهوم «تقدیم داشت، سپرد».

(۳) کلمه در متن به صورت هان نوشته شده و احتمالاً حرف «ن» از آغاز آن افتاده است.

(۴) فعل به صورت مجهول به کار رفته است. احتمالاً فاعل زردشت است یا امشاسپندان.

در باره هفت گفتگوی دینی برابر با (شمار) هفت امشاسپندان  
که در هفت جای انجام شد

۱ نخستین گفتگو: چون زردشت «اورمزدی»<sup>۱</sup> بود، در حالیکه تن اورمزدی داشت، برای هم سخنی به کنار رود دایمی آمد.

۲ دوم: چون زردشت «بهمنی»<sup>۲</sup> بود، از پنج نوع جانور<sup>۳</sup> که نماد این جهانی بهمن بودند، هر پنج نوع در کوه اوسند<sup>۴</sup> به هم سخنی او آمدند. در آن روز، پیش از آمدنشان به هم سخنی با اورمزد زبانشان گشاده شد و به زبان آدمی سخن گفتند؛ از آبریان، نوعی ماهی به نام آرزوه<sup>۵</sup>، و از جانوانی که در سوراخ می زیستند، قاقم سفید و سمور سفید، و از پرندگان، مرغ کرشفت<sup>۶</sup> و دیگر انواع، و از جانورانی که در دشت به سر می برند، خرگوش که راه آب را به دادن نشان می دهد؛ و از چرندگان، خربز<sup>۷</sup> سپید. آنان به سخن آدمی دین را از اورمزد پذیرفتند و به سروری انواع هفتگانه جانوران گماشته شدند تا جانوران نیز به سخن خویش، تا آنجا که دانایی و توان و نیرو دارند دین را تبلیغ کنند؛ و به زردشت سخت اندرز فرمود که این پنج نوع جانور را نزنند و آزار ندهند، و خوب نگاهداری کنند.

(۱) یعنی متعلق به اورمزد بود.

(۲) یعنی متعلق به بهمن بود.

(۳) در متن «گوسفند» که در این بند توسعاً به معنی «جانور» گرفته شده است.

(۴) اوسند (Usind) = اوسندام که جای آن را در آذربایجان دانسته اند ( بندهش، ص ۷۹ س ۱۱).

5) arzūh

6) karšift

۷- نوعی بز بزرگ.



۳ گفتگوی سوم: چون زردشت «اردیبهشتی»<sup>۱</sup> بود، آتشیهای «مینوی» در کنار آب توجان (= تَجَن)<sup>۲</sup>، به هم سخنی با او آمدند. در آن گفتگو (چگونگی) خوب نگاه داشتن آتش بهرام<sup>۳</sup> و مراقبت و خشنودسازی همه آتشیها بدو نموده شد.

۴ گفتگوی چهارم: چون زردشت «شهریوری»<sup>۴</sup> بود، مینوی<sup>۵</sup> فلزات در رومناي سرا<sup>۶</sup> (= سراب) که در مغان<sup>۷</sup> است، به هم سخنی با او آمدند و در باره خوب نگاه داشتن فلزات و دادن زین افزار به <...><sup>۸</sup>، بدو اندرز دادند.

۵ گفتگوی پنجم: چون زردشت «سپندارمندی»<sup>۹</sup> بود مینوی<sup>۱۰</sup> کشورها (= اقلیمها) و نواحی و استانها و روستاها و دهها چندان که لازم بود، (در کنار) سدویس<sup>۱۱</sup> در (کنار) رود ارس<sup>۱۲</sup> - که در آن (سدویس) چشمه‌ای است که از آستونند<sup>۱۳</sup>

(۱) یعنی متعلق به اردیبهشت بود.

(۲) متن: توجان، که توجان، توزان، تجان و غیره نیز خوانده می‌شود و جای آن مشخص نیست.

(۳) آتش بهرام بزرگترین نوع از انواع سه‌گانه آتشکده‌ها نك به احمد تفضلی، ترجمه مینوی خود، ص ۱۳۵.

(۴) یعنی متعلق به شهریور بود.

(۵) در اینجا مینو در مفهوم مجموع مینوهای فلزات به کار رفته است.

(۶) احتمالاً سراب در آذربایجان. دیگر مترجمان و پژوهندگان آن را سرا به معنی «خانه» گرفته‌اند.

(۷) در متن مگوان که املاي تاریخی است برای تلفظ «مغان». دیگر مترجمان و پژوهندگان آن را میوان (?) خوانده‌اند.

(۸) ظاهراً متن افتادگی دارد.

(۹) یعنی متعلق به سپندارم بود.

(۱۰) در اینجا نیز مینو در مفهوم مجموع مینوهای کشورها به کار رفته است.

(۱۱) سدویس (Sadwēs) دریاچه‌ای اساطیری است که میان دودریای اساطیری فراخکرد و بودیگت قرار دارد. اما از توصیف بعدی چنین برمی‌آید که در اینجا ظاهراً منظور ←

کوه بیرون می آید و به دایته می ریزد - به هم سخنی با او آمدند و در باره مراقبت و  
خشنودسازی زمین، این اندرز را نیز دادند که: هردهی را گواهی راستین و هر  
روستا را دآوری آگاه از قانون و هر استانی را موبدی راست کامه<sup>۱</sup>، و هر ناحیه ای  
را ردی<sup>۲</sup> پاک باید گماشت، و در سر همه آنان مغان<sup>۳</sup> اندرز بدی<sup>۴</sup> و موبدان<sup>۵</sup> موبدی  
را تعیین کرد و از این راه سروری اورمزد را پا برجا ساخت.

۶ گفتگوی ششم: چون زردشت «خردادی»<sup>۶</sup> بود، مینوی دریاها و رودها  
در کوه آسنوند به هم سخنی با او آمدند و درباره مراقبت و خشنودسازی آب سخن  
گفتند.

۷ گفتگوی هفتم: چون زردشت «مردادی»<sup>۷</sup> بود، مینوی گیاهان در (کنار)  
درجین<sup>۸</sup> تندرو، در کرانه رود دایته و جاهای دیگر به هم سخنی با او آمدند و  
(چگونگی) مراقبت و خشنودسازی گیاهان را آشکار کردند.

→

جای دیگر (یا چشمه دیگری) است به همین نام.

(۱۲) در متن دو واژه *ys YM"n* آمده است که مترجمان و پژوهندگان دیگر در  
باره آنها حدسهای ناپذیرفتنی عرضه داشتند. به نظر ما باید آنها را *Ēras Rōdān*  
(مربوط به) «رود ارس» خواند.

(۱۳) نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۲.

(۱) کسی که میل به راستی دارد.

(۲) رد به معنی رهبر و سرور دینی.

(۳) یعنی مشاور مغان که از سمتهای مهم دینی بوده است.

(۴) یعنی متعلق به خرداد بود.

(۵) یعنی متعلق به مرداد بود.

(۶) *Drajin*، در اوستا *Drejā* (و ندیداده، بند ۴ و ۱۱) نام رودخانه ای است که هویت  
آن معلوم نیست. در بندهشن (ص ۸۹ س ۲: *Dārāja*) گفته شده که خانه پوروشسب  
بر ساحل آن قرار داشته است. کلمه زبال *zibāl* احتمالاً صفت آن است به معنی «سریع،  
تندرو»

۸ گفتگوی هفتم در درازنای زمستان که (مشمول بر) پنج ماه است، انجام شد، در مدت ده سال<sup>۱</sup>.

## ۲۴

### درباره به کمال رسیدن دین

۱ چون ده سال به سر رسید، میدیوماه پسر آراستای<sup>۲</sup> به زردشت گروید. ۲ زردشت پس از آنکه آن گفته‌گوها<sup>۳</sup> را داشت، باز به هم‌سخنی با اورمزد آمد و گفت که: «به ده سال مردی را (به دین) آوردم.» ۳ اورمزد گفت که: «روزهایی برسد که کم باشند کسانی که شما آنان را به دین نیاورده باشید؛ این خود زمان برپا کردن رستاخیز در جهان است و این زمانی است که بجز دَهاک (= ضحاک) هر کسی ایمان آورد که «فرشگرد» برپا شود، و دَهاک چون توبه نمی‌کند کشته شود.»

۴ در همین گفتگو بود که چون از پیش اورمزد نزد سپندارمد<sup>۴</sup> آمد، دین را به طور کامل به‌خاطر سپرده بود<sup>۵</sup>.

۵ پس از آن در دو سال کوی‌ها و کَرپ‌های گشتاسب به فرمان وی به دشمنی، سی‌وسه دروغ بر او بستند - آن سی‌وسه دروغ نمودار سی و سه دین بد بود که به رقابت دین ایزدان آمدند - و بنا بر آنچه در دین آمده است، آن سی و

(۱) منظور از «ده سال» مدت ده سال هم‌سخنی‌های زردشت با اورمزد است.

2) Mēdyōmāhī Ārāstāyān

(۳) گفتگوهای هفتگانه مذکور در فصل قبل.

(۴) سپندارمد: ایزد بانوی زمین. منظور این است که پس از ملاقات آسمانی به زمین بازگشت.

(۵) تحت‌اللفظی: «در هوش خود ثبت کرد.»

سه بند نشانه بستن<sup>۱</sup> سی و سه قانون بد است بوسیله سی و سه ثوابی که از همه بهترند.

۶ جزئیات آن در دین آمده است: چون پیام‌آورهای گوناگون و سرشت مینویی دین، مطابق با قانون، بسا گواهی سه امشاسپند دارای گفتار برتر، یعنی بهمن و اردیبهشت و آذر برزین مهر<sup>۲</sup>، که به صورت «گینی» بر گشتاسب و اطرافیان و درباریان ظاهر شدند، به گشتاسب نموده شد، او دین را از زردشت پذیرفت.

## ۲۵

درباره آنچه از نیکیهای زردشت از پیش آشکار گردید و چگونگی آنها از طریق وحی از سوی اورمزد به جهانیان نشان داده شد

۱ پس از ده سال<sup>۳</sup>، میدیوماه درنیستان بیشه‌ای که جای خرس و گراز است به دین آورده شود.

۲ پس از بیست سال کویگک<sup>(۴)</sup> پسر گندا<sup>(۵)</sup> زاده شود.

۳ پس از سی سال حیونان<sup>۶</sup> به سرزمینهای ایران رسند و خوب نژاده‌ترین دختران را برده گیرند.

(۱) جلوگیری کردن از.

(۲) یکی از سه آتش مهم در دوران ساسانی. در دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۴ از بهمن و اردیبهشت و آتش مقدس نام برده شده است.

(۳) ده سال پس از نخستین هم‌سخنی با اورمزد (در سی سالگی)، یعنی در چهل سالگی زردشت.

4) Kawīg(?)

5) Kundā(?)/ Kuniyā(?)

۶) تورانیان به دستور ارجاسب خیونی.



۴ پس از چهل سال، و هو نیم اوروشتران<sup>۱</sup> زاده شود.

۵ پس از چهل و هفت سال زردشت درگذرد که هفتاد و هفت سال و چهل روز دارد، در ماه اردیبهشت روز خور<sup>۲</sup>؛ با (محاسبه) هشت ماه بهیزگ<sup>۳</sup> (روزمرگ او) به ماه دی، روز خوربرده شد. چنین است که آیین یزیش<sup>۴</sup> در ماه اردیبهشت هم (انجام می گیرد).

۶ پس از شصت و سه سال<sup>۵</sup>، فرشوشتر<sup>۶</sup> درگذرد.

۷ پس از شصت و چهار سال، جاماسب درگذرد که پس از زردشت موبدان موبدان باشد.

۸ پس از هفتاد و سه سال، هنگ هوروش<sup>۷</sup> پسر جاماسب (درگذرد).

۹ در هشتاد سالگی (دین)، آسموخوانونت<sup>۸</sup> درگذرد.

۱۰ در هشتاد سالگی (دین)، «بس وشیای»<sup>۹</sup> که آخت جادوگر<sup>۱۰</sup> نیز خوانده

(۱) Wohunim ī Ōrōštarān و هو نیم پسر اوروشتر.

(۲) خور روز یازدهم هر ماه است.

(۳) یعنی هشت ماه گردان. در اوایل دوره ساسانی، سالگرد در گذشت زردشت را در روز یازدهم اردیبهشت می گرفتند ولی در اواخر این دوره با تغییراتی که رسماً در تقویم داده شد، آذر را آغاز بهار قرار دادند و سالگرد در گذشت زردشت به یازدهم ماه دی منتقل شد. اما مراسم دینی در دوزمان بر اساس تقویم رسمی و عرفی برگزار می گردید.

(۴) منظور از یزیش، برگزاری سالگرد در گذشت زردشت است.

(۵) متن: چهل و سه که به احتمال قوی، اشتباه است به جای شصت و سه یا شاید پنجاه و سه.

(۶) Frašōštar پدرزن زردشت و برادر جاماسب.

7) Hanghōrūš

8) Asmōxwanwant

(۹) was wšyp<sup>۲</sup>y : جزء اول به معنی «بس» بسیار و کلمه دوم ناشناخته است. ظاهراً جمعاً صفت مرکبی است که نام یا لقب آخت به شمار آمده است.

(۱۰) Axt جادوگری که با یوشت فریان مباحثه دینی کرده و مغلوب وی شده است و شرح آن در رساله ای پهلوی به نام یوشت فریان آمده است.

می‌شود، کشته شود؛ و از دینداران بزرگ شش تن .....<sup>۱</sup> که عبارتند از دو دختر زردشت به نامهای فرین<sup>۲</sup> و سربیت<sup>۳</sup>، و اَهْلَوِشْتَوَت<sup>۴</sup>، پسر میدیوماه، دسه تن دیگر که در دین<sup>۵</sup> از آنان نام برده شده است.

۱۱ درصد سالگی (دین)، از وُهونیم که در چهل سالگی دین زاده شده بود، سبن<sup>۶</sup> زاده شود، و در دویست سالگی (دین) با داشتن صد شاگرد درگذرد.  
۱۲ در سیصد سالگی (دین)، روز چون شب شود.<sup>۷</sup> سپس دین آشفته شود و فرمانروایی به لرزه افتد.

(۱) ظاهراً فعلی حذف شده است مانند: کشته شوند یا درگذرند.

(۲) نك به (ادمپر)، فصل پنجم، بند ۱.

3) Srīt

4) Ahlaw-stūt

(۵) در کتاب و روایات دینی.

6) Sēn

(۷) تحت الفظی: در روز «شی» (= تاریکی) باشد.

# بخش سوم

روایات پهلوی

## روایات پهلوی

\* ۱ چنین درجایی (آمده است) که: زردشت دین را از اورمزد پذیرفت و درسی سالگی به هم سخنی با اورمزد رسید. ۲ دین را هفت بار پذیرفت. ۳ نخست در ایرانویج<sup>۲</sup> پذیرفت، در آذربایجان پذیرفت؛ و ده سال در هم سخنی اورمزد بود. ۴ در آن ده سال بدی و بند و زندان بسیاری را که گنامینو (= اهریمن) برای او آفرید، تحمل کرد. ۵ (اهریمن) چنین گفت که: «دین را مستای»<sup>۲</sup> و چون ایستادگی کرد<sup>۴</sup>

\* مطابق چاپ دابار (Dhabhar)، ص ۱۳۷ تا ۱۳۸ و ۱۳۲ تا ۱۳۳ و ۱۳۹ تا ۱۴۱. شماره گذاریها مطابق این چاپ است.

(۱) تحت اللفظی: «نیز تا هفت بار». زردشت هفت بار به پیشگاه اورمزد باریافت و با او هم سخنی کرد و این هم سخنی ده سال به درازا کشید و در پایان آن زردشت دین را از اورمزد پذیرفت. نک به دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۱ و روایت جیهانی در ملل و نحل شهرستانی، ص ۶۵۲ به بعد، که ترجمه آن پس از این خواهد آمد.

(۲) مرکز اصلی و نخست ایرانیان. در دوره ساسانی ایرانویج را آذربایجان می دانستند.  
(۳) در متن «استای» آمده است که ظاهراً تصحیف «مستای» یا «ابازسنای» است (نک به وندیداد ۱۹، بند ۶). زیرا اگر آن را «ستای» (ستایش کن) بخوانیم، معنی جمله منطقی به نظر نمی رسد، زیرا منطقی نیست که اهریمن از زردشت بخواهد که دین را ستایش کند. موله، ص ۲۳۸، فاعل فعل را گشتاسب گرفته است که آن نیز منطقی به نظر نمی آید.  
(۴) تحت اللفظی: «ایستاد». شاید تصحیف «ستایید» (= ستود) باشد.



نهان‌جامه<sup>۱</sup> او را دزدید<sup>۲</sup> و استخوان مردمان را در انبان زردشت نهاد و به مردمان (گفت) که: «زردشت نه‌چنان (کند) که شما کرده‌اید، از این رو، نهان‌جامه<sup>۳</sup> پرستش دارد<sup>۴</sup>. او يك مرده کش است.» زردشت به این دلیل که به یادش بود که (خود) چه در انبان نهاده است، آنرا وارونه کرد و بر زمین انداخت؛ سر و دست و پای مردمان از انبان فرو افتاد. ۶ او را به سی و سه بند بستند<sup>۵</sup> و گرسنگی و تشنگی چنان براو (چیره) شد که توان و زور و نیرو و بینایی و شنواییش بیرون رفت.

۷ [۱۶] پس از آن به نزدیک گشتاسب آمد و دو سال به خواندن گشتاسب به دین پرداخت. به گشتاسب گفت که: «دین را بپذیر، چه اورمزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان کامشان این است که تو بر دین بایستی (= به دین بگروی).»

۸ [۱۷] و گشتاسب گفت که: «اگر برای اسب یا خواسته آمده‌ای هر چه ترا

(۱) احتمالاً همان پیراهن سفید (= سدره) زردشیان است. ظاهراً اهریمن با دزدیدن این جامه خواسته است که او را در برابر حوادث بد بی‌دفاع کند. واژه‌ای که ما آن را نهان خوانده‌ایم، در متن به صورت hən آمده است. می‌توان آن را هزوارش any به معنی «دیگر» نیز گرفت که در این عبارت به نظر ما مناسبی ندارد. نیز نک به دادستان دینیگ، ص ۱۲۵ س ۸.

(۲) این کلمه به صورت dwzyt نوشته شده است. ما آن را dūzīd خوانده و «دزدید» معنی کرده‌ایم، دیگران آن را dūzīd خوانده و «دوخت» معنی کرده‌اند. چنین ماده ماضی از دوختن نه در پهلوی متداول است و نه در فارسی. مولد زردشت را فاعل این فعل می‌دانند.

(۳) احتمالاً منظور این است که اهریمن به مردمان می‌گوید که برتن داشتن این نهان‌جامه (= سدره) از سوی زردشت با آنچه در آیین پرستش خود به جای می‌آورند، متفاوت است.

(۴) مقایسه کنید با زادسپرم، فصل ۲۴، بند ۵.

(۵) از اینجا به بعد بخشی از بند ۱۵، فصل ۴۶، ص ۱۳۲ دوایات پهلوی است. ما تا بند ۲۵ از همین فصل را در اینجا نقل می‌کنیم.

(۶) شماره داخل کروشه با شماره بندهای فصل ۴۶، ص ۱۳۲ دوایات پهلوی مطابقت دارد.

باید بستان و از اینجا برو.» ۹ [۱۸] دیگر باره زردشت گفت که: «دین را بپذیر.»  
و گشتاسب گفت که: «گناهکاری من چنان است که اگر هم دین را بپذیرم، برای  
روانم هیچ نیک نباشد.<sup>۱</sup> زیرا که در نخستین کارزارش هزار و در دومی پنج هزار و  
در سومی پنج هزار (نفر) را کشته‌ام. دیگر این که هنگامی که کارزار (دیگری) کردم،  
در نخستین (ناخت و تاز) یک هزار و در دومی ده هزار و در سومی یک هزار (نفر) را  
کشتم.»

۱۰ [۱۹] زردشت گفت که: «در کشتن آنان (ترا) هیچگونه گناهی نیست،  
چون آنان گرگ‌زادگان بودند، ترا نیک باد که آنان را کشتی.» [۲۰] بار دیگر گفت  
که: دین را بپذیر. ۱۱<sup>۲</sup> گشتاسب پس از آن هم دین را نپذیرفت.  
۱۲ پس اورمزد «بهمن» و «اردیبهشت» و آذر بزرزین مهر را به خانه  
گشتاسب فرستاد. ۱۳<sup>۳</sup> (آذر بزرزین مهر)<sup>۴</sup> به گشتاسب گفت که: «دین را بپذیر،  
چه اگر دین را بپذیری ما همه بر تو آفرین<sup>۵</sup> خوانیم که فرمانروایی و پادشاهی  
دراز و زندگی دیرپای<sup>۶</sup> بیابی، ترا پسری دهیم به نام پشوتن که آسوده از مرگ  
و پیری است.<sup>۷</sup> اگر نپذیری، در هوا به کرکسها بفرماییم تا گوشتت را بخورند  
و استخوانهایت به زمین افتد.<sup>۸</sup> ۱۴ آنگاه نیز دین را نپذیرفت.

(۱) یعنی سودی برای روانم ندارد.

(۲) از اینجا به بعد مطالبی آمده است که به زندگی زردشت ارتباطی پیدا نمی‌کند، از این  
رو از نقل آنها صرف نظر شد.

(۳) از اینجا به بعد مجدداً از فصل ۴۷ بند ۱۱، ص ۱۳۹ دویات پهلوی نقل می‌گردد.

(۴) مقایسه کنید با دینکرد، هفتم، فصل ۴ بند ۷۴ و «ادسپرم»، فصل ۲۴ بند ۶ و «زداشت نامه».

(۵) به قیاس دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۷۷، فاعل این فعل را آذر بزرزین مهر گرفتیم.

(۶) منظور دعا کردن است.

(۷) تحت اللفظی: دیرزیستنِ جان، یعنی جان تو زندگی درازی داشته باشد.

(۸) پشوتن از جاویدانان زردشتی است.

(۹) مقایسه کنید با دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۸۲.

۱۵ اورمزد تریوسنگ<sup>۱</sup> را فرستاد که: «پیش اردیبهشت برو و این را بگو که منگ در می کن و به گشتاسب ده.» ۱۶ اردیبهشت همان گونه کرد. ۱۷ چون خورد در جا بیهوش شد. روانش را به گرزمان<sup>۲</sup> بردند و ارجمندی پذیرفتن دین را بدو نمودند. ۱۸ چون از بیهوشی به در آمد، به هوتوس<sup>۳</sup> بانگ کرد که: «زردشت کجاست تا دین را پذیرم؟» ۱۹ زردشت آن بانگ را شنید، فرازد و گشتاسب دین را پذیرفت ۲۰ همه رמהا و ستوران و همه آتشیهای سوزان و همه مینوهای خانه ۲۱ چون گفنا زردشت را هنگامی که به گشتاسب دین می آموخت شنیدند، شاد شدند. پس گشتاسب زردشت را به موبدان موبدی گمارد. ۲۲ سی و پنج سال موبدان موبدی کرد. ۲۳ بعد توربرادر وریش به شکل گرگ درآمد و زردشت را بکشت، ۲۴ و آن بدکار در همان جا به بدترین مرگ مرد. ۲۵ فرجام زردشت در ماه دی روز خور<sup>۴</sup> بود.

(۱) تریوسنگ یکی از ایزدان است و از وظایف این ایزد وحی دین است.

(۲) بهشت برین.

(۳) زن گشتاسب.

(۴) مقایسه کنید با دینکرد: هفتم، فصل ۴ بند ۸۶.

(۵) یازدهمین روز از هرماه. نک به (ادیسر)، فصل ۲۵ بند ۵.

## بخش چهارم

و جر کرد دینی



## وَجَرِگَرْدِ دِیْنِی\*

۱ یکی اینکه: من، میدیوماه، پسر آراست<sup>۱</sup> و شاگرد آشو زردشت‌ام. زردشت سپیتمان از تخمه پوروشسب بود و پوروشسب و آراست هردو برادر بودند. چونکه مینوی آسن خرد<sup>۲</sup> در اندیشه من جایگزین بود، خواستم که دلیل زایش و پیدایی پیامبر آشو زردشت سپیتمان را اثبات کنم و آن فره بزرگ و دانایی و آگاهی و معجزه<sup>۳</sup> و بایستگی او را آنگونه که به چشم می‌آمد و خویشتن به چشم روشن دیدم به صورت نوشته‌هایی بنویسم.

۲ یکی اینکه، در آن زمان که آشو زردشت از مادر بزاد، من به سن بیست و سه سالگی<sup>۴</sup> رسیده بودم. به دانش آگاه (بودم) و از هیربدان خردمند فرهنگ آراسته به همه چیز را به دست آوردم<sup>۵</sup> و آنچه از ورج و خرد و معجزه گریهای

\* مطابق کتاب دج‌گرد دینی (و ذکر دینی)، ص ۲۶ تا ۴۹. شماره گذاریها مطابق چاپ موله ص ۱۲۲ تا ۱۳۵ است.

(۱) در اینجا و در موارد بعدی، این کلمه به صورت «آراسپ» آمده است.

(۲) یعنی خرد ذاتی و غریزی.

(۳) در متن فرجود که واژه‌ای دساتیری است.

(۴) در متن بیست و سه؛ موله آن را پانزده می‌خواند.

(۵) در متن: بهره گرفته.

زردشت به چشم دیدم و آنچه در میان مردمان ایران و دیگر شهرها در فرمانروایی کی گشتاسب در باره آن پیامبر مورد باور بود، با دلیل نوشتم. نیایش به پیامبر پیامبران آشو زردشت سپیتمان.

۳ در باره آنچه از هنگام زایش آن فرمند در اینجا از مادر (روی داد) که پس از سه هزار سال بودن در دوران مینوی، آنجا که همه راستی و خوبی بود، و (پس از) سه هزار سال بودن در دوران گیتی که راستی و دروغزنی به هم آمیخته بود، یعنی پس از این سه هزار سال، فروهر سپیتمان زردشت را به گیتی فرود آوردند.

۴ چنین گویم: در اینجا نخست سزاوار است بر شمردن تخمه زردشت و پدران و پیشینیان و رجاوند نامی او. چنین است که آشو زردشت از تخمه پوروشسب بود و...

۵ این نیز به دانش و بینش روشن نوشته شده است که دوغدو مادر زردشت بود. از آمیزش با پوروشسب باردار شد و آشو زردشت در شکم او ماند. پس از آنکه پنج ماه و بیست و یک روز از آن<sup>۱</sup> سپری شد تا سه روز (مانده به زایش او) در خانه پوروشسب، همانند خورشید و ماه، همیشه روشنی می تافت. دوغدو از این شگفتی به شگفت آمد. سپس نیرو و فره پیامبری را که زردشت داشت، در خواب<sup>۲</sup> دید و پیش خواب گزار<sup>۳</sup> رفت و آنچه دیده بود پرسید. خوابه گزار پاسخ داد که فرزندی که بدو باردار هستی، پسر نامی و پاکی است که از تو زاده شود. سالار نیکان و شکست دهنده بدان و جادوگران باشد و جهان را به آیین و دین بهی آرد و تو به شادی و خوشی خواهی رسید.

(۱) در اینجا نسب نامه زردشت می آید که مطابق جدول دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۵ و زادسپهر، فصل هفتم، می باشد.

(۲) یعنی از بارداری دوغدو.

(۳) موله کلمه ای را که ما خواب ترجمه کردیم، «من» گرفته است.

(۴) موله کلمه خواب گزار را دو کلمه گرفته است: «من» و «وچار» (گزارش).

۶ چنین بیان می‌دارم که: از فرمانروایی لهراسب شاه صد و ده سال به‌انجام رسید که در روز خرداد و ماه فروردین در زمان...<sup>۱</sup>، یعنی بامدادان زردشت از شکم دوغدو بیرون آمد و در همان زمان، در هنگام زایش بخندید. از آن معجزه و فره، سه زن جادوگر و خویشان و همسایگان که به یاری دوغدو خوانده شده بودند و پیرامون ایشان نشسته بودند، ترسیدند و گفتند که: «این چیست؟ آیا از بزرگی و وزج است یا از خوار شمردن (ما)؟» پس به شتاب به خانه خویش رفتند و به آن جادوگران آگاهی دادند. همه بدعت‌گذاران با ترس و بیم برای نابودی زردشت چاره نمودند. پوروشسب او را به فرخی زردشت نام نهاد.

۷ دیگر اینکه این وزج و فره شگفت را پس از زادن زردشت به چشم خویش دیدم: هنگامی که دُورسرو بداندیش از خندیدن زردشت آگاهی یافت مبهوت شد و در همان زمان به خانه پوروشسب آمد و تن زردشت را دید. او را با دست چپ گرفت و با دست راست بیشتر<sup>۲</sup> تیز براو برد. دست آن بداندیش خشکید<sup>۳</sup> و بیمار شد و تن زردشت را از دست فراز هشت و پراز اندوه و شکست خورده بازگشت. این معجزه شگفت در همه جا پذیرفته شد.

۸ در اینجا این معجزه را بیان می‌دارم که: دُورسرو از روی کین، خشمگین و پرترس، به آن جادوگران فرمود که: «تخمه<sup>۴</sup> آتش آورید و آتش بیفروزید و آن تن زردشت را در آن بیفکنید.» جادوگران همانگونه کردند. به یاری آفریدگار مهربان يك مو از تن پاکیزه او کم نشد و آتش سوزان چون آب شد و هیچ رنج و آزار

(۱) در متن کلمه‌ای آمده است که قرائت آن روشن نیست و احتمالاً به معنی سپیده‌دم و مترادف بامدادان است.

(۲) موله این کلمه را «آشتر» خوانده است و آن را با تردید «سوزن» معنی کرده است. به نظر ما کلمه «اشتر» تصحیف بیشتر است.

(۳) موله این کلمه را شکست خوانده است.

(۴) احتمالاً منظور از تخمه آتش، ماده آتش و هیزم است.

از آن نرسید. دوغدو و پوروشسب پسر را در جای ندیدند. (دوغدو) به پوروشسب چاره کار را گفت و او را آگاه کرد. پس دوغدو تن زردشت را که در آتش سوزان بود بیرون آورد و آفریدگار را سپاس کرد.

۹ و یکی اینکه بزرگی آن بزرگ را روشن کنم: آتش تن زردشت را نسوزانید. از اینکه آتش تن زردشت را نسوزانید، دُورَسَرو بدانیش آگاهی یافت و برای از نو نابود کردن او، به سوی او تاخت و گفت: «بدن زردشت را در گذر دُشوار گاوان بسیار بیفکنند تا گاوان به یکباره بروند و زیر پای آنها لگد مال شود.» جادوان چنان کردند. پوروشسب و دوغدو پسر را در جای ندیدند و خروشیدند. ما خویشاوندان برای یاری او به هرسویی آمدیم و در گذرگاه گاوان دیدیم که از لطف اورمزد، گاو بزرگی - یعنی که در میان گاوان از دیگر گاوان، بزرگ شاخ تر بود - و پر نیرو و مانند پیل بود، همچون پیشوا پیش تاخت و پیش زردشت ایستاد و همه روز مهربانی<sup>۱</sup> و پاسداری کرد. - یعنی گاوان را از او بازداشت. - پیش از همه آنجا رفت و آخر از همه دور شد. پوروشسب و دوغدو و نیز ما خویشاوندان به سبب فرزند دوستی از سویی بدانجا می نگریستیم. تن زردشت را از گذر گاوان برداشتیم و پوروشسب از اینکه گاوان آن تن را لگد مال نکردند خشنود بود.

۱۰ و این را نیز بیان کنم که چون گاوها او را نکشتند، بزرگی زردشت افزون شد و آگاهی به جادوگران رسید و بار دیگر (دُورَسَرو) با آیینی نو برای میراندن زردشت چاره کرد و به جادوگران فرمود که او را بر سر راه اسبان افکنند و اسبان بسیار را به آن آبخور بتازانند و او به زیر سم اسبان لگد مال شود. جادوگران چنین کردند. پوروشسب و دوغدو پسر را برجای ندیدند، بسیار خروشیدند و ما خویشاوندان به یاری او به هرسویی آمدیم تا او را در گذر تنگ اسبان دیدیم و اسب سُم داری

(۱) در متن: «آمرزید».



که سم او سترتر بود و زرد گوش و پیشوای اسبان بود به پیش تاخت و پاس زردشت داشت. وقتی همه اسبان رفتند او آخر از همه رفت و ما تاختیم و تن زردشت را که بدون رنج و بدون آزار بود برگرفتیم.

۱۱ بزرگی دیگری از آن بزرگ را بیان کنم: سالار جادوگران از لگدمال نکردن اسبان آگاه شد و دوباره با اندیشه بد، آیینی نو برای نابود کردن زردشت چاره کرد و فرمان داد که تن زردشت را در سوراخ گرگی که بچه‌هایش کشته شده‌اند بیفکنند تا گرگ برسد و بچه‌های خود را کشته بیند و تن زردشت را به کین بچه‌گران باخشم بدرد. جادوگران چنین کردند. چون پوروشسب و دوغدو پسر را برجای ندیدند بسیار خروشیدند و بانگ کردند. ما خویشاوندان ناخشنود بودیم و به یاری رسیدیم و به هر سو حرکت کردیم تا درخانه‌ای روستایی، در میان گیاهان دیدیم که گرگان آزاررسان در پیش تن زردشت نشسته‌اند و زردشت پای به زنج 'گرگان زد که دهانشان' یکی بردیگری فرود آمد، پس گرگان ناامید از آن جای بر تاختند و تن زردشت را برگرفتیم و به آن گونه معجزه و شگفتی بسیار از آشو زردشت پیش از پیامبری به پیدایی رسیده است. هر چه به نظر خویش لازم دیدم، نوشته شد.

۱۲ یکی این که: بخشی از بخشهای بسیاری از ورج و فره و معجزه زردشت را بیان می‌دارم: چون زردشت به سن پانزده سالگی رسید به پرستش ایزدان و امشاسپندان کوشا تر بود و از سروش<sup>۱</sup> آگاه بود و اخلاق خود را می‌آراست<sup>۲</sup> - یعنی تن را از نشانه بد و آرزو و شهوت و آزون نیاز و خواب بیش از اندازه و خودخواهی و

(۱) موله این کلمه را «زانو» خوانده است.

(۲) یعنی آرواره‌هایشان. در متن ضمیر مفرد (ش) آمده است که احتمالاً مرجع آن مادر بچه گرگ‌هاست.

(۳) سروش ایزد پیام آور است. منظور اینست که از سروش پیام دریافت می‌کرد.

(۴) تحت اللفظی: ویراستن خیم.

فریفتاری و کین و رزی و غیبت حفظ می کرد و آفریدگار او را می شناخت. اندیشه نیک را پیراسته می کرد و از آنچه به او رسیده بود خرسند بود. از گذرا بودن مال گیتی آگاه بود و فرجام تن را خوب به یاد داشت و در هر زمان و به هر گونه ای در نیایش آفریدگار مهربان کوشا تر بود و وظیفه خود را در داد و دهش به درویشان و ارزانیان (= مستحقان) انجام می داد و به کامل اندیشی و پرستش در برابر ایزدان، مهر و علاقه یافت و با نیک کامگان بود.

۱۳ یکی این که: از ورج و فره و آراستگی اخلاق<sup>۲</sup> و معجزه زردشت، به آن جادوگران و ستمکاران و دیوپرستان و بدخیمان، بیم و رنج و آزار و ناامیدی افزوده شد. آنها به ترس افتادند. زیرا از پیش، (از آمدن زردشت) آگاهی داشتند. چون کیخسرو از طریق سروش، و افراسیاب تورانی، منوچهر و لهراسب شاه (به آنان) آگاهی داده بودند. چنین پیدا بود که لهراسب شاه به تن بسیار رنجور بود و پیش آتش به پرستش ایستاد. از فره آتش، آواز خوش مینوی کردار شفا بخشی چنین بیان داشت که: «ای لهراسب شاه خوشنودباش که چاره رنج و درد تو، زردشت سپینمان، آراینده پارسایی است که در زمان فرمانروایی فرزند تو گشتاسب، به پیامبری خواهد آمد.»

۱۴ یکی این که: همه جادوگران و دوزسرو و برادر و گ، بر زردشت کین و خشم بردند و در تباه کردن و میراندن (او) چاره ای نتوانستند کرد. بر زردشت و نیز بر ما خویشاوندان برای ستمکاری و آزردن و میراندن تاختند و ما در آن بدبختی شریک<sup>۳</sup> بودیم.

۱۵ چون زردشت به سن سی سالگی رسید. با (من) نیازمند که میدیوماه

(۱) در متن کلمه d<sup>3</sup>šk آمده است که ظاهراً تصحیف wyhyh به معنی «نیکی» است.

(۲) در متن ویراستن خیم.

(۳) در متن هم دادستان.

هستم، از بدی دُورَسرو سخن گفت و فرمود که از ستمگری دهخدايان<sup>۱</sup> و جادوگران می‌خواهم با همه خويشان و پیوستگان و زنان به يك باره، به فرمان سروش، به سوی ایران شهر بروم تا آسایش و امنیت بینم. سخن زردشت به نظر من شایسته‌تر و پذیرفتنی‌تر بود. به‌خشنودی و موافقت، همراه همه خويشان و زنان و پیوستگان، به سوی ایران رفتیم. چون پیش آبی بزرگ به نام آب يك<sup>۲</sup> که چون دریایی بود آمدیم کشتیانان پذیرفتند که ما را از آب عبور دهند. برای رهایی از آن سختی، زردشت پیش اورمزد، هردو دست بالا داشت و به‌کامل اندیشی نماز برد. در همان زمان منظر روشنی، روشنتر از ماه و ستاره از آسمان تا به زمین فرود آمد<sup>۳</sup> و جهان را روشن کرد و آوازی مینوانه آمد که: «ای سپیتمان زردشت، علاقه بزرگ ترا خواهم، در برابر آن سختی با خويشاوندان از آب دریا برو و بی بیم باش.» پس زردشت به‌سبب نیرومندی و پیروزمندی به‌پیشوایی رفت و ما نیز از پس او عبور کردیم. آب دریا دوباره گشت و پل پهنی نمودار شد. در روز انیران<sup>۴</sup> در آخر ماه سپندارمده به ایرانشهر رسیدیم. جشن فرخ بود. بر آن جشن شادی کردیم. پس کشتیانان بر اثر این معجزه سخت پشیمان شدند.

۱۶ این را بیان می‌دارم که: چون باردیگر به فرمان سروش عبور از رودخانه پیش آمد، زمانی که زردشت از آن رود، یعنی رود وه داینی می‌گذشت به من که میدیوماه هستم گفت: «مردی مینوی منظر را از سوی نیمروز، به چشم دیدم. او بهمن بود. به لطف فرمود که: «ای زردشت از آب وه داینی زود برو تا چیزهای مینوی و وُژج و فره اورمزد را ببینی. چه من بهمن هستم و تو پیامبر آفریدگار

(۱) منظور فرمانروایان ناحیه است.

(۲) در زادسپرم فصل چهارده، بند ۱، نام این رودخانه «هان» آمده است.

(۳) در متن: ul mad یعنی بالا آمد.

(۴) روز سیام ماه.



مهربانی. « چون زردشت این سخن را به من گفت ، در دل خشنود شدم . پس زردشت بالا رفت و از آن رود، یعنی از آب‌دایتی، با يك حرکت گذشت. به یاری بهمن و نیروی پارسایی و راست‌گفتاری به آن برترین جهان رفت و به هم‌سخنی آفریدگار اورمزد از همه چیز آگاه تا ده سال در میان آن مینوان و امشاسپندان بود .

۱۲ و پس از ده سال به روز خرداد و ماه فروردین، آشو زردشت سپیتمان با وُرج و فره پیامبری از مینو به این گیتی مادی، (نشسته) بر آن اورنگگ<sup>۱</sup> زرین که کاملاً<sup>۲</sup> مزین و روشن همانند خورشید و ماه بود، فرود آمد. بامداد از آسمان بر خانه گشتاسب شاه فرود آمد. ما و همه مردم این چیز شگفت را به چشم‌خویش دیدیم که سقف<sup>۳</sup> خانه گشتاسب شکافت - یعنی دو پاره شد - و زردشت از اورنگگ زرین با درخشندگی مینوی، از آن راه به پیش تخت گشتاسب آمد. همه مردمان و گشتاسب شگفت‌زده‌تر شدند که زردشت پیامبر با وُرج و فره مینوی از آن اورنگگ به زیر آمد و به پیشگاه زرین نشست و سه چیز باخود داشت: کُرَاسه<sup>۴</sup> اوستا، آتش بُرزین‌مهر و درخت سرو. هر سه را در آنجا نهاد و این همه شگفتی را به نظر خویش دیدم که گشتاسب شاه چون این همه ورج و فره و نیرو را دید پرسید: « کیستی و از کجا آمده‌ای؟ ». زردشت گفت که: « آفریدگار نیک افزاینده، مرا به پیامبری بر تو فرستاده است که راهنمای تو باشم و ترا به راستی و پاکی و پارسایی کردن معتقد کنم. » پس آتش سوزان را برداشت و به دست گشتاسب داد و گشتاسب آن را به دست جاماسب و اسفندیار و دیگران داد که دست هیچکس را نسوزاند. سپس آن آتش را بر دادگاه<sup>۵</sup> نشاند. اما آن درخت سرو را بر زمین کاشت. چون بالا آمد،

(۱) به معنی تخت. موله آن را به معنی شکوه و جلال گرفته است.

(۲) در متن آشکوب.

(۳) کُرَاسه به معنی دفتر... موله آنرا به نحوی تغییر داده و بیست و يك تَسك خوانده است.

(۴) دادگاه یعنی جای خاص آتش.



هر برگ که از شاخ می‌روید بر آن برگ به فرمان اورمزد می‌تواند به سخن پاک نوشته شده بود که: «ای گشتاسب، دین را بپذیر.» همه مردمان جهان از این معجزه شگفت به شگفت آمدند و آتش بُر زین مهر ورجاوند و پیروز بدون هیزم و بوی<sup>۱</sup> به خودی خود سوزان بود و آب و خاک بر آن اثر نداشت. از این معجزه بسیار شگفت که به چشم دیدیم، گشتاسب به دین ایمان آورد.

۱۸ معجزه بزرگ (دیگری از) آن بزرگ را بیان می‌دارم که روزی پای و دست اسب سیاه کی گشتاسب، اندرون شکم او ناپیدا شد. دانایان و پزشکان نتوانستند چاره‌ای کنند و زردشت بر اثر دشمنی بدخواهان، کافران و همه بدگویان در زندان بود و چیزی نخورده بود. کی گشتاسب به خرد غریزی دانست که: «به علت آزردهن پارسایان و یاران ایزدان است که این بدی به اسب من رسید و دست و پای اسب من ناپیدا شد. چاره آن آشو زردشت است.» پس زردشت پیامبر را از آن زندانگاه خواست و به او مهربانی کرد و از کار خویش پشیمان شد و زردشت از ورج و فره اورمزد، دست و پای اسب سیاه را بیرون آورد. گشتاسب خوشنود شد. جاماسب و اسفندیار و فرشتوشت<sup>۲</sup> و پشوتن و من که میدیوماه هستم، دین به پاک را پذیرفتیم و شایسته شاگردی او شدیم.

۱۹ یکی این که: روزی کی گشتاسب شاهنشاه برای آزمایش معجزه پیامبری زردشت از سوی ایزد، خواست که: «من خود بی مرگ و بی پیری باشم. و برتن من کارد و نیزه کارگر نباشد و همه راز آسمان را هرچه بود و هست و بعد از این خواهد بود، بدانم و برترین جهان پارسایان<sup>۳</sup> را در زندگی ببینم.» زردشت گفت: «از این چهار چیز، یکی را برای خویشتن بخواه و آن سه خواست دیگر را برای سه کس دیگر. آفریدگار آن چیز برتر را به شما دهد.» پس کی گشتاسب خواست

(۱) منظور چوبهای خوشبو که بر آتش نهند.

(۲) یعنی بهشت.

که در زندگی، برترین جهان را ببیند و برای خوب شدن (این را) پذیرفت. آشو زردشت به یاری اورمزد خدای، بهروز مینویی مانسَرَشپَند<sup>۱</sup>، ماه سپندارمذ، گیاه برُسم<sup>۲</sup> را گسترد و درون یَشت<sup>۳</sup>. بر آن درون، شیر، گل، می و انار نهاد. پس از ستایش و نیایش آفریدگار مهربان می دعا خوانده را به گشتاسب داد تا به خواب شد و برترین جهان را دید و گل را به دستور<sup>۴</sup> او جاماسب داد و او را از آنچه هست و بود و خواهد بود (از طریق) همه ستارگان<sup>۵</sup> بیاگاهاند. انار را به اسفندیار بخشید. اسفندیار سخت تن<sup>۶</sup> شد، به طوری که کارد تیز برتن او اثر نمی کرد. به پشوتن پسر گشتاسب شاه شیر دعا خوانده داد. در همان زمان او بی مرگی و بی پیری یافت - یعنی بی مرگی یافت - پس گشتاسب شاه بر دین به مزدیسنان بی گمان شد و آشو زردشت سپینمان را به پیامبری پذیرفت و دین پوپاک مزدیسنان را در جهان رواج داد و به این صورت، معجزه های بسیار از آن فره مند پیامبر زردشت به چشم خویش دیدم. اندک از بسیاران به راستی نوشته شد. آفریدگار روان بزرگ او را بیامرزاد.

۲۵ یکی اینکه به چشم خویش چنین دیدم که آن روز چهار امشاسپند یعنی بهمن آشتی خواه و اردیبهشت انجام دهنده پارسایی و آذر خوره<sup>۷</sup> و آذر گشنسب، به گواهی آن راست پیامبری آشو زردشت به پیشگاه کسی گشتاسب رسیدند و از

(۱) روز بیست و نهم ماه.

(۲) برسم دسته ای از گیاهان به ویژه شاخ انار است که هنگام اجرای آیینهای دینی در دست می گیرند.

(۳) اجرای مراسم درون. درون یکی از آیینهای دینی است که در طی آن برنان و گوشت و شیر... دعا خوانده می شود. نك به احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، ص ۱۱۳.

(۴) یعنی وزیر.

(۵) احتمالاً منظور این است که از طریق ستارگان حوادث را پیش گویی کند.

(۶) موله این کلمه را «بشت تن» خوانده است به معنی بدن تقدیس شده.

(۷) منظور آتش فرنبغ یا آذر فرنبغ یکی از سه آتش مهم اساطیری زردشتیان است که عبارتند از آذر فرنبغ، آذر گشنسب و آذر برزین مهر.

آسمان به زمین ، پیش اورنگ گشتاسب رسیدند و به گشتاسب گفتند : «به آشو  
زردشت مهربانی کن و اندیشه با او راست دار» و نام خود را گفتند و از آنجا  
مینوانه رفتند.

پایان یافت به درود و شادی و رامش.

## بخش پنجم

زراشت نامه



### \*زراتشت نامه

زندگینامه زردشت در «زراتشت نامه» به روایت از موبد موبدان چنین است:  
 زمانی جهان را بدی آشفته ساخت، نه آموزگاری بود نه رهبری و نه سروری  
 برای بی سروران. همه از ایزدان و فرمان اویی خبر بودند و جهان بر کام دیو فریب  
 کار شده بود و دل اهرمن شاد و خندان بود. سرانجام خداوند دادگر بر مردمان  
 بخشایش کرد و از نژاد فریدون<sup>۱</sup> در بستان پیامبری نهالی کاشت که از آن زردشت<sup>۲</sup>  
 به بار آمد. بدین گونه که از تخمه فریدون فرخ مردی به نام پیتربس بود که از  
 پشت فرزند او پوروشسب، زردشت پدید آمد و گره گشای همه بندهای جهان گردید.  
 دوغدو مادر زردشت نیز از همین تخمه بود.

دوغدو از پوروشسب باردارشد و نطفه زردشت بسته شد. هنگامی که در  
 شکم مادر پنج ماه و بیست روزه بود، شبی دوغدو به خواب دید که ابری تیره خانه  
 او را فراگرفت و از آن ابر تیره، ددان باریدند و یکی از ددان شکم او را درید و

\* خلاصه ای از زراتشت نامه، ص ۴ تا ۷۸.

(۱) در مورد نسب نامه زردشت نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۵ و گزیده های  
 داسپر، فصل هفتم.

(۲) در کتاب زراتشت نامه نام زردشت به صورت زرتشت یا زراتشت آمده است.

زردشت را بیرون کشید تا او را نیز ببرد، ولی زردشت به سخن درآمد و به مادر خود گفت که: «از چیزی نیندیش که مرا ایزد یاور است.» در همان هنگام از بلند آسمان کوهی روان شد و خورشید تابان از آن دمید و تاریکی را بردید و جوانی چون ماه شب چهارده، جمشیدوار، از آن بیرون آمد، شاخی در دستش بود که از روشنی آن اهریمن سوخت. در دست دیگر جوان نامه‌ای بود که به سوی ددان انداخت و آنها همه بیرون شدند. تنها گرگ و پلنگ و درنده شیر بر جای مانده بودند که جوان نزدیک ایشان آمد و با آن شاخك روشنی که در دست داشت آنان را چون آتش بسوخت. سپس آن جوان زردشت را برگرفت و در زمان، پیش مادربرد و در شکم او نهاد و دوباره آن را بست. آنگاه آن جوان به دوغدو گفت که: «روان از هیچ دشمنی مترسان و به این پور نازاده دل خوش دار که دادار گیتی نگه‌دار اوست و جهانی به امید دیدار او؛ پیامبر باشد و به دادش جهان یکسره بنازد.» جوان این را گفت و دردم ناپدید شد.

دوغدو از خواب بیدار گشت و سراسیمه به سوی پیری اخترشناس که در همسایگی او بود شتافت و خواب خود را بازگو کرد و چنین شنید که: «روزگار ترا بلندی دهد و کام تو از فرزند بر آید و از نام او نام تو به کیوان رسد.»

پیر جهان‌دیده بر گزارش این خواب چنین افزود که: «زردشت فرخ نام فرزند نست و به نیکی سرانجام او بر آید، گرچه بدان بسیاری به دشمنی با او کوشند. آن شاخ روشن که دیدی فتره ایزدی بود که هر بدی را بازدارد و آن نبشته‌ای که جوان در دست داشت، نشانی از پیامبری است که تخم نیکی را به بار آورد و دیو و پری را خیره کند. سه ددی که شاخ آنها را به آتش کشید، نشان از سه دشمنی است که او خواهد داشت<sup>۱</sup> که با او دشمنی کنند و بروی دست نیابند و سرانجام سرنگون

(۱) شاید همان سه دشمنی باشد که دیوان به ده زردشت می‌فرستند. تك به دینکرد، هفتم،

گردند و راستی آشکار شود. شاهی باشد در آن روزگار که یاور دین زردشت شود.»

چون دوغلو گزارش خواب را شنید برخوابگزار آفرین کرد و راز را به پوروشسب گفت و مؤده برپیترسب بردند. چون نه ماه بارداری برزن نیک نام برآمد، هنگام زایش فرزندش رسید. چون سپیده بامداد برزد، زردشت فرخ از مادر زادو در هنگام زادن بخندید. این نخستین معجزه زردشت بود و از خنده او پدر در شگفت شد و در دل گفت: «این قهره ایزدی است. چون هر فرزندی که از مادر بزاید می گرید.» نام او را زردشت نهاد، و همه جادوگران آن روزگار این را آفتی برای خود دانستند.

شاهی بود دوراسرون<sup>۱</sup> نام که سر کرده جادوگران بود. از آینده زردشت آگاهی داشت و می دانست که دین پاکیزه ای را آشکار خواهد کرد. پس از آگاهی از زادن او به نابودیش کمر بست، بر باره خود بر نشست و به سوی خانه پوروشسب روان شد و به بالین زردشت شیر خواره در آمد و تیغ آبداری کشید تا او را به دو نیم کند. در زمان به فرمان ایزد جان پرور دست او خشک شد. این دومین معجزه زردشت بود.

جادوان از پا نشستند، زردشت را از پدر ربودند و سوی صحرا شدند. کوه هیزمی برپا کردند و آتشی برافروختند و زردشت را در آن آتش افکندند، باز به فرمان یزدان پیروزگر از آتش بر او آزاری نیامد. چون مادر زردشت بر این کار آگاهی یافت به صحرا دوید و فرزند را برگرفت و این سومین معجزه زردشت بود.

این راز که آتش بر زردشت کارگر نشد درهمه جا پیچید. جادوان باز چاره دیگری کردند و به فرمان دوراسرون زردشت را که کودک شیرخواری بود در نهان

(۱) در متن های پهلوی به صورت دُورَسرو، نك به دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۴ و غیره و گزیده های زادسپهر، فصل دوازده، بند ۱ و غیره.

بر گرفتند و او را در گذر گاوان افکندند تا در زیر پای رمه گاوان تباد شود. اما به فرمان یزدان، پیشرو گاوان کودک را چون مادری در میان دست و پای خود گرفت و پس از آنکه همه رمه بگذشت، زردشت را به کناری نهاد و خود در پی گاوان راهی شد. مادر برسید و فرزند را بر گرفت. این چهارمین معجزه زردشت بود.

باردیگر به فرمان دوراسرون، زردشت را که از پای گاوان رسته بود، در گذرگاه گله اسبان بیفکندند. در اینجا نیز به فرمان پروردگار مادیانی به بالین او آمد و او را از گزند دیگر اسبان نگاهبانی کرد و پس از گذشتن همه اسبان خود در پی آنها روان شد. مادر کودک او را بر گرفت و به سرای خویش برد. این پنجمین معجزه زردشت بود.

دورا سرون جادوگر، چاره دیگری کرد. این بار فرمان داد که لانه گرگی را که بچه‌های کوچک دارد، بیابند و بچه گرگها را بکشند و زردشت را بربایند و در این لانه بگذارند تا چون گرگ درنده از کوه برسد، با دیدن فرزندان مرده خویش، زردشت را بدرد. چنین کردند. گرگ بر بالای سر زردشت رسید. به فرمان یزد، زردشت دست و پای زد و دست او بر دهان گرگ خورد و در زمان دهان او بسته شد. گرگ با مهربانی بر بالین او نشست. سپس دومیش دوان از کوهسار آمدند و پستان پر از شیر خود را به دهان او گذاشتند و به نوبت به او شیر دادند و با بخشایش یزدان گرگ و میش با هم بر بالین او بودند. سرانجام مادر او در رسید و چون گرگ را بر سر کوه دید بر این گمان بود که او را دریده است. اما فرزند را تندرست یافت و با او به سوی خانه به راه افتاد. این ششمین معجزه زردشت بود.

جادوگران درمانده و شگفت زده انجمن کردند. بر تروش جادوگر گفت که: «من از کار زردشت آگاهم. او با چاره‌خواهی‌های ما تباہ نگردد که یزدان او را از هربدی نگاه می‌دارد. فره ایزدی نگاهبانش است. بهمن او را به نزد خدای برود و راز هر دو جهان بر او آشکار شود و پادشاه دادگری به نام شاه گشتاسب او را یاری



کند.» پوروشسب چون این سخنها را شنید به دل شادمان شد.

پیر خردمند و هوشیاری در آن روزگار بود به نام بُرزین کرُوس<sup>۱</sup>. به هنگام بانگ خروس به سوی خانه پوروشسب آمد و به او گفت که: «این پسر را به من بسپار تا او را از شور و شر دور نگاهدارم و چون فرزندی شایسته پرورانم». پدر چنین کرد و بدین گونه زردشت تا هفت سالگی از گزند دیو و جادو برست. چون به هفت سالگی رسید، باردیگر دُراسرُون و دیوان به خانه او رفتند و خاندان او را بترسانیدند، ولی زردشت نترسید و نیرنگ جادوان بر او کارگر نشد.

پس از آن زردشت بیمار شد و آگاهی به جادوگران رسید. بر تروش جادو آب مایه‌ای پلید، آغشته به ناپاکیها پرورد و به قصد نابودی او همچون داروی بیماری برای او برد. ولی زردشت به فرمان خداوند از این راز آگاهی یافت و از نوشیدن آن سر باز زد.

روزی پوروشسب تنی چند از مهران جادوگران را به همراهی دُراسرُون و بر تروش به خانه خویشان به مهمانی برد و خورشهای نیکو بیاورد و آنگاه به بر تروش گفت: «نیرنگی بساز (= دعایی بخوان) که دلشاد گردیم. زیرا جادوگری نیک دانی و بر جادوگران مهتری.» زردشت به پدر گفت که «گفتار نادرست مگو، ترا به نیرنگ این جادوچه نیاز که راه او بیراهه است و سرای جادو به دوزخ بود و من به فرمان ایزد داد گر کار او زیروزیر کنم.» همه جادوان خیره ماندند. بر تروش چون چنین دید عقل و هوش از او رفت و به سوی خانه خویش روان شد. شب او را تب گرفت و از آن تیمار جان داد و زن و کودکانش نیز به همین درد گرفتار شدند.

زردشت جوانی پانزده ساله شد و همیشه سر بر آستان ایزد داشت و یاور همه

(۱) از این شخصیت در متن‌های دینکرد و گزیده‌های زادسپرم سخنی به میان نمی‌آید.

چون سی ساله شد، با مردان و زنانی از خویشاوندان به سوی ایران زمین آمد و چون به دریا رسید، کشتی و زورقی نبود. زردشت نمی‌دانست چگونه این مردمان را گذر دهد. از دل پیش ایزد بنالید و از او چاره‌ای برای گذر از دریا خواست. ایزد بدان مردمان فرمود که با شتاب به آب زنند و آنان چنین کردند و بی آنکه جامه از تن برکنند همانند کسانی که از پل گذرمی‌کنند از آب گذشتند.<sup>۱</sup>

در روز آنیران<sup>۲</sup> از ماه اسفندارمد زردشت پاکیزه دین به مرز ایران زمین رسید. جشنی بود و بزرگان فزون از شمار بدان جشنگاه آمدند. زردشت نیز خواست راهی آنجا شود. در راه شب تیره برآمد. زردشت را خواب فراگرفت و به خواب دید که لشکرانبوهی از باختر<sup>۳</sup> با کینه‌خواهی به سوی او آمدند و راه بر او بستند و در همان آن لشکری از نیمروز با ساز و برگ جنگ به پذیرة این لشکر باختر در آمدند و آنها بگریختند. خواب را چنین گزارش کردند که چون زردشت پیش یزدان شود، و از رازها آگاه گردد، در بازگشت و هنگام آشکار کردن «دینِ به» دیوان و جادوان آگاهی یابند و به رزم با او کمر بندند. از این کار میدیومه آگاه شود و به «دینِ به» بگردد و دیوان بگریزند. زردشت از گزارشی که از خوابش شد، آسوده گشت و روی به سوی جشنگاه آورد و خرم و شادان بود.

پس از بازگشت از جشنگاه، در هنگام دمیدن خورشید، در روز «دی به مهر»<sup>۴</sup> ماه اردیبهشت نزدیک دریا رسید. نام اوستایی آن دایتی است و آن چهار بخش بود. زردشت به آب رفت. بخشی تا ساق، بخشی تا زانو، بخشی تا میان تن و

(۱) در دینکرد، هفتم، چنین داستانی وجود ندارد اما درگزیده‌های زادسپرم، فصل چهارده، گوندای از این حکایت آمده است.

(۲) آنیران روز سی‌ام ماه است.

(۳) باختر به معنی شمال و در فرهنگ ایران باستان جایگاه دیوان است.

(۴) روز پانزدهم ماه.

بخشی از گردن به بالا. و این نشانه آن بود که در این به هزار سال دین، به چهار بار تازه گردد. اول با زردشت سفیتمان، دوم هُشیدر<sup>۱</sup> و سوم ماه هُشیدر<sup>۲</sup> و چهارم ساسانش<sup>۳</sup>.

زردشت سروتن در آب شست و چون به خشکی آمد جامه خوشبوی پوشید و همان روز به فرمان خدا بهمن بر او آشکار شد. بهمن درخشنده بود و از دور مانند خورشید می نمود و جامه ای از نور بر تن داشت. به زردشت گفت که: «در دنیا چه نامی جویی و چه کامی داری؟» زردشت گفت: «جز خشنودی خدا و راستی نجویم.» بهمن سخنان شایسته او را شنید و او را به پیش یزدان رهنمون شد. به زردشت گفت که: «دو چشم خویش را فرا گیر و پیش رو». و آنگاه چون چشم گشود، تن خویش را در مینو دید و به انجمنی نگر بست چنان پر نور که از نور ایشان سایه خویش را نمی دید. میان او و انجمن بیست و چهار گام فاصله بود. از میان فرشتگان به پیش یزدان فراز آمد و در خور ارزش او نماز برد و سخنها از دادار پرسید.

ایزد او را بر اسرار آفرینش آگاه کرد و امشاسپندان و نیز اهریمن را بر او نمود، و بدین گونه نیرنگهای اهریمن بر او کار گر نشد و زردشت پاسخهای شایسته به او داد.

چون زردشت از کار خدای آگاه تر شد، زمان آزمایشهای گوناگون فرا رسید. کوهی از آتش فروزنده دید. فرمان پروردگار چنین بود که آن پر خرد بر آن آتش نیز هم بگذرد. زردشت بر آن آتش تفته به بلندی کوه گذر کرد و آسیبی بر او نیامد. سپس به فرمان پروردگار، روی بگذاختند و بر سینه سیمگونش ریختند، باز آسیبی بر او نیامد. دگر باره شکمش را بشکافتند و اندرون آن را باز بر جای گذاشتند. کسی

(۱) منظور اوشیدر / هوشیدر است.

(۲) منظور اوشیدر ماه / هوشیدر ماه است.

(۳) منظور سوشیانس یا سوشیانت است.



را که یزدان پشت باشد روز گار همین است.

پروردگار به زردشت گفت که: «این آزمایشها را برای مردم شرح بده. زیرا در زمانی که دین بهی در جهان آشکار شود، مردمان در دین شك و گمان کنند. در این زمان موبدان موبدی به نام آذرباد مهراسفند<sup>۱</sup> برای زدودن گمان از جان و دل مردمان روی گداخته بر سینه ریزد و گزندی نیابد.

سپس زردشت از نماز و نیایش پرسید و پاسخ شنید. یزدان اوستا و زُند را بدو آموخت و بدو گفت که: «پیش گشتاسب اوستا را بخوان. چون زردشت از پیش یزدان باز آمد، بهمن او را پذیره شد و به او گفت که: «گوسفندان و همه رومه ها را به تو سپردم» به موبدان و ردان بگو تا آنها را نیکو دارند و بره و گوسفند جوان را بیش از اندازه نکشند و چهارپا را گرامی دارند.»

اردیبهشت به او پیام داد که: «هر آذری که در هر جا و در هر کشوری می بینی نیکو دار» و فرمان ده در هر شهر آتشکده برپا کنند و آیین های سده را فراموش ننمایند و همیزم خشك و بوی خوش بر آتشها نهند.»

شهریور امشاسپند گفت که: «این پیام را بر مردمان و بر هر کس که زین افزاری دارد برسان که زین افزار خود را آراسته و پیراسته دارند.»

اسفندارمد امشاسپند گفت که: «فرمان داد آفرین این است که روی زمین را از خون و پلیدی و از مردگان نگاه دارند و زمین را آبادان کنند.»

خرداد امشاسپند بدو گفت که: «آبهای روان را به تو سپردم تا مردم آن را با آلودگی ها نیالایند و پاك نگاه دارند.»

امرداد امشاسپند به زردشت سفارش کرد که: «مردم رستنی ها را پاس دارند آنها را بیهوده برنکنند و تباه نکنند که آسایش مردم و چهارپا از آنهاست.»

زردشت همه این سخنان و رازهای ایزدی را شنید و باز گشت. دیوان آگاهی

(۱) نك به دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۵.



یافتند و به پیکار با او شتافتند. زردشت اوستا و زند خواند و دیوان رمیدند و به زیر زمین نهان شدند و جادوگران زار و لرزان شدند.

پس از پیروزی بر لشکر اهریمن، زردشت به سوی بلخ روان شد و به سوی درگاه گشتاسب رفت و به بارگاه او درآمد. شاه بر تخت عاج بود و بزرگان به پیرامون.

زردشت آفرین کرد و گفتار خود آشکار نمود. گشتاسب فرمان داد کرسی زرین آوردند و زردشت بر آن نشست و با دانایان به مناظره پرداخت و بر همه آنها پیروز شد. گشتاسب در نزدیکی جایگاه خود او را خانه داد و فیلسوفان دربار تنگدل شدند و آن شب نخفتند و برای روز دیگر آماده شدند. روز دیگر همچنان زردشت بر آنان در گفتار پیروز شد و روز سوم نیز به همان گونه گذشت.

سرانجام زردشت پیامبری خود را پیش گشتاسب آشکار نمود و اوستا و زند را پیش آن شاه ارجمند آورد و شاه گفت که باید درنگریست. دانایان دربار بسیار رنجیدند و دلشان از اندوه و غم پر خون شد. پنهانی همداستان شدند که به زردشت آسیب رسانند و او را رسوا کنند. درباری را که در دربار گشتاسب بود و کلید خانه زردشت را داشت، فریفتند و کلید خانه را برگرفتند و با چنین ترفندی، هنگامی که زردشت نبود به خانه او وارد شدند و در همه گوشه‌های آن خانه خون و پلیدی و موی و مردار و استخوانهای مرده پنهان کردند و هنگامی که زردشت در پیشگاه گشتاسب اوستا و زند برمی خواند، سخن از جادوگری او و کارهای زشتش به میان آوردند و با نشان دادن آن پلیدیها در گوشه و کنار خانه زردشت، دل گشتاسب را بر او تیره کردند و او را جادو گر جلوه دادند. گشتاسب سخن ایشان را باور کرد و حکیمان با چنین حيله‌ای بر مهر خود در دل گشتاسب افزودند. گشتاسب زردشت را با دشنام فراخواند و این پلیدیها را بر او نمود. هر چند زردشت گفت که این پلیدیها از آن او نیست سودی نکرد. گشتاسب اوستا و زند را بینداخت و فرمود تا او را در بند کنند و زردشت بی هیچ گناهی يك هفته در زندان بماند.

گویند گشتاسب را اسبی بود پیلوار و چون عروسی در خرام که با باد پهلوزدی و نام او «اسب سیاه» بود. گشتاسب آن را گرانمایه می‌داشت روزی در بامداد هنگامی که مهتر به بررسی اسبان می‌پرداخت «اسب سیاه» را بی‌دست و پا دید و چون خوب نگریست دریافت که چهار دست و پای او در شکمش فرو رفته است. مهتر بی‌تاب شد و دوان تا تخت شاه آمد و حال اسب سیاه را گفت. گشتاسب دژم شد. حکیمان را یکایک بخواند تا چاره اسب کنند. هیچکس چاره‌ای نیافت و حکیمان نیز در کار فروماندند. گشتاسب دلتنگ شد و از اندوه این اسب چنان غمین و بی‌تاب گشت که نه چیزی خورد و نه کاری کرد. زردشت همچنان در زندان به سر می‌برد. مردمان و لشکریان چنان دل‌مشغول بودند که او را از یاد برده بودند و حتی حاجبی هم که برای او غذا می‌برد او را فراموش کرده بود. شامگاهان به یاد او افتاد و برای او خوراکی برد و چگونگی حال اسب سیاه و اندوه بی‌اندازه گشتاسب و دیگران را باز گفت. زردشت بدو گفت که به شاه گشتاسب بگو که: «اگر مرا از این جای تیره بیرون بیاورد، دست و پای اسب را از شکم او بیرون آورم و تیمار او کنم.» فردای آن روز حاجب این پیشنهاد را به گشتاسب رساند و همانگاه شاه به حاجب فرمود که زردشت را به بارگاه باز آورند.

زردشت چون به پیشگاه شهریار رسید، بر او آفرین کرد. گشتاسب داستان اسب را با او گفت. زردشت گفت: «ای شه کامکار، اگر تو با درست پیمانی و بدون شك و شبهه چهار کار به جای آوری دو دست و پای این اسب نیز از شکم او بیرون آید.»

شهریار از زردشت پرسید که «این چهار کار چیست تا ما پیمان کنیم که آن را به جای آوریم؟» زردشت گفت که: «بر بالین اسب سیاه آن را بگوییم.»

زردشت چون اسب را بنگرید در شگفت ماند و به گشتاسب گفت: «از این چهار درخواست یکی این است که تو این سخن راست را بر زبان آوری که من بی‌گمان پیامبرم و فرستاده ایزد داور و جز آنم که بر من نسبت ناروا دادند. اگر

دلت با زبانت راست باشد کامت بر آید».

شهریار پذیرفت و این سخن را بر زبان آورد و چون زردشت گفتار شاه را شنید، در پیشگاه کردگار نیایش کرد و بنالید. آنگاه دست اسب رامالش داد و دست راست او همانطور که گشتاسب خواسته بود بیرون آمد. همه خرم شدند و بر او آفرین خواندند.

سپس زردشت گفت: «ای شه نیکنام، دومین درخواست من این است که به یل اسفندیار، پسر نامورت بفرمای که در پیش تو با من پیمان کند که یاور دین یزدان باشد.» چون اسفندیار سوگند خورد که زردشت را یار و پشت باشد، پای راست اسب گشتاسب به فرمان ایزد بیرون آمد.

درخواست سوم زردشت این بود که او را به سراپرده گشتاسب رهنمون شوند تا او با همسر گشتاسب و مام اسفندیار سخن بگوید، چنین کردند و او به شهبانو چنین گفت: «ای بانوی بانوان، همسر و فرزند تو بادل پاک دین را پذیرفتند. باشد که دل روشن تو نیز «دین به» را بپذیرد.» آن پاک زن پذیرفت. زردشت به کنار اسب آمد و پیش جهان آفرین نالید و پای چپ اسب در زمان بیرون آمد و درست شد.

زردشت برای درخواست چهارم خویش به گشتاسب گفت: فرمان بده تا درباری که کلیدخانه مرا داشت به پیشگاه آید و به تو سخن راست را بگوید که آن پلیدها چگونه در خانه من جای گرفت.

چنین کردند. دربان در پیشگاه گشتاسب از بیم لرزید و زنهار خواست و سخن راست را باز گفت که چگونه فیلسوفان دل او را نرم کردند و به او رشوه دادند و او را به این کار زشت واداشتند. گشتاسب فرمود که آن چهار فیلسوف را زنده به دار کنند و به این گونه دست چپ اسب نیز بیرون آمد و دل شهریار نیز از غم برست. گشتاسب زردشت را نیکو بنواخت و از او پوزش خواست و کار راست شد. گشتاسب آیین او را پذیرفت و از پیمان بسته بیرون رفت.



فردای آن روز زردشت به دربار آمد و چهره بدخواهان همچون گاه زرد بود. گشتاسب بدو گفت که: «من چهار آرزو دارم که می‌خواهم ایزد بر آورد: آرزوی نخستین من این است که بدانم در جهان دیگر جای من چون است؟ دوم این که تن من چنان شود که زین‌افرازی بر آن کارگر نگردد. سوم این که هر آنچه در جهان خواهد بود از نیک و بد و آشکار و نهان از پیش بدانم. چهارم این که تا رستاخیز روان من از تن نگریزد.»

زردشت او را گفت: «برای پذیرش این آرزوها پیش دادار نیایش کنم، ولی تو باید از این چهار درخواست یکی را برای خود بگزینی و سه آرزوی دیگر را برای سه کس دیگر بخواهی. چون ایزد به یک تن این چهار را نمی‌بخشد.» گشتاسب بر این فرمان سر بر نهاد و نخستین آرزو را برای خود کرد تا جایگاه خویش را در جهان دیگر ببیند. زردشت بر درگاه ایزد نیایش کرد و ایزد این خواهش گشتاسب را پذیرفت.

فردای آن روز چون شهنشاه بر تخت نشست و زردشت به پیشگاه آمد دربان دوان آمد که چهار سوار سبزپوش بر در هستند با زین‌افزار گارزار، هر یک به کردار کوهی روان، خفتان و بوگستوان دارند. گشتاسب از زردشت پرسید که: «اینان چه کسانی هستند؟ زردشت هنوز پاسخ نداده بود که سواران از بام فرود آمدند و به سوی تخت شاه رفتند. اینان که بهمن و اردیبهشت و آذر خرداد و آذر گشتاسب بودند به گشتاسب گفتند: «ما هر چهار فرستاده ایزدیم به نزد تو. ایزد گوید که: زردشت را نکودار و او را در خطر مینداز که زردشت فرستاده من است و جهانی را به فرمان او داده‌ام.»

شاه از سهمناکی دیدار آن چهار تن خموش و بیهوش از تخت فرو افتاد و چون هوش بازیافت گفت: «من کهنترین بندگانم و به فرمان ایزد کمر بسته‌ام.» فرستادگان

(۱) منظور آذر فرنبغ نك به وجر کرددینی، بند ۲۵.

(۲) آذر گشتاسب یا آذر گشتاسب، نك به وجر کرددینی، بند ۲۵.



ایزدی چون این پاسخ را شنیدند، در زمان چون تیری که از کمان برجهد،  
برفتند.

گشتاسب به زردشت گفت: «فرمان تو برجان من چون فرمان یزدان است.»  
و زردشت به او گفت که: «آرزوی ترا درخواست کردم.» زردشت فرمود درون<sup>۱</sup>  
برپا دارند و در آن درون می، گل، شیر و انار بگذارند. گشتاسب از آن می‌یشت  
شده<sup>۲</sup> خورد و سه روز بخفت و روانش به‌مینوشد و همه چیز را در آنجا آشکارا بدید  
و پایه خود و هر کسی را در آنجا یافت. پشتن شیر یشت شده را خورد و جاودانه  
شد. جاماسب گل یشت شده را برگرفت و همه دانشها بر او روشن گشت. اسفندیار  
دانه انار یشت شده را خورد و روین تن گشت.

چون گشتاسب بیدار شد بر کردگار آفرین کرد. زردشت را پیش خواند و  
او اوستا و زند خواند و از این گفتار، دیوان گریزان شدند و به‌پرزمین پنهان گشتند.  
زردشت گشتاسب را درباره دین اندرز داد.

از این پس پیشگوییهایی درباره آینده جهان آمده است<sup>۳</sup> که چون بازند گینامه  
زردشت چندان ارتباطی ندارد، از نقل آن چشم می‌پوشیم.

(۱) نك به وجرکردینی، بند ۱۹.

(۲) یعنی دعا خوانده.

(۳) نظیر این مطالب را در کتاب پهلوی دَنَدَوَهْمَن یَسَن می‌یابیم.

## بخش هشتم

ملل و نعل شهرستانی

### \* زندگانی زردشت به روایت شهرستانی

زردشتیان پیروان زردشت پسر پوروشسباند که در زمان گشتاسب پسر لهراسب شاه ظهور کرد. پدرش از آذربایجان و مادرش از ری بود و دوغدویه نام داشت....

زردشتیان بر آنند که خدای تعالی در زمانی از ملکوت خود که در صحیفه‌های نخستین و کتاب اعلی<sup>۱</sup> مذکور است، آفرینشی روحانی<sup>۲</sup> را آفرید، و چون سه هزار سال گذشت، خواست او بر این قرار گرفت که در صورتی از نور درخشان، صورت انسان را ترکیب کند؛ و هفتاد فرشته بزرگوار را گرد او جمع کرد، و خورشید و ماه ستارگان و زمین و آسمان را آفرید که سه هزار سال بی حرکت بودند. آنگاه روح<sup>۳</sup>

\* این بخش برگردانی است از متن عربی کتاب الملل والنحل به کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۳۷۵/۱۹۵۵، ص ۵۸۳ به بعد؛ چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه. ق. ص ۱۱۵ به بعد؛ به کوشش کورتن (Cureton)، لایپزیک، ۱۹۲۳ ص ۱۸۵ به بعد، نیز نک به ترجمه فارسی ملل و نحل از افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به کوشش جلال نائینی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۳ به بعد.

(۱) احتمالاً منظور کتاب اوستاست.

(۲) آفرینش مینویی در اصطلاح کتابهای پهلوی.

(۳) منظور فرّوهر زردشت است. نک به دینکرد، هفتم. فصل دوم، بند ۲۲ به بعد.

زردشت را در درختی که آن را در بهشت برین آفریده بود، قرار داد، و هفتاد فرشته بزرگوار را در پیرامون آن گرد آورد، و آن درخت را در قله‌ای از کوه‌های آذربایجان به نام اسموندگر<sup>۱</sup> کاشت. آنگاه شبیح زردشت را با شیر گاو آمیخت<sup>۲</sup>، و پدر زردشت آن را نوشید. آن شبیح در زهدان مادر به صورت نطفه و بعد به صورت مضغه (تکه گوشت) درآمد. آنگاه شیطان (= اهریمن) به دشمنی با مادر برخاست و او را دچار بیماریها کرد. سپس مادر از آسمان ندایی شنید که دلالت بر شفای او داشت، و (از بیماریها) شفا یافت.<sup>۳</sup>

چون زردشت متولد شد، خنده کرد که حاضران متوجه آن شدند. سپس (بدکاران) دست به حيله زدند و زردشت را بر سر راه گاوان و اسبان و گرگان نهادند، اما هر کدام از آن حیوانات به پاسبانی از آن کودک در برابر هم‌جنسان خود پرداخت.<sup>۴</sup>

پس از آن زردشت بزرگ شد تا به سن سی سالگی رسید و خدای تعالی او را به رسالت و پیامبری مردمان برگزید<sup>۵</sup>. آنگاه گشتاسب شاه را به دین خویش خواند و گشتاسب آن را پذیرفت<sup>۶</sup>. دین اومئیتی بر پرستش خدا و عدم پرستش شیطان، فرمان به نیکوکاری و نهی از زشتکاری و دوری جستن از بدیها بود....<sup>۷</sup>

(۱) متن: اسمویندگر که تصحیف آسنوندگر (کوه آسنوند) است. نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۲.

(۲) در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۳۷ «گوهر تن» (جسم).

(۳) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۳۸ به بعد.

(۴) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۵۳ به بعد.

(۵) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۲ به بعد.

(۶) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۵۱ به بعد.

(۷) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بندهای ۶۳ و ۶۶ به بعد.

(۸) بخشی از متن که شرح بعضی از عقائد زردشت است و با زندگی‌نامه اساطیری او ارتباطی ندارد، در ترجمه حذف شد.



زردشتیان معجزات بسیاری را بدو نسبت می‌دهند، از آن جمله است:  
 دست و پای اسب گشتاسب در شکم حیوان فرو رفته بود، و در این هنگام  
 زردشت در زندان بود. گشتاسب او را آزاد کرد، و دست و پای اسب باز شد.<sup>۱</sup>  
 معجزه دیگر اینکه: در دینور به کوری برخورد. گفت: «گیاهی را بر گیرید و  
 شیرهایش را در چشم وی بریزید تا بینا شود.» و آن گیاه را برای آنان توصیف کرد.  
 چنین کردند و کور بینا شد.<sup>۲</sup> و این، به علت آشنایی وی به خواص آن گیاه بود و به  
 هیچ‌روی از نوع معجزات نبود.

### جیهانی در مقاله‌ای از مقالات مربوط به زردشت درباره مبدعها آورده است<sup>۳</sup>

دین زردشت، دعوت به دین مازدَیسنان<sup>۴</sup> است و معبودش اورمزد است.  
 فرشتگانی که میانجی رسالت او از سوی اورمزد بودند، عبارتند از: بهمن، اردیبهشت،  
 شهریور، اسفندارمد، خرداد و مرداد. زردشت این فرشتگان را دید و علوم را از آنان  
 فراگرفت، و میان او اورمزد، بی میانجی، پرسشها و پاسخهایی مبادله شد:<sup>۵</sup>  
 نخست: زردشت گفت: «آن چیست که بود و اکنون نیز وجود دارد؟»  
 اورمزد گفت: «من و دین و کلام.» دین، عمل اورمزد است، و کلام او،  
 ایمان اوست<sup>۶</sup> [کلام، کلام اوست]، و دین برتر از کلام اوست، زیرا عمل برتر از

(۱) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بنده ۷.

(۲) در منابع دیگر از این معجزه سخنی به میان نیامده است.

(۳) این قسمت در چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه. ق، ص ۱۱۷ به بعد و نیز در چاپ بدران، همان مأخذ، ص ۶۵۱ به بعد آمده است. این بخش را دومناش به فراتسه ترجمه کرده است:

J. De Menasce, «Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme»,  
*Donum Natalicium H. S. Nyberg Oblatum*, Uppsala, 1954, 50-59.

(۴) متن: مارسیان. دومناش: مزدیسنان.

(۵) نك به گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۳ و (دانشنامه، ص ۴۱ به بعد.

(۶) متن: کلامه و ایمانه.

نخستین فرشته‌ای که آفرید، بهمن بود، ودین را بدو آموخت و جایی را از جایگاه نور بدو اختصاص داد، و از ذات خویش، ذاتی را بدو بخشید. بنا بر این عقیده، سه مبدء وجود دارد.

پرسش دوم: «چرا همهٔ اشیاء را در زمان بی‌کرانه (غیرمتناهی) نیافریدی؟ زیرا که زمان را به دو بخش کردی، بخشی را محدود و بخشی را نامحدود؛ اگر آنها را در زمان نامحدود آفریده بودی، هیچ چیزی از میان نمی‌رفت.» اورمزد گفت: «در این صورت امکان نداشت که آفات اهریمن گناهکار از میان برود.»

پرسش سوم: زردشت گفت: «از چه این جهان را آفریدی؟» اورمزد گفت: «همهٔ این جهان را از نفْس<sup>۱</sup> خویش آفریدم. اما نفْسهای نیکان را از موی سر خود<sup>۲</sup>، و آسمان را از مغز خود<sup>۳</sup>، . . . . . از پیشانی خود، و خورشید را از چشم خود، و ماه را از بینی خود، و ستارگان را از زبان خود، و سروش و دیگر فرشتگان را از گوش خود، و زمین را از عصب پای خود آفریدم<sup>۴</sup>».

زردشت گفت: «این دین را نخست بر چه کسی نمودی؟»<sup>۵</sup>

- (۱) از خود آفریدم. نظیر این گفته در «وایات پهلوی»، فصل ۴۶ (ص ۱۲۸) به بعد آمده است که در جزئیات با روایت جیهانی تفاوتی دارد.
- (۲) در «وایات پهلوی»، بند ۱۳: گیاه را از موی (خویش) آفرید.
- (۳) در «وایات پهلوی»، بند ۴: آسمان را از سر (خویش) آفرید.
- (۴) متن مغشوش است: والظفر والمعاضد: انگشتان و بازو.
- (۵) در «وایات پهلوی»، بند ۵: زمین را از پای (خویش) آفرید.
- (۶) این سؤال در متن عربی از قلم اقتاده است. نظیر این مطلب و دنبالهٔ آن با تفصیل بیشتری در دینکرد، هفتم، فصل ۱، بند ۷ تا ۳۲ و نیز دینکرد، نهم، فصل ۳۶ (بدکوشش مدن ص ۸۵۱) آمده است.

اورمزد گفت: «این دین را نخست به گیومرت عرضه داشتم که آن را دریافت و بدون فراگیری و تحصیل آن را حفظ کرد.»

زردشت گفت: «چرا این دین را از طریق و هم به گیومرت نمودی و به من از راه گفتار القا کردی.»

اورمزد گفت: زیرا لازم است که تو این دین را فراگیری و به دیگران پیاموزی، حال آنکه گیومرت کسی را نداشت که آن را بپذیرد. پس بهتر است که خاموش باشی تا من سخن بگویم و تو بشنوی، و تو سخن بگویی و مردمان (سخن ترا) بشنوند و بپذیرند.»

زردشت به اورمزد گفت: «آیا این دین را پیش از من بر کسی، جز گیومرت، نموده‌ای؟»

اورمزد گفت: «آری، این دین را به \*جمشید<sup>۱</sup> نمودم، به علت اینکه ضحاک را منکر بود.»

زردشت گفت: «چون می‌دانستی که او دین را نمی‌پذیرد، پس چرا آن را بدو نمودی؟»

اورمزد گفت: «اگر دین را بدو نمی‌نمودم، دین به تو نمی‌رسید. همچنین آن را به فریدون و کیارش<sup>۲</sup> و کیقباد و گرشاسب<sup>۳</sup> نمودم.»<sup>۴</sup>

۱) در نسخه‌ها کلمه تصحیف شده است: جم خمسین نجماً مجسماً یا جسماً مجسماً که ظاهراً تصحیف جمشاد (= جمشید) است.

۲) در متن ملل و نحل چاپ بدران کیکاوس ولی در نسخه بدل کیارس (= کیارش، کی‌آرش) آمده است. دومناش، همان مأخذ، ص ۵۳ ح ۲، با مقایسه با عبارت دینکرد، نهم، کی‌آرش را مرجع دانسته است.

۳) متن چاپ بدران: گرشاسب. اما نسخه بدلها: کوشاسب، کرشاسب.

۴) در دینکرد، نهم، همانجا چنین آمده است: «دین را به جمشید دارنده رمة خوب نمودم

(= عرضه کردم)، به فریدون روشن (= نورانی) بلند نمودم، به کی‌آرش نمودم و به گرشاسب از خاندان سام نمودم و آنان بپذیرفتند.»

زردشت گفت: «آفرینش جهان و ترویج دین برای چیست؟»  
 اورمزد گفت: «نابودی دیو گناهکار بجز از راه آفرینش جهان و ترویج دین  
 ممکن نیست، و اگر دین رواج نیابد، پیشرفت امور جهان ممکن نیست.»  
 چون زردشت دین را از دادار اورمزد پذیرفت و آن را استوار داشت و بدان  
 عمل کرد و در خانه پدر به زمزمه پرداخت،<sup>۱</sup> کَرَب<sup>۲</sup> گناهکار از این کار به خشم آمد و  
 آشفته شد؛ زیرا او شریری بود پرازمرگ و ظلمت و بلا و محنت. سپس دیوان خویش  
 را فرا خواند که نامه‌هایشان از این قرار است<sup>۳</sup>: «بُود دیو،<sup>۴</sup> اثیاج دیو<sup>۵</sup>، نهان رَوش<sup>۶</sup>  
 دیو، فریفتار دیو<sup>۷</sup>، و به همه آنان دستور داد به نزد زردشت روند و او را بکشند.  
 زردشت از این کار آگاه شد و به خواندن (دعا) و زمزمه پرداخت، و بر طبق دین  
 مازدیسنان<sup>۸</sup> آب نثار کرد<sup>۹</sup> تا دیوان شکست خورده، گریختند. ستیزهای دیگری  
 نیز روی داد، اما زردشت دیوان را با خواندن ۲۱ آیه<sup>۱۰</sup> از کتاب خویش اوستا،  
 گریزاند، و دیوان از مردمان دور شدند.

- (۱) اوستا را معمولاً با زمزمه می‌خوانند.
- (۲) در متن کون، احتمالاً تصحیف کوی، اما در روایت پهلوی (دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۳  
 به بعد) به جای این کلمه اهریمن آمده است و این اعمال بدون نسبت داده شده است.
- (۳) نامه‌های این دیوان در نسخه‌های محل و نعل تصحیف شده است، موله، ص ۱۸۳، با مقایسه  
 روایت دینکرد، توانسته است این نامها را اصلاح کند.
- (۴) در پهلوی: سیج یا سیز. صورت متن عربی به شکل اوستایی کلمه نزدیک تر است.
- (۵) نهان رَوش (= پنهان کار) و فریفتار در متنهای پهلوی همیشه دو صفت دیو سیز (سیج)  
 است، در اینجا دو دیو جداگانه بدشمار آمده‌اند.
- (۶) متن مارسیان. در متن بدران: علی یدی آمده است که تصحیف علی دین است. در چاپ  
 سنگی تهران: بدین.
- (۷) منظور «آب زوهر» است. نک به ترجمه مینوی خرد، تعلیقات، ۱۵۲ تا ۱۵۵.
- (۸) ظاهراً منظور دعای آهونور است که ۲۱ کلمه دارد.



چون زردشت به کمال چهل سالگی رسید، و هم سخنی‌های او با اورمزد در طی هفت ملاقات<sup>۱</sup> با اورمزد، به پایان رسید و با قوانین دین خدا و فرائض و سنن او به کمال آشنا شد، خدا به او فرمان داد که به نزد گشتاسب شاه رود و ذکر خدا و نام او را بر شاه آشکار کند. زردشت فرمان خدا را به اجرا درآورد. نخست دوپادشاه<sup>۲</sup> آن ناحیه را به نامهای<sup>۳</sup> «اوروایتادینگگ» و «ویدویشث»<sup>۴</sup> به دین خویش خواند، و هر دو را به دین خدا و نپرستیدن شیطان و انجام دادن کار نیک و پرهیز از بدی دعوت کرد. آن دوپادشاه سخن او را نپذیرفتند و در گناهکاری سخت‌تر شدند. آنگاه بادی بر آنها وزید و هر دو را از زمین بلند کرد و در هوا قرارداد. مردمان گرد آمدند و آن دو را نظاره می‌کردند؛ پرندگان از هر جایی به آن دو روی آوردند و گوشت آنان را برکنندند و استخوانهایشان بر زمین افتاد.

چون زردشت به تبلیغ دین در پیش گشتاسب پرداخت، هر چه اورمزد پیش از آن بدو خبر داده بود، به او رسید از قبیل به زندان افتادن و گرفتار بلا شدن، تا اینکه داستان اسب (گشتاسب) پیش آمد که دست و پای او در بدنش فرو رفت، و هیچ اثری در جسم او از آنها پیدا نبود، و مردمان در آن کار فرو مانده و حیران بودند. گشتاسب زردشت را از زندان به درآورد و آن حال را از او پرسید. زردشت گفت: «این یکی از نشانه‌های راستی گفتار من است که خدای و آفریدگار مرا قبلاً از آن آگاه کرده بود.» و با آنان شرط کرد که اگر دعا کند و دست و پای اسب را خارج

(۱) نك به گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۳ و ذراشت نامه، ص ۴۱ به بعد.

(۲) نك به دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۶ به بعد، و نیز دبستان المذاهب، بهد کوشش رضا رحیم‌زاده ملك، ج ۱، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸۱.

(۳) در متن عربی فوربمازای و صورت‌هایی مانند آمده است که ظاهراً تصحیف اوروایتادینگگ متن پهلوی دینکرد، هفتم، فصل ۴ بند ۶ است. نك، موله، ص ۱۸۱.

(۴) در متن عربی: ببویدست، لویدست و غیره که تصحیف ویدویشث متن پهلوی دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۲۱ است. نك به موله، همانجا.

کند، بدو ایمان آورند. شرط را پذیرفتند. زردشت نام خدا را خواند و دست و پای  
اسب به همان گونه که بود، بیرون آمد، گشتاسب بدو ایمان آورد، و فرمان داد که  
دانشمندان زمان از بابل و ایران شهر گردهم آیند، و دستور داد تا با زردشت به  
گفتگو پردازند. پس از آنکه به مناظره با او پرداختند، بر فضیلت او معترف  
گشتند.

## کتابنامه

- آموزگار، ژاله، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۷۲، ۱۳۴۸ ص ۱۷۲ تا ۱۹۹.
- بهار، مهرداد، اساطیر ایران، تهران، ۱۳۵۲.
- همو، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲.
- بیرونی، آثار الباقیه، به کوشش زاحو، لایبزیك، ۱۹۲۳.
- تفضلی، احمد، ترجمه مینوی خرد، تهران، ۱۳۶۴.
- راشد محصل، محمدتقی، (مترجم)، گزیده‌های زادسپرم، تهران، ۱۳۶۶.
- زردشت بهرام بژدو، ذراتشت نامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد، الملل والنحل، به کوشش محمد بدران، قاهره ۱۳۷۵/۱۹۵۵؛ چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ق.؛ به کوشش کورنن، لایبزیك، ۱۹۲۳.
- مسعودی، التنبیه والاشراف، به کوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴.
- همو، مروج الذهب، به کوشش یلا، بیروت، ۱۹۶۶.
- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، تهران، ۱۳۳۸.
- میر ذوالفقار اردستانی، دبستان المذاهب، به کوشش رضا رحیم زاده ملک، تهران، ۱۳۶۲.
- میر فخرایی، مهشید (مترجم)، دوایات پهلوی، تهران، ۱۳۶۷.
- هیننگ، زردشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی، تهران، ۱۳۵۷.
- هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۸.

- Anklesaria, B. T. (ed.), *Bundahišn*, Bombay, 1908.
- Id. (ed.), *Vichitakiha-i Zatsparam (Wizīdagihā ī Zādspram)*, Bombay, 1964.
- Benveniste, E., 'L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens', *BSOS* VII, 1933-35, 265-274.
- Boyce, M., *A History of Zoroastrianism*, I, Leiden, 1975; II, 1982.
- Id., *Zoroastrians*, London, 1979.
- Boyce, M. - Gershevitch, I. (eds.), *Henning Memorial Volume*, London, 1970.
- Burrow, T., 'The Proto-Indoaryans', *JRAS*, 1973, 123-140.
- Dhabhar, N.D. (ed.), *The Pahlavi Rivāyat*, Bombay, 1913.
- Id., *Saddar Nasr - Saddar Bundahišn*, Bombay, 1909.
- Dresden, M., *Dēnkart (Dēnkard)*, Wiesbaden, 1966.
- Duchesne-Guillemin, J., *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962.
- Gnoli, G., *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980.
- Haug, M.—West, E. (eds.), *The Book of Ardā Virāf*, Bombay - London, 1872.
- Herzfeld, E., 'The Traditional Date of Zoroaster', J.D.C. Pavry (ed.), *Oriental Studies in Honour of C.E.P. Pavry*, London, 1933, 132-6.
- Humbach, H., 'A Western Approach to Zarathushtra', *JCOI* 51, 1984, 6 ff.
- Jackson, A.V.W., *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*, New York, 1919.



- Junker, H., 'Frauwelt'. ZII,2, 1923, p. 238.
- Klima, O., 'The Date of Zoroaster', *Arch. Or.*, 1959, 556 ff.
- Madan, D. M. (ed.), *Dinkart (Dēnkard)*, Bombay, 1911.
- Markwart, J., *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938.
- Marquart, *Ērānšahr*, Berlin, 1901.
- de Menasce, J., 'Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme,' *Donum Natalicum H. S. Nyberg Oblatum*, Uppsala, 1954, 50–59.
- Molé, M., *Culte, mythe et cosmologie dans l'Iran ancien*, Paris, 1963.
- Id., *La légende de Zoroastre*, Paris, 1967.
- Nyberg, H. S., *A Manual of Pahlavi*, I, Wiesbaden, 1964, II, 1974.
- Sanjana, P. (ed.), *Dinkard (Dēnkard)*, 1–19, Bombay, 1874–1928.
- Sanjana, P. (ed.), *Vičirkart ī Dēnik (Wizīrkard ī Dēnīg)*, Bombay, 1848.
- Shahbazi, Sh., 'The Traditional Date of Zoroaster Explained', *BSOAS* 40 (1977), 27 ff.
- Tavadia, J. (ed.), *Shāyast nē Shāyast*, Hamburg, 1930.
- West, W., *Pahlavi Texts*, Part 1, *Sacred Books of the East*, Vol. V, Oxford, 1880, Id., Part 4, *SBE*, Vol. XXXVII, 1892. Id., Part 5, *SBE*, Vol. XLVI, 1897.

## فهرستها \*

آراست ۱۵۹ ← آراستای	آب هومیگان ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۹۴
آراستای، آراست ۴۷، ۱۴۰، ۱۴۷	آب يك ۱۶۵
آسربایتیش (فرگرد) ۱۱۹	آتش (ایزد) ۵۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵
آسن خرد ۱۵۹	آتشکده ۶۴
آسیای مرکزی ۲۰	آثرون ۲۴
آهخت، آهختان ۹۱ ← هاختان	آذرباد پسر ایمید ۲۹
	آذرباد مهر سپندان، آذرباد مهر اسفند
	۱۸۰، ۱۰۷
ائیاج (دیو) ۱۹۴	آذربایجان ۲۱، ۳۹، ۶۴، ۱۳۳، ۱۴۱
اغت ۱۴۹	۱۴۴، ۱۵۳، ۱۸۹
اختر (برج) ۱۱۵	آذر برزین مهر ۱۶۸، ۱۵۵، ۱۶۸ ←
ادوخوس ۱۶	برزین مهر
اراک ۶۰، ۶۱ ← راک، راک، راک، هرک، هرای	آذر خراد ۵۱، ۱۸۴ ← آذر فرنبغ
ارتشتاری (پیشه) ۸۳	آذر خوره ۱۶۸ ←
ارج، ارغ ۱۲۷، ۱۳۳ ← ایرج، ایرز	آذر فرنبغ (آتش) ۱۶۸
ارجاسب (تورانی، خیونی) ۲۵، ۵۱، ۵۲	آذر فرنبغ پسر فرخزاد ۲۹
۵۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۶	آذر کیوان ۷
۱۲۸	آذر گشتب، آذر گشتب ۵۱، ۱۶۸، ۱۸۴
	← گشتب

\* اعدادی که با حروف سیاه چیده شده، مربوط به مواردی است که در باره کلمه توضیح داده شده است.

اشہ ۸۸  
 اشی (خوب) ۱۱۹، ۱۰۳، ۴۲ — اہریشوننگ  
 افراسیاب (تورانی) ۷۲، ۱۶۴  
 افضل الدین صدرتر کہ ۳۳  
 افلاطون ۱۶، ۱۷  
 اکس (رود) ۲۲، ۲۳  
 اکومن ۴۲، ۱۲۸، ۱۲۹  
 امرداد (امشاسپند) ۱۸۰ — ہمداد  
 امشاسپند، امشاسپندان ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۷،  
 ۴۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۸۸،  
 ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۳،  
 ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،  
 ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۹  
 اناہیتا ۱۱۹ — تاهید، اردویسور  
 انگران (روز) ۱۳۹ — انیران  
 انگھان ۱۲۷  
 انگھد ۷۳  
 انیران (روز) ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۷۸ — انگران  
 انیران (غیر ابرانی) ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۶  
 اورگدسپ ۷۳  
 اورمزد ۱۸، ۲۴، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۷،  
 ۴۸، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۶۹، ۷۸،  
 ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷،  
 ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۵۴،  
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۴، ۱۹۵  
 اورمیہ ۲۹، ۶۴، ۱۳۳  
 اوروایتادنگگ (اوسخشان) ۴۸، ۴۹، ۸۸  
 ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۳۸، ۱۹۵  
 اوروت نرہ ۲۵  
 اوروتسپ ۱۲۶

ارجت ارشن ۷۳  
 ارجت ارشو ۱۲۷  
 ارداویراف نامہ ۱۶  
 اردشیر اول ہخامنشی ۱۶  
 اردویسور ۴۲، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۲ —  
 تاهید، اناہیتا  
 اردیہشت (امشاسپند) ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲،  
 ۶۳، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۵،  
 ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸،  
 ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۱  
 اردیہشت (ماہ) ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۷۸  
 ارزوہ (ماہی) ۱۲۴  
 ارس (رود) ۱۴۵، ۱۴۶  
 ارسطو ۱۶  
 ارش ۶۵  
 ارغ — ارج، ایرج، ایرز  
 اریج ۷۳  
 ازان ۱۳۰  
 اسپندارمہ، اسفندارمہ (امشاسپند) ۶۳،  
 ۹۸، ۱۳۲، ۱۸۰، ۱۹۱ — سپندارمہ  
 اسفندارمہ (ماہ) ۱۳۹، ۱۷۸  
 اسفندیار ۲۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۱۱۶،  
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۵ — سپندو ذاتہ  
 اسفیان ۷۳، ۱۲۷  
 اسکندر ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷  
 اسموخنونت ۱۲۹  
 اسموند گر (کوہ) ۱۹۰ — اسنوند  
 اسنوند (کوہ) ۳۹، ۶۴، ۱۴۵، ۱۴۶،  
 ۱۹۰  
 اشم و هو ۱۰۳

اوروشتران ۱۴۹

اوروینودا ۱۳۸ — اوروایتادنگ

اوستا ۲۱، ۵۷، ۵۹، ۷۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۴

اوسخش، اوسخشان ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱

۱۳۰

اوسند، اوسندام (کوه) ۱۳۴

اوسیگ ۸۸

اوشان ۸۵

اوشیدر، هوشیدر ۳۰، ۵۸، ۱۱۶، ۱۴۰

۱۷۹

اوشیدرماه، هوشیدرماه ۳۵، ۵۸، ۱۱۶

۱۷۹، ۱۴۰

اهریشونگک ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۲۱ — اشی خوب

اهریمن ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۶۴، ۶۸، ۷۲

۹۲، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸

اهلوسوت ۱۵۰

اهورامزدا ۲۳ — اورمزد

اهوکامه ۱۲۹

آهونور (دعا) ۴۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳

۱۱۴، ۱۲۲، ۱۹۴ — ایتا اهوریریو

ایران، ایرانشهر ۲۳، ۷۱، ۹۵، ۱۰۳

۱۶۵

ایرانویج ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۱۱۵، ۱۵۳

ایرانویز ۱۱۵ — ایرانویج

ایرج (پسر فریدون) ۷۳، ۱۲۷

ایرج، ایرز ۱۳۳ — ایرج، ارغ

ایریگک ۷۳، ۱۲۷

ایزدان ۶۶ و موارد بسیار دیگر

ایزیم ۱۲۷

ایست واستره ۲۴

اینگهان ۱۲۷

اینگهد ۷۳

بابل ۱۵، ۱۶، ۱۰۱

باختر ۱۷۸

برادر و خش ۱۳۰، ۱۳۴

برادر و ریش (تور، کرب) ۴۴، ۴۵، ۵۳

۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۵۶

برادر و ش ۵۳

برادر و گک ۱۶۴

برادر و ریش ۱۳۰

برادریش ۲۵، ۱۳۰ — برادر و ریش

برتر و ش ۱۷۶، ۱۷۷ — برادر و ریش

برزین کروس ۴۵، ۱۷۷

برزین مهر (آتش) ۵۰، ۵۱، ۱۶۶، ۱۶۷

— آذر برزین مهر

برسم ۱۶۸

بستور، بست ویری ۲۵

بس و شیبای ۱۳۹

بلخ ۲۲، ۴۹

بندوه ۲۴

بندھشن ۱۳

بود (دیو) ۹۴، ۱۹۴

بورگاو اسفیان ۷۳

بوی ۵۲

بهار بود (جشن) ۲۷، ۱۴۰

بهرام (ایزد) ۶۴

بهرام (آتش) ۱۴۵

بهرام بن فرهاد ۷

بهمن (امشاسپند) ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶



۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹

پوروشسپہ ۲۳ ← پوروشسب

پیترسب، پیترسپ ۷۳، ۱۲۷، ۱۷۵

پیداتخمہ ۶۴

تاریخ اسکندر، اسکندری ۱۴، ۱۵، ۱۸

تاریخ سلوکی ۱۴، ۱۵، ۱۸

تاریخ منجمان بابل ۱۵

تاریکان ۱۴۲

تجان (آب) ← تجن ۱۴۵

تجن (آب) ۲۲، ۲۳، ۱۴۵

ترکمنستان ۲۳

ترویا ۱۷

توافورمرگے ارزان ۹۱

تن پسین ۵۸، ۸۰

توجان، توچان ۱۴۵ ← تجن

تور (ناحیہ) ۲۱

توران ۲۳، ۷۱، ۱۰۴

تورانی، تورانیان ۲۱، ۷۰، ۷۱، ۱۰۵

← تویریہ

تور اور وایتادنگ ← اور وایتادنگ

تور برادروریش، برادروریش ←

برادروریش

توزان (آب) ۱۴۵ ← تجن

تویریہ (تورانی) ۲۱

ثریتگ ۷۳، ۱۲۷

ثریتی ۲۴ ← سریت

۴۷، ۵۱، ۶۳، ۶۵، ۷۷، ۷۸، ۸۴

۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۵

۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۵

۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲

بہمن (پسر اسفندیار) ۱۴

بہیزک ۱۴۹

بیتگ ۷۳، ۱۲۷

میرونی (ابوریحان) ۱۷

پارس ۱۹

پارسایی ۱۰۳ ← اشم و هو

پتیریترسب، پتیریترسپ ۳۹، ۴۰، ۶۱

۶۲، ۷۳

پرترسپ ۱۲۶

پرشت گاہ ۹۳، ۱۲۲

پرگاوا اسفیان ۷۳

پری ۱۰۸

پشوتن ۵۱، ۵۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۵۵

۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۵

پلینی ۴۵

پودیگ ۱۴۵

پوروچیستا ۲۴

پوروشسب، پوروشسپ ۲۳، ۴۰، ۴۱

۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۶۲

۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰

۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹

۸۰، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

جاماسب، جاماسب ۲۴، ۲۵، ۵۰، ۵۲،  
 ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۶۶، ۱۶۷،  
 ۱۸۵، ۱۶۸  
 جاماسبه ۲۴ ← جاماسب  
 جم، جمشید ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۵،  
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۹۳  
 جمشاد ۱۹۳ ← جم  
 جوهرتن ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۶۷ ← گوهرتن  
 جهی ۴۳، ۷۴  
 جیهانی ۱۹۱

چشمگ (دیو) ۶۸، ۷۱، ۹۸  
 چهارپیشه ۸۳  
 چهارداد (نسک) ۵، ۶، ۳۰  
 چیچست ۳۹، ۶۴، ۱۳۳  
 چیخشنوش ۷۳، ۱۲۷  
 چینود (پل) ۱۳۷

خانتوس (لیدیایی) ۱۶، ۱۷  
 خربز ۱۴۴  
 خرداد (امشاسپند) ۶۳، ۱۰۸، ۱۴۶،  
 ۱۸۰، ۱۹۱

خرداد (روز) ۴۲، ۱۶۱، ۱۶۶  
 خردز ۱۲۷ ← هرتر  
 خرقستران ۱۰۸  
 خروس ۸۴  
 خره ۳۷ ← فره  
 نحشایارشا ۱۶  
 نحشم (دیو) ۵۳، ۱۰۵، ۱۳۰

خوارزم ۲۰، ۲۱، ۲۲  
 خور (روز) ۵۳، ۱۴۹، ۱۵۶  
 خورشیدپایه ۶۰، ۷۹  
 خونیرس ۷۳، ۱۱۵  
 خوبشکاری ۶۰، ۷۴  
 خیم ۱۰۸  
 خیونان ۵۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۸

دادگاه ۱۶۶  
 دارا (پسرچهرآزاد) ۱۴  
 دارا (پسر دارا) ۱۴، ۱۶  
 دبستان المذاهب ۷  
 دایتی، داییتی (آب، رود) ۴۰، ۴۷، ۶۶،  
 ۸۴، ۹۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶،  
 ۱۶۶، ۱۷۸ ← ده دایتی، وهرود  
 دبرگاو اسفیان ۷۳  
 درجین (رود) ۱۴۶  
 دروج ۶۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۵،  
 ۱۲۷

درون ۵۲، ۱۶۸، ۱۸۵  
 دستور ۱۲۹، ۱۶۸  
 دشمیست ۸۳  
 دورسرو (کرب) ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،  
 ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۳۵،  
 ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۵  
 دورسرو (پسرمنوچهر) ۷۳، ۱۲۷، ۱۳۳  
 دورسرون ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷ ← دورسرو  
 دوغدو ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۶۷، ۶۸،  
 ۶۹، ۷۴، ۷۷، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴،

۱۷۵

دوغذورا ۲۳

دوغذویه ۱۸۹

دهاك ۱۳۷ ← ضحاک

دی (ماه) ۵۳، ۱۴۹، ۱۵۶

دی به مهر (روز) ۱۷۸، ۱۴۰

دین (ایزد) ۱۱۹، ۴۲

دین (اوستا) ۵۹، ۸۲، ۸۳، ۹۴، ۹۵

۱۰۲، ۱۰۵ (وموارد دیگر)

دین به ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۷۸

۱۸۳

دینکرد ۳۷، ۴۹

دینور ۱۹۱

دیوان دیو ۶۸

راسپی ۱۲۰

راغ، راگ ۳۹، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۸

۸۱ ← اراگ، راگ، راغ، هراک،

هرای

رامشاه ۵۸، ۱۱۲، ۱۱۵

رتوشتر ۱۳۱

رنج ۲۲

رج، رجر ۱۲۷ ← ارج

رغا ۶۰

رمگ گاو اسفیان ۷۳

رنگوشتر ۱۳۱

روایات پهلوی ۳۱

روشان ۱۴۲

روشنی بی آغاز، بی پایان ۶۰، ۶۴،

۱۲۵

ری ۳۹، ۶۰، ۱۸۹

ریگ ودا ۱۹

زادسپرم (پسرجوان جم) ۳۱

زبال ۱۴۶

زراشت نامه ۳۲

زردشت (سپینتمان) ۵ و در بیشتر صفحات

زردشت بهرام پژدو ۳۲

زردمان ۱۰۳

زردمان منش ۱۰۳

زرننگ ۲۲

زریر ۲۵، ۱۱۶

زند (اوستا) ۵۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵

زوت، زوتر ۲۳، ۱۴۰، ۱۲۹

زوشگ ۷۳، ۱۲۷

زوهر ۱۳۵، ۱۹۴

زویش ۳۸، ۶۰، ۷۷، ۷۸، ۱۲۵

زمگ ۹۹

زیری ویری ۲۵ ← زریر

ساسانش ۱۷۹ ← سوشیانس

سام ۱۹۳

سیلان ۳۹

سینامینو ۱۲۱ ← سپندمینو

سپننه ۱۱۶

سپند (نسک) ۵، ۳۰

سپندارمد (امشاسپند) ۴۹، ۱۴۵، ۱۴۷،

۱۶۵ - اسپندارمد، اسفندارمد

سپندارمد (ماه) ۱۶۸

سپندمینو ۱۴۲

سپندوزاته، سپندیاد ۲۵ - اسفندیار

سپید گاو اسفیان ۷۳

سپیتامه، سپیتمه ۲۳ - سپیتمان

سپیتمان ۲۳، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۷، ۶۰،

۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۵،

۹۴، ۱۲۷

ستاره پایه ۶۰

سترگ (جادوگر) ۴۱، ۱۲۷

سدره ۱۵۴

سدویس ۱۴۵

سرا (سراب) ۱۴۵

سرخس ۲۳

سرو (درخت) ۸۴، ۱۶۶

سروش ۴۴، ۶۴، ۷۷، ۱۳۲، ۱۶۳،

۱۶۴، ۱۶۵

سریت ۴۶، ۱۵۰ - ثریتی

سریت (دستم) ۷۱

سفیدرود ۴۰

سفیتمان ۱۷۹ - سپیتمان

سلوکوس ۱۵

سودمند، سودمندان ۵۸، ۱۳۰ - سوشانس

سوشانس، سوشیات، سوشیانس ۳۰، ۵۱،

۵۸، ۷۲، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۷۹

سوگت گاو اسفیان ۷۳

سهم (۴) ۱۰۸

سیامک ۷۳، ۱۲۷

سیاوش ۱۷، ۱۸

سیاه گاو اسفیان ۷۳

سیج، سیز ۶۹، ۹۴، ۱۰۸، ۱۹۴

سیستان ۲۲

سین ۱۲۲، ۱۵۰

شاخه سفید ۸۴

شارستان چهارچمن ۷

شاهنامه ۵۳

شهرستانی ۳۳

شهریور (امشاسپند) ۶۳، ۱۸۰، ۱۹۱

شید ۵۰، ۱۰۰

صنعتگری (پیشد) ۸۳

ضحاك ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۹۳ - دهاك

فارسی باستان ۲۱

فراخکرد ۷۲، ۱۴۵

قراء ۱۲۷

فراهیم روان ۳۸، ۳۹، ۶۰

فرجود ۱۵۹

فردوسی ۵۳

فرزوشگ ۷۳، ۱۲۷

فرشگرد ۵۸، ۱۴۷

فرشوشتر، فرشوشتره ۲۵، ۱۱۶، ۱۲۲،

۱۶۷، ۱۳۹

فرگرد ۱۱۹

فرگوزگ ۷۳، ۱۲۷

فرنبغ ۱۶۸ - آذر فرنبغ



فرواگک ۱۲۷،۷۳

فرووران ۸۸

فروردین (ماه) ۴۲، ۱۶۱، ۱۶۶

فروهر ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۷، ۶۲، ۶۳

۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۲

۱۸۹، ۱۹۰

فره ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۷، ۵۹، ۶۰

۶۱، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰

۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۳

۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶

۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۴

۱۷۵، ۱۷۶ ← خره

فره شاهی ۸۳

فره کاری ۱۱۴، ۱۱۵

فره کیان، کیانی ۲۲، ۸۳، ۱۱۹، ۱۲۱

فره موبدی ۸۳

فره هیربدان ۸۳

فربدون ۷۰، ۷۳، ۱۲۷، ۱۷۳، ۱۹۳

فریفتار (دیو) ۱۹۲

فرین، فرینی ۲۴، ۴۶، ۱۲۵، ۱۵۰

۱۴۷، ۱۹۴

کرپن ۲۴ ← کرب

کردگار گاو اسفیان ۷۳

کروشفت (مرغ) ۱۴۴

کروشک ۷۷، ۱۳۲، ۱۳۳

کستی ۴۶، ۱۳۶

کشاورزی (پیشد) ۸۳

کشف رود ۲۳

کند ۱۴۸

کنگدز ۱۰۳، ۱۰۹

کورس ۱۵

کوی ۲۴، ۳۹، ۶۹، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰

۹۹، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۹۴

کویگ ۱۴۸

کی آرش، کیارش ۱۹۳

کیخسرو ۱۶۴

کیقیاد ۱۹۳

کیکاووس ۱۷

کیکاووس (پسر کیخسرو) ۳۲

کیومرث ← گیومرث

گاو یکتا آفریده ۴۹، ۷۲

گاهان ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۱۳۱

گاهنبار ۴۷، ۱۴۰

گرمزمان ۸۰، ۱۵۶

گرشاسب ۱۹۳

گرهمه ۲۴

گزیده‌های زادسیرم ۳۹، ۳۷

گشتاسب، کی گشتاسب ۶، ۱۴، ۱۶، ۲۴

کاووس ۴۲، ۷۰، ۷۱

کخرید ۱۳۰

کرب ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۶۸، ۷۲

۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴

۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۱۳

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵

۵۷، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۳۱، ۲۵  
 ۹۸، ۸۷، ۸۰، ۵۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱  
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶  
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵  
 ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۷  
 ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶  
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶  
 ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰  
 ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶

گشنسب (آتش) ۶۴ ← آذر گشنسب  
 گنامینو (اهریمن) ۷۲، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۳

گوزگ ۷۳، ۱۲۷

گوسفند ۶۲، ۱۴۴

گوهر تن ۶۷، ۶۸ ← جوهر تن

گیتی ۳۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۱۱۳، ۱۱۵

گیومرت ۴۱، ۷۳، ۱۲۷، ۱۹۳

لهراسب ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۹

ماد، مادی ۱۹، ۲۱

مادیش ۵۹

مارسپندان ۱۰۷

مزدیسنان، مزدیسنان ۹۹۱، ۹۹۲

مانرسپند (روز) ۱۶۸

مانی ۱۸

ماه پایه ۶۰

ماه فروردین روز خرداد ۴۲

ماه هشیدر ۱۷۹ ← اوشیدر ماه

مدبوزرم ۱۴۰

مرداد (امشاسپند) ۶۳، ۱۰۹، ۱۹۱ ← امرداد

مرو ۲۲

مردا ۲۳

مزدوران ۲۳

مسعودی ۱۲، ۱۶

مشى ۷۳، ۱۲۷

مگوان ۱۴۵ ← مغان

مغان ۲۱

مغان (موغان، موقان) ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۵

مغان اندرزبد ۱۴۶

ملل ونحل ۳۳۰

منگ ۱۰۴

منوچهر ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۶۴ ← منوش چهر

منوش ۱۲۷

منوش چهر ۷۳، ۱۲۷ ← منوچهر

منوش خورناك ۷۳، ۱۲۷

منوش خورور ۷۳، ۱۲۷

منوشك ۱۳۰

موبدی (پیشه) ۸۳

موسی خورنی ۲۱

میديوماه، میديومه ۶، ۲۴، ۳۲، ۴۷

۹۱۹، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸

۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷

۱۷۸

میديوماه ۲۴

میرذوالفقار اردستانی ۷

مینو، مینویی ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۵۹

۶۲، ۶۳، ۸۴، ۸۶، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۳

۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۵

مینوان ۶۶

ناهید ۴۲، ۱۱۹ ← اردویسور

نریوسنگ ۵۱، ۶۴، ۷۳، ۱۰۴، ۱۲۶

۱۲۷، ۱۵۶

نسم ۱۳۰

نوذ ۶۹، ۷۸، ۸۱، ۱۳۳

نوروز ۱۴۰

نہان روش ۹۹۴

نیازم ۷۳

نیرنگ ۱۰۷، ۱۰۸

نیک گاو اسفیان ۷۳

وایدیشت ۱۲۷ ← ویدیشت

وجر کرد دینی ۳۲

وخشوران ۱۱۵

ودریگا ۱۳۱

ور (= آزمایش دینی) ۴۸، ۱۰۷

ورج، ورجاوند ۵۷

ورشتمانسر ۴۲

وزگ ۷۳ ← وزگ

وشتاسپ ساست ۵، ۶، ۳۰

وندیداد ۱۷، ۲۲

ونفروش اسفیان ۷۳

وہدابی (رود) ۶۶، ۸۲، ۸۵، ۱۶۵ ←

دایتی

وہرود ۶۶ ← دایتی

وہونیم ۱۴۹، ۱۵۰

ویدویشت (هاختان) ۴۸، ۴۹، ۹۱، ۹۲

۱۹۵

ویدیشٹ ۷۳ ← وایدیشٹ

ویزگ ۱۲۷ ← وزگ

ویونگهان ۷۳، ۱۲۷

هاختان ← ویدویشت

هاسر (مقیاس زمان) ۹۶

هامون هیرمند ۲۲

هان ۱۲۷، ۱۶۵

هرات ۲۲، ۶۱

هراک، هرای ۶۹ ← اراگ، راگ، راغ

هرتر ۷۳ ← خرذر

هرج ۱۲۷ ← ارج

هرمودورس ۱۶

هری رود ۲۲

هشیدر ۱۷۹ ← اوشیدر

هفت کشور ۴۳، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۱۱۵

همای (دختر بهمن) ۱۴

هندوکش ۲۲

هندویشر ۱۳۱

هنگ هوروش ۱۴۹

هوتوس، هوتوسا ۲۴، ۵۱، ۵۲، ۱۰۴

۱۵۶

هورچیثره ۲۵

هوشنگ ۷۳، ۱۲۷

هوشیدر ۱۸، ۵۸، ۱۷۹ ← اوشیدر

هوشیدرماه ۵۸، ۱۷۹ ← اوشیدرماه

هوم ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶

۹۸ ← اهنور  
 یزش (آیین) ۶۶، ۸۹، ۸۹، ۱۲۶، ۱۴۹  
 ← یسنا  
 یسن ۲۴، ۲۵، ۱۴۲  
 یسنا (آیین) ۶۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹  
 یشت ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵  
 يك ۱۶۵ ← آب يك  
 یوجیست (واحد اندازه گیری) ۷۷، ۸۳  
 یوشت فریان ۱۴۹  
 یونان ۱۶، ۱۷

۶۷، ۶۸، ۸۲، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 هومیکه ۲۵  
 هومیگان (آب) ۸۴ ← آب هومیگان  
 هووگوه ۲۵  
 هووی ۲۵  
 هیچتسپ، هیچتسپه ۲۳، ۷۳، ۱۲۷  
 یادگار زریران ۵۳  
 یتاهوویریو، یتاهوویریو ۹۴، ۹۵، ۹۷